



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
دانشگاه قرآن و حدیث

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم قرآن و حدیث

گرایش کلام و عقاید

## آراء و اندیشه‌های کلامی

### ابونضر محمدبن مسعود عیاشی در "کتاب التفسیر"

استاد راهنما:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد رنجبر حسینی

استاد مشاور:

حجت الاسلام سیدرسول موسوی

دانشجو:

ابراهیم بیاتی عاشق آبادی

اسفند ۱۳۹۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## تعهد نامه اصالت و حقوق پایان نامه

اینجناب ابراهیم بیاتی دانشجوی ورودی ۹۴-۹۳ مقطع کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث گرایش کلام و عقاید که موضوع پایان نامه ام با عنوان: «آراء و اندیشه های کلامی ابو نصر محمدبن مسعود عیاشی در کتاب التفسیر» در شورای علمی گروه آموزشی کلام و عقاید به تصویب نهایی رسیده است، تعهد می دهم:

الف - همه مطالب و مندرجات پایان نامه ام حاصل تحقیقات شخصی ام تهیه شده است و در صورت استفاده از مطالب، نتایج تحقیقات، نقل قول ها، جداول و نمودارهای دیگران، منابع و مأخذ آن را مطابق با شیوه نامه دانشگاه ذکر نموده ام.

ب - حقوق مادی و معنوی دانشگاه را درباره این اثر محترم بشمارم و در صورتی که نتایج این تحقیق را در کتاب، مقاله، اختراع، اکتشاف و هر گونه تولید علمی دیگری منتشر کنم، با نام دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان بوده و مطابق با ضوابط آن عمل نمایم.

ج - در صورت استفاده از حمایت های مالی و غیر مالی نهاد های دولتی و غیر دولتی در این تحقیق، مراتب را کتباً به امور پایان نامه های دانشگاه اطلاع دهم.

د - چنانچه در هر شرایط و زمانی، خلاف تعهدات فوق ثابت شود، دانشگاه را در اتخاذ هر نوع تصمیم حقوقی مختار می دانم و نسبت به تصمیم اتخاذ شده ادعا و اعتراضی ندارم.

نام و نام خانوادگی دانشجو: ابراهیم بیاتی

تاریخ و امضاء:

## تقدیم

این پایان نامه را ضمن تشکر و سپاس بیکران و در کمال افتخار و امتنان تقدیم می نمایم به:

پدر، مادر و همسر و فرزندان عزیزم و به تمام آزاد مردانی که نیک می اندیشند و عقل و منطق را پیشه خود نموده و جز رضای الهی و پیشرفت و سعادت جامعه، هدفی ندارند.

همچنین محضر ارزشمند دانشمندان، بزرگان و جوانمردانی که جان و مال خود را در حفظ و اعتلای اسلام فدا کرده و می کنند.

## سپاسگزاری

برخود لازم می‌دانم از محضر دو استاد گرامیم جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد رنجبرحسینی و حجت الاسلام و المسلمین سیدرسول موسوی به خاطر قبول زحمت مطالعه و راهنمایی این پژوهش، تشکر و قدردانی کنم، همچنین از مسئولین محترم دانشگاه قرآن و حدیث، دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و تمامی اساتید این دوره صمیمانه سپاسگزارم.

## چکیده

محمد بن مسعود عیاشی یکی از دانشمندان به نام شیعه در دوران غیبت صغری در منطقه سمرقند و ماوراء النهر است که تحقیقاتی گسترده در علوم مختلفی چون: فقه، حدیث و تفسیر داشته است. یکی از آثار مهم ایشان کتاب التفسیر است که از دیرباز مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و بیانگر باورهای ایشان در زمینه های علوم اسلامی به خصوص آرای کلامی است. در این نوشتار سعی شده است با روش کتابخانه ای به توصیف و تحلیل آراء و اندیشه های کلامی ایشان در کتاب التفسیر که جنبه روایی دارد، پرداخته شود. وی در مورد اصول عقاید از توحید تا معاد روایاتی که بیانگر باورهای اوست، گزینش و مطرح نموده است؛ که می توان به باور او به الهیات تفکیکی و سلبی، عینیت صفات و ذات، وجوب نبوت و امامت بر خداوند از باب اتمام حجت بر خلق همراه با عصمت از خطا و اشتباه در دریافت وحی و رفتار، معاد جسمانی و وجود شفاعت با اذن الهی و شرایط، توسط پیامبر و ائمه علیهم السلام رسید.

**کلید واژه ها:** عیاشی، آراء کلامی، توحید، نبوت، فرجام شناسی، عدل و امامت.

## فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱.۱ کلیات	۳
مقدمه	۳
۱.۱.۱ بیان مسئله تحقیق	۴
۱.۱.۲ ضرورت و اهداف تحقیق	۴
۱.۱.۳ سؤالات تحقیق	۵
۱.۱.۴ فرضیات تحقیق	۵
۱.۱.۵ پیشینه تحقیق	۶
۱.۱.۶ روش تحقیق	۶
۱.۱.۷ نقل روایت به منزله قبول	۷
۱.۱.۸ زندگی محمد بن مسعود عیاشی	۱۰
۱.۲ مفاهیم	۲۰
۱.۲.۱ آراء کلامی	۲۰
۱.۲.۲ تفسیر روایی	۲۲

## فصل دوم: روش شناسی عیاشی

۲.۱ معرفت شناسی	۲۷
۲.۲ منابع معرفت	۲۸
۲.۳ تعامل عقل و وحی	۲۹

۲.۴. معرفت اضطراری ..... ۳۲

۲.۴.۱. شناخت حاصل شده درعالم ذر ..... ۳۷

۲.۴.۲. ویژگی‌های شناخت حاصل درعالم ذر ..... ۳۸

### **فصل سوم: توحید و خدا شناسی از دیدگاه عیاشی**

۳.۱. وجود شناسی صفات ..... ۴۵

۳.۲. معاشناسی صفات ..... ۴۷

### **فصل چهارم: افعال الهی از دیدگاه عیاشی**

۴.۱. مفهوم عدل ..... ۵۷

۴.۲. قضا و قدر ..... ۶۴

۴.۳. جبر و اختیار ..... ۶۶

۴.۴. داء ..... ۶۸

### **فصل پنجم: نبوت از دیدگاه عیاشی**

۵.۱. مفهوم نبوت ..... ۷۷

۵.۱.۱. نبوت عامه ..... ۷۸

۵.۱.۲. نبوت خاصه ..... ۸۹

۵.۱.۳. تفویض امر دین به نبی ..... ۹۵

۵.۱.۴. قرآن کتاب پیامبر ﷺ ..... ۹۸

### **فصل ششم: امامت از دیدگاه عیاشی**

۶.۱. ضرورت وجود امام ..... ۱۰۵



۱۰۷	۶.۲. نصب و تعیین امام
۱۱۱	۶.۳. وظایف امام
۱۱۲	۶.۴. شرایط امام
۱۱۲	۶.۴.۱. علم امام و منابع علم ایشان
۱۱۵	۶.۴.۲. عصمت
۱۱۵	۶.۴.۳. مفترض الطاعة بودن
۱۱۷	۶.۵. تعداد ائمه <small>عليهم السلام</small>
۱۱۸	۶.۶. حضرت مهدی <small>عليه السلام</small>

### فصل هفتم: فرجام شناسی (معاد) از دیدگاه عیاشی

۱۲۴	۷.۱. اهمیت اعتقاد به معاد
۱۲۴	۷.۲. اثبات معاد
۱۲۵	۷.۳. از خلقت تا قیامت
۱۲۵	۷.۳.۱. اجل
۱۲۵	۷.۳.۲. احتضار
۱۲۷	۷.۳.۳. مرگ
۱۲۷	۷.۳.۴. برزخ و سؤال در قبر
۱۲۹	۷.۳.۵. برپایی قیامت و مواقف آن
۱۳۱	۷.۳.۶. معاد جسمانی
۱۳۳	۷.۳.۷. بهشت و جهنم
۱۳۵	۷.۳.۸. جاودانگی در بهشت و جهنم

۷.۳.۹. نقش ایمان و کفر در سعادت و شقاوت ابدی..... ۱۳۶

۷.۳.۱۰. شفاعت..... ۱۴۱

۷.۴. باورهای کلامی عیاشی..... ۱۴۶

پیشنهادات..... ۱۴۸

**کتابنامه..... ۱۴۹**

## فصل اول: کلیات و مفاهیم

## ۱.۱ کلیات

### مقدمه

عقاید و اندیشه های بنیادی، پایه و اساس هر نظام ارزشی و هر ایدئولوژی منسجم را تشکیل می دهد و آگاهانه یا نیمه آگاهانه در شکل گیری رفتار انسانها اثر می گذارد. از اینرو، برای برقراری و تحکیم نظام ارزشی و رفتاری اسلام باید مبانی عقیدتی آن که ریشه های این درخت تنومند و پربرکت بشمار می رود در دل ها پابرجا گردد تا همواره میوه های شیرین و گوارایش را ببار آورد و سعادت خوشبختی دو جهان را تأمین کند؛ به همین جهت، دانشمندان اسلامی از نخستین قرن ظهور اسلام به تبیین عقاید اسلامی در شکلهای گوناگون و با شیوه های مختلف پرداختند و از جمله، علماء کلام، کتابهای کلامی را در سطحهای متفاوت، تدوین کردند. یکی از این افراد محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سمرقندی از علمای اواخر قرن سوم است. او نخست در جوانی پیرو مکتب فقهی اهل تسنن بود، ولی در اثر مطالعه کتب شیعه به مکتب جعفری روی آورد. وی فقیه بزرگوار و عالم وارسته ای است که در رشته های فقه، حدیث و تفسیر تبحر فراوان داشته است.

از جمله تألیفات وی کتاب التفسیر است؛ که در دو جلد تنظیم شده است. از آغاز قرآن تا پایان سوره انعام، در جلد اول و از آغاز سوره اعراف تا آخر سوره کهف، در جلد دوم تفسیر شده است. در تفسیر عیاشی، جنبه روایی غالب است؛ با این حال، به دلیل توجه مؤلف به آیات الاحکام، ویژگی فقهی این تفسیر بیشتر از دیگر تفاسیر کهن امامیه، همچون تفسیر فرات کوفی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی است. عیاشی، نخست، در مقدمه ای کوتاه به ذکر

احادیثی در فضیلت قرآن کریم، ترک روایت احادیث مخالف با قرآن، مطالب مذکور در قرآن و لزوم مراجعه به ائمه اطهار برای فهم و تفسیر قرآن، پرداخته است؛ سپس آیاتی را تفسیر کرده که در آنها روایاتی از ائمه علیهم‌السلام درباره اعتقادات و آموزه‌های شیعی، به‌ویژه در فضایل اهل بیت و منقصت دشمنان ایشان رسیده است.

### ۱.۱.۱ بیان مسئله تحقیق

مسئله‌ای که در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد استخراج آراء و اندیشه‌های کلامی محمدبن مسعود عیاشی از علمای برجسته قرن سوم هجری قمری در کتاب تفسیری ایشان است. در این نوشتار به تبیین اندیشه‌های کلامی ایشان در زمینه توحید، نبوت، معاد، عدل، امامت و مباحث پیرامون هر یک از این اصول پرداخته می‌شود. آن چه در این پژوهش به دنبال آن هستیم دیدگاه ایشان به عنوان یک عالم شیعی در مسائل اصول دین خاص و همچنین تبیین رویکرد و روش ایشان در این مسائل می‌باشیم. از آن جا که هیچ یک از آثار کلامی ایشان به دست ما نرسیده؛ محوریت بحث، کتاب التفسیر ایشان می‌باشد.

### ۱.۱.۲ ضرورت و اهداف تحقیق

با توجه به این که از یک طرف هر دینی دست کم از دو بخش، تشکیل می‌گردد: ۱- عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارد. ۲- دستورات عملی که متناسب با آن پایه یا پایه‌های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد؛ بحث از اندیشه کلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. لذا به دست آوردن اندیشه‌های صحیح کلامی، ما را از انحراف در امان می‌دارد و از طرف دیگر نفوذ علوم عقلی مانند فلسفه در کلام موجب گردیده تا آن چه که از اهل بیت علیهم‌السلام مسائل اعتقادی بیان شده به عنوان مؤید در نظر گرفته شود حال آن که سخنان ایشان به خاطر علم و عصمتی که از ناحیه خداوند به ایشان اعطا گردیده بایداصل و اساس باشد و سخن دیگران به عنوان مؤید قرار بگیرد. بنابر این دست‌یابی به مسائل کلامی با مبنا قرار دادن کلمات اهل بیت علیهم‌السلام حائز اهمیت است. عیاشی یکی از علمای امامیه نخستین در عصر غیبت صغری و از اندیشمندان مطرح در منطقه ماوراء النهر و صاحب تفسیر ارزشمندی است که در تفسیرش در ذیل آیات، روایات را نقل کرده و همچنین با توجه به این که عیاشی شخصیتی تأثیرگذار و صاحب سبک خاص بوده و از طرفی تفسیر ایشان هم جزء منابع نخستین و تأثیرگذار بوده است؛ کشف و بیان

باورهای ایشان امری ضروری به نظر می‌رسد خصوصاً از آن جا که آراء و باورهای کلامی ایشان کار نشده و ناشناخته مانده است ضرورت بحث را دو چندان کرده است.

### ۱.۱.۳. سؤالات تحقیق

سؤال اصلی: آراء و اندیشه های کلامی عیاشی در کتاب التفسیر چیست؟

سؤالات فرعی:

- ۱- آراء و اندیشه های کلامی عیاشی پیرامون مساله توحید و خداشناسی چیست؟
- ۲- آراء و اندیشه های کلامی عیاشی پیرامون مساله عدل چیست؟
- ۳- آراء و اندیشه های کلامی عیاشی پیرامون مساله نبوت چیست؟
- ۴- آراء و اندیشه های کلامی عیاشی پیرامون مساله امامت چیست؟
- ۵- آراء و اندیشه های کلامی عیاشی پیرامون مساله معاد و فرجام شناسی چیست؟

### ۱.۱.۴. فرضیات تحقیق

باور عیاشی بر این است که معرفت صنع خداست و برای انسان قابل اکتساب نیست؛ چنین معرفتی در عوالم پیشین اعطا شده است و انسان مفاد آن معرفت را در ضمیر خود و بالفعل داراست. ایشان پیرامون مباحث خدا شناسی الهیات تفکیکی و سلبی و تباین کامل میان خالق و مخلوق را مطرح می‌کند؛ از طرفی دیگر وی قائل به عینیت صفات خداوند با ذات خداوند است و در باب عدل بر این باور است که معنای عادل بودن خداوند این است که خدا سرچشمه عدل است و افعال الهی دارای ملاک معینی است که بر اساس آن سنجیده می‌شود و حسن و قبح در همه افعال وجود دارد؛ از این روست که عقل را در درک حسن و قبح باید مستقل از شرع دانست. پیرامون نبوت بر این اندیشه است که نبی را شخصی معرفی کند که دارای علم و عصمت است و امور خلق و دین به او تفویض شده است؛ بدین معنا که خداوند حلال و حرام را در اختیار نبی قرار داده است. عیاشی در باب امامت معتقد است امام، منصوب از طرف خداوند است که معرفی او را به دست رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سپرده

است. به بیانی دیگر امام عهده دار استمرار وظایف نبوت است. وی در بحث معاد قائل به معاد جسمانی بوده و بر این باور است که بهشت و جهنمی که از آن صحبت می شود هم اکنون وجود دارد.

#### ۱.۱.۵. پیشینه تحقیق

در مورد معرفی شخصیت عیاشی کتاب‌های مفاخر اسلام، فهرست ابن ندیم، فهرست طوسی، فهرست نجاشی، قاموس الرجال محمد تقی شوشتری و مقالاتی مثل، تفسیر عیاشی و مولف آن اثر رضا استادی و سیمای محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی اثر سید حسن احمدی نژاد ارائه گردیده است و در مورد تفسیر عیاشی پایان نامه‌هایی چون نقد و بررسی اسرائیلیات در تفسیر عیاشی نوشته افشین حاتمی، ارزیابی و بررسی تفسیر عیاشی اثر رضا رستمی زاده، بررسی و تحلیل روایات تفسیری نوشته توحید پاشایی و مقالاتی مانند: بررسی دلالتی روایات تحریف نما در تفسیر عیاشی نوشته عبدالرضا حدادیان و سید رضا مؤدب، تفسیر عیاشی و بازیابی اسانید آن در شواهد التنزیل نوشته سید کاظم طباطبایی و طاهره رضی و تاثیر اندیشه‌های غالیان بر برخی از مفسران اثر گرای شیعی اثر بمان علی دهقان به چاپ رسیده است، ولی تاکنون درباره عقاید کلامی او اثری مستقل اعم از مقاله، پایان نامه و کتاب نوشته نشده است.

#### ۱.۱.۶. روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتابخانه‌ها، سایت‌های علمی و با استفاده از نرم افزارهای علوم اسلامی صورت گرفته است. برای جمع این اثر ده هاعنوان کتاب، چند ده مقاله و نرم افزارهای علمی، مورد کاوش و مطالعه قرار گرفت. روش این تحقیق در نکات زیر خلاصه شده است: ۱- در این تحقیق سعی شده است که به تبیین دیدگاه‌های عیاشی در مساله توحید، نبوت، امامت و معاد پرداخته شود و از نقد دیدگاه‌های ایشان اجتناب شود. از طرف دیگر با توجه به تبیینی بودن تحقیق، از استدلال سازی پرهیز شده است.

۲- برای تبیین بهتر در برخی مطالب، بین دیدگاه‌های مشهور متکلمین و عیاشی تطبیق شده است و بعد از بیان نظرات مشهور به تبیین نظرات ایشان پرداخته شده است.

۳- تبیین برخی از مطالب با تحلیل محتوای روایات همان باب، آمیخته شده است. یادآوری این نکته مهم است که نویسنده، هیچ‌گونه بیانی ذیل روایات ندارد لذا از محتوای روایت برای بیان دیدگاه ایشان استفاده شده است.

۴- این پژوهش با قبول این مبنا که روایات نقل شده توسط راویان و به خصوص محدث متکلمان آن دوران، معتقد و باور آنها بوده و آنها تا به روایتی اعتقاد پیدا نمی‌کردند، آن را برای دیگری نقل نمی‌نمودند، نوشته شده است؛ چراکه عیاشی به بسیاری از کتب روایی امامیه دسترسی داشته، تا آن جا که خانه‌ی او محل استنساخ و نشر روایات امامیه بوده، ولی این چنین نبوده که هر روایتی را که در تفسیر آیات می‌دیده، نقل نموده باشد. به عنوان نمونه، اسحاق بن محمد بصری را که از مشایخ اوست، عالی می‌داند و مفضل بن عمر را نیز به غلو متهم کرده است؛ لذا روایاتی را از آنها نقل کرده که بر غلو دلالت نکند. بنابر این روایات عیاشی در ابواب مختلف به عنوان اعتقادات ایشان بیان شده است.<sup>۱</sup>

### ۱.۱.۷. نقل روایت به منزله قبول

در مکتب اسلام حجیت احادیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عرض آیات قرآن کریم است. قرآن کریم سخن پیامبر را وحی الهی و مبین خود دانسته است و به این نکته اشاره دارد که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از خطا و صاحبان دانش کتاب هستند و وارثان دانش نبوی هستند و سخنان آنان هم چون کلام رسول خداست. قرآن از زمان نزول تاکنون به صورت متواتر در اختیار مسلمانان بوده و تلاش محققان غالباً در پی فهم آن است. اما احادیث رسول خدا و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گاهی با اسناد متعدد و به صورت متواتر و گاهی به شکل خبر واحد و در برخی کتاب‌ها بدون سند نقل شده است. توجه به چگونگی انتساب سخنی به معصومان از آن رو اهمیت دارد که افرادی با قرار گرفتن در جایگاه آنان،

---

۱. حسینی سید علی رضا و عبد الرضا حمادی. «جایگاه نقد محتوایی در اعتبار سنجی احادیث شیعه». پژوهش‌های قرآن و حدیث ۴۷ (۱۳۹۳): ۲۷-۵۲.



افکار و سخنان خویش را ترویج کرده و با نسبت دادن سخنانی دروغ به رسول خدا ﷺ در پی تحریف و یا سودجویی از مکتب ائمه علیهم السلام بوده‌اند. به همین سبب، دانشی با هدف اعتبار سنجی حدیث و بررسی انتساب آن به معصومان و صحت عمل به مفاد آن ایجاد گردید که ریشه تاریخی آن را می‌توان همان عصر رسول خدا ﷺ دانست. انتساب سخنان دروغ به پیامبر ﷺ باعث رویکرد اعتبار سنجی حدیث به صورت عمومی شد و اصحاب به منظور آگاهی از صحت انتساب سخنان آن حضرت نزد پیامبر رفته و از ایشان سؤال می‌کردند. این نوع تعامل اصحاب با آموزه‌های غریب نما نقد محتوایی نامیده می‌شود. در دوران صادقین به دلیل رونق نشر حدیث حرکت اعتبار سنجی حدیث در قالب نقد محتوایی نیز سرعت گرفت و در امتداد زمان به عنوان یک روش رخ نمود. لذا باز شناسی این روش در شناخت دیدگاه‌های علمی اصحاب در معارف اعتقادی اهمیتی به سزا دارد. این روش را می‌توان در پذیرش تألیفات سایرین و نقد قدما در تضعیف و توثیق افراد یافت.<sup>۱</sup>

شواهدی از احادیث وجود دارد که جایگاه اطمینان در دریافت سخن منسوب به امام علی را به وضوح نشان می‌دهد. این معنا که اگر حدیثی از جهت محتوایی قابل اعتماد بود، اصحاب آن حدیث را می‌پذیرفتند و در غیر این صورت هرگاه باور یک حدیث بر اصحاب سخت می‌نمود به نزد ائمه علیهم السلام یا اصحاب مورد اعتماد رفته و صحت آن را ارزیابی می‌کردند تا نسبت به صدور آن اطمینان حاصل کنند.<sup>۲</sup>

با بررسی روش اصحاب در دریافت معارف جایگاه اعتبار سنجی روایات در انتقال میراث حدیثی ائمه علیهم السلام مشخص می‌شود. روش‌های اخذ اصلی اخذ معارف در دوران حضور ائمه علیهم السلام و به ویژه دوران صادقین بر سه محور به شرح زیر استوار است: ۱- دریافت معارف از امام معصوم علیهم السلام. ۲- دریافت معارف از اصحاب خاص ائمه علیهم السلام. ۳- عرضه روایات مورد تردید بر امام یا اصحاب تراز اول ایشان. حصول اطمینان نسبت به آموزه‌ها به

۱. حسینی، سید علی رضا و عبد الرضا حمادی، «جایگاه نقد محتوایی در اعتبار سنجی احادیث شیعه»، پژوهش‌های قرآن و حدیث ۴۷ (۱۳۹۳): ۲۷-۵۲.

۲. مسعودی، عبد الهادی، در پرتو حدیث، ص ۳۹.

امام معصوم پشتوانه اصلی نگارش‌های حدیثی اصحاب بود و بنابر این هر آن چه را اصحاب نسبت به صدور آن اطمینان حاصل می‌کردند، می‌پذیرفتند و در صورت عدم اعتماد، بر امام یا بر خیرگان حدیث عرضه کرده و نهایت آن را پذیرفته یا طرد می‌کردند.<sup>۱</sup>

به عنوان شاهد در روایتی علی بن حکم از ابوبصیر نقل می‌کند:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ، عَلِمَ كُلُّ مَا عَلِمُوا؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ تُحْيُوا الْمَوْتَى، وَتُبْرِئُوا الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ؟ قَالَ: «نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِي: «إِذْنُ مِنِّي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ» فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَمَسَحَ عَلِيٌّ وَجْهِي وَعَلَى عَيْنَيْ، فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَالسَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْبُيُوتَ وَكُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ، ثُمَّ قَالَ لِي: «أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هَكَذَا وَلكَ مَا لِلنَّاسِ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ تَعُودَ كَمَا كُنْتَ وَلكَ الْجَنَّةُ خَالِصًا؟» قُلْتُ: أَعُودُ كَمَا كُنْتُ، فَمَسَحَ عَلِيٌّ عَيْنَيْ، فَعُدْتُ كَمَا كُنْتُ. قَالَ: فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ بِهَذَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ؛

علی بن حکم از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: خدمت حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیده عرض کردم: شما وارث پیغمبرید؟ فرمود: آری گفتم: پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارث انبیا بود، هرچه آنان می‌دانستند، می‌دانست؟ فرمود: آری. گفتم: شما می‌توانید مرده زنده کنید، و کور مادرزاد و پسر را شفا بخشید؟ فرمود: آری باذن خدا، سپس فرمود: نزدیک بیا، رفتم، دست به چشم و صورتم کشید، خورشید و آسمان، و اطاقها، و هرچه در شهر بود دیدم (این ابو بصیر نابینا بوده) فرمود: می‌خواهی به همین حال بمانی و در نفع و ضرر در قیامت با مردم شریک باشی، یا بحال اول برگردی و بدون

۱. حسینی، سید علی رضا و عبد الرضا حمادی. «جایگاه نقد محتوایی در اعتبار سنجی احادیث شیعه». پژوهش‌های قرآن و حدیث ۴۷

چشیدن عذابی به بهشت روی؟ گفتم: می خواهم برگردم، باز دست به چشمانم کشید. راوی نسبت به پذیرش این مطلب تردید می کند لذا نزد ابن ابی عمیر می رود و از وی درباره حقیقت این اتفاق سؤال می کند. ابن ابی عمیر در پاسخ می گوید: شهادت می دهم که استواری و درستی این واقعه همانند روشنی روز است.<sup>۱</sup>

همچنین با مطالعه دقیق منابع رجالی این نکته روشن می شود که قدما راویان حدیث را به سه گروه تقسیم می کردند: صاحبان آثار حدیثی، ناقل آثار دیگران و گروه سوم صاحب اثر و ناقل آثار دیگران. گفتنی است اصحاب امامیه میان دو نقش راوی یعنی صاحب اثر بودن و راوی آثار دیگران تفاوت گذاشته و در اعتبار سنجی روایات آن دو را از هم تفکیک کرده اند؛ با این بیان که آنان شخصی را به لحاظ صاحب اثر بودن تضعیف می کردند که علت تضعیف، آن است که آموزه های حدیثی راه یافته به کتاب های وی قابل قبول نبوده اما به لحاظ ناقل آثار دیگران به او اعتماد می کردند و ملاک پذیرش را اطمینان از صدور حدیث می دانستند. در رابطه با نقد محتوایی روش پیشینیان بر مبنای سیره عقلا بوده است زیرا عقلا سخن راوی را بررسی می کنند و اگر سخن او سخن او قابل پذیرش بود آن را قبول کرده و در غیر این صورت با نقد سخن، گوینده را نیز نکوهش می کنند.<sup>۲</sup>

## ۱.۱.۸. زندگی محمد بن مسعود عیاشی

### ۱.۱.۸.۱. معرفی شخصیت

ابونضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش معروف به عیاشی سمرقندی (م ۳۲۰ ق) از علمای مشهور امامیه در قرن سوم و زمان غیبت صغری و از قبیله بنی تمیم است که به سمرقند مهاجرت کرده است. لذا به او تمیمی سمرقندی هم می گویند.<sup>۳</sup> سمرقند از مناطق ماوراءالنهر است.<sup>۴</sup> ایشان از

۱. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی ج ۲. ص ۵۲۴.

۲. حسینی، سیدعلیرضا و عبدالرضاحمادی. «جایگاه نقد محتوایی در اعتبار سنجی احادیث شیعه». پژوهش های قرآن و حدیث ۴۷ (۱۳۹۳): ۲۷-۵۲.

۳. نجاشی اسدی کوفی، ابو العباس احمد بن علی. رجال النجاشی. تحقیق موسی شبیری زنجانی. ص ۳۵۰.

۴. حموی، یاقوت. معجم البلدان. ص ۵۹.

علمای مطرح در منطقه ماوراءالنهر است.<sup>۱</sup> ماوراءالنهر در سال ۲۲ قمری به دست مسلمانان فتح شد و تحت سلطه حکومت اسلامی به مرکزیت حجاز قرار گرفت. مردم ماوراءالنهر با قیام ابومسلم خراسانی به او پیوستند و حکومت به بنی العباس رسید.<sup>۲</sup> در قرن سوم سامانیان حکومت بر ماوراءالنهر را به دست گرفتند.<sup>۳</sup> امیران سامانی به مذهب حنفی در این منطقه رسمیت دادند. مذهب حنفی منسوب به ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن مرزبان (۸۰-۱۵۰ق) معروف به فقیه اهل رأی است. جمع آوری وقاعده سازی علل از خصوصیات فقه حنفی است.<sup>۴</sup> رسمیت دادن به مذهب حنفی موجب محدودیت برای مذاهب دیگر شد.<sup>۵</sup> اما از نظر عقیده، عقاید ارجاء (جدایی ایمان از عمل) بر این منطقه حاکم شد. که در مقابل نظریه خوارج بود. در نظر خوارج، عمل، رکن اصلی ایمان به شمار می آمد، ولی در نظریه ارجاء، عمل نقش ناچیزی در ایمان داشت. از نظر مرجئه ایمان همان اقرار زبانی به وحدانیت خداوند بود و ایمان افراد با اقرار زبانی معلوم می شد. این تفکر باعث شد تازه مسلمانها که از ظلم حکومت به ستوه آمده بودند از آن استقبال کنند و ماوراءالنهر به بزرگترین مرکز تفکر مرجئه تبدیل گردید؛<sup>۶</sup> به گونه ای که به بلخ مرجی آباد می گفتند.<sup>۷</sup> با وجود رسمیت دادن به مذهب حنفی و شیوع نظر مرجئه در این منطقه تشیع امامی هم در این منطقه وجود داشت. چراکه پس از افول مدرسه کوفه در قرن دوم، میراث علمی آن به مناطق دیگر از جمله منطقه خراسان و ماوراءالنهر انتقال یافت. البته از اواخر

۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. ص ۲۴۰.

۲. بلاذری، احمد. فتوح البلدان. ص ۴۰۷.

۳. ابن اثیر جزری، عزالدین. الکامل فی التاریخ. ج ۷. ص ۲۷۹.

۴. پاکتچی، احمد. «ابوحنیفه». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی. مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۵. ص ۳۸۲.

۵. «همان، ۱۵۸/۶».

۶. فهیمی تبار، حمید رضا. اجتهاد در تفسیر روایی امامیه. ص ۱۹۰.

۷. بلخی عبدالله بن عمر. فضائل بلخ. ص ۲۸.

دوره بنی امیه گرایش به تشیع در این منطقه وجود داشت. وعباسیان با شعار الرضا من آل محمد قیام خود را بر علیه بنی امیه در آن جا شروع کردند. عیاشی و شاگردانش نقش مهمی در گسترش مذهب تشیع در ماوراءالنهر داشتند. هشام بن حکم که از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام واز متکلمان سرشناس امامیه بود جریان عقل گرایی و حیانی را در امامیه پایه گذاری کرد. این جریان در مناطقی از ماوراءالنهر توسط فردی بنام جبرئیل بن احمد فاریابی مقیم کش گسترش یافت و عیاشی از جمله هواداران جریان هشام واز شاگردان جبرئیل بن احمد است که به این جریان و نقد جریان مخالف توجه نشان داده است. عیاشی از جمله کسانی است که در گسترش عقاید امامیه نقش مهمی را ایفا کرد. او با اموالی که از پدرش بارث برده بود مرکزی علمی در سمرقند تاسیس کرد. در چنین فضایی عیاشی تلاش کرد، روایات فقهی و اعتقادی را از بین روایات فراوان امامیه انتخاب وگزینش کند ودر مقابل فقه حنفی و تفکر مرجئه قرار دهد و به این وسیله از مکتب امامیه دفاع نماید. این دفاع به دوشکل نفی تفکر مقابل و اثبات عقاید امامیه بروز کرد.<sup>۱</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۱ لقب ها

القاب و اوصاف محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی در کتاب های رجالی به این ترتیب است: فقیه، جلیل القدر، عالم زاهد، واسع الاخبار، بصیرٌ بالروایة، مضطلع، ثقة، صدوق، عین من عیون، نبیل، ادیب، فهیم، افضل اهل المشرق علماً، اوجد دهره و زمانه فی شقه، غزارة العلم، مفسر محدث، اکابر، وحید، مورخ، منجم، شاعر، طیب، شیخ، اصحاب، رجال من کبار الاصحاب.<sup>۲</sup>

۱. سبحانی، محمد تقی و سید اکبر موسوی تینانی. «جریان شناسی فکری امامیه در خراسان و ماوراء النهر». تحقیقات کلامی ۴ (۱۳۹۳): ۷۹-۱۰۶.

۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. ص ۲۸۸؛ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. رجال الطوسی. ص ۴۹۷. همو. الفهرست. ص ۱۶۳؛ آقا بزرگ تهرانی. الذریعة. ج ۴، ص ۲۹۵؛ نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. ج ۲. ص ۲۴۷.

## ۱.۱.۸.۱.۲. تحصیلات

عیاشی در آغاز با توجه به محیط نشو و نما خود که حدود سمرقند و بخارا بوده است و اکثر ساکنان آن دیار از فقه اهل سنت پیروی می کردند، پیرو مکتب فقهی اهل سنت بود ولی در اثر مطالعه و ممارست در کتاب‌های شیعه توفیق نصیب او گردید و مکتب پر فیض فقه جعفری را پذیرفت. او بیشتر تحصیلات خویش را در حوزه های کهن آن روز جهان اسلام چون کوفه، قم و بغداد گذراند.<sup>۱</sup>

## ۱.۱.۸.۱.۳. اساتید و مشایخ

مشایخ و اساتید عیاشی را بیش از چهل نفر ذکر کرده اند. این تعدا از مشایخ عیاشی را از کتبی مثل اختیار معرفه الرجال، شواهد التنزیل حاکم حسکانی و رجال نجاشی نقل کرده اند اما تنها شرح حال بعضی از آنها در کتب رجالی آمده است. اسامی برخی از مشایخ و اساتید او به این شرح است: ۱- ابراهیم بن محمد فارس ۲- ابوالعباس احمد بن عبدالله بن سهل بغدادی واضحی ۳- ابو عبدالله محمد بن احمد بن نعیم شاذان نیشابوری ۴- ابوعلی محمودی محمد بن احمد بن حماد مروزی ۵- احمد بن منصور خزاعی ۶- ابویعقوب اسحاق بن محمد بن بصری ۷- ابومحمد جبرئیل بن احمد فارابی ۸- ابو سعید جعفر بن احمد بن ایوب سمرقندی معروف به ابن تاجر ۹- ابوعبدالله حسین بن اشکیب ۱۰- ابوجعفر محمد بن احمد بن خاقان معروف به حمدان ۱۱- ابوالحسن حمدویه بن نصیر بن شاهی ۱۲- محمد بن نصیر بن شاهی ۱۳- عبدالله بن حمدویه بیهقی ۱۴- علی بن عبدالله بن مروان بغدادی ۱۵- علی بن حسن بن فضال کوفی ۱۶- ابوالعباس یا ابو محمد عبدالله بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عمر طیالسی تمیمی ۱۷- ابوالحسن علی بن محمد بن فیروزان قمی ۱۸- علی بن جعفر بن عباس خزاعی مروزی ۱۹- فضل بن شاذان نیشابوری ۲۰- محمد بن احمد بن ابی عرف نجاری ۲۱- ابوالحسن محمد بن سعید بن یزید کشی ۲۲- قاسم بن هاشم لولوی ۲۳- محمد بن یزدادرازی ۲۴- ابویعقوب یوسف بن سخت بصری. که بعضی از آنها از منطقه ماوراءالنهر و بعضی از منطقه کش و تعدادی هم از کوفه و بغداد و قم بوده اند که عیاشی با سفر به این مناطق از آنها روایات را فراگرفته است.<sup>۲</sup>

۱. نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. ص ۲۴۷.

۲. فهیمی تبار، حمیدرضا. اجتهاد در تفسیر روایی امامیه. ص ۱۴۵.

#### ۱.۱.۸.۱.۴ شاگردان

عیاشی با تشکیل کانون مهم علمی سمرقند، شاگردان فراوانی از شرق اسلامی در آن جا گرد آورد که شیخ طوسی در رجال قریب به چهل نفر از آنان را با تعبیری چون: «غلمان»، «تلمیذ» و «اصحاب» عیاشی یاد کرده است.<sup>۱</sup> بی شک حاصل تلاشهای عیاشی شاگردان و دانش آموختگان بسیاری است که نام برخی از آنها در ذیل آورده می شود.

۱- ابو عمر محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی متوفی (۳۴۰ق) از بزرگترین کارشناسان علم رجال که کتاب رجالی او هنوز هم مورد استفاده محققین است. ۲- ابو نصر احمد بن یحیی ۳- ابو جعفر بن ابی عوف نجاری ۴- ابونصر بن یحیی فقیه ۵- ابوطالب مظفر بن جعفر بن محمد علوی ۶- ابوالحسن قزوینی ۷- ابوبکر قناتی ۸- ابوعلی وارثی ۹- ابونصر خلقانی ۱۰- ابوعبدالله بقال ۱۱- احمد بن عیسی ۱۲- احمد بن یعقوب سنایی ۱۳- احمد بن صفار ۱۴- ابراهیم حبوبی ۱۵- اسماعیل بن محمد اسکافی ۱۶- احمد بن یحیی معروف به ابانصر ۱۷- جعفر بن محمد بن مسعود فرزند عیاشی ۱۸- جعفر بن ابی جعفر سمرقندی ۱۹- جعفر بن ابوالقاسم ۲۰- جعفر بن محمد بن شاشی ۲۱- حیدر بن محمد سمرقندی امامی ۲۲- حسین بن نعیم سمرقندی ۲۳- حسن غزال کنتجی ۲۴- حسین کرمانی ۲۵- حمدویه بن نصر ۲۶- حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی ۲۷- زید بن احمد خلقی ۲۸- سعد صفار ۲۹- عبدالله بن صیدلانی ۳۰- یزویکی.<sup>۲</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۵ تألیفات

عیاشی در علم طب، نجوم، قیافه، و فقه بیش از ۲۰۰ جلد کتاب دارد که در الفهرست ابن ندیم بیش از ۱۵۰ جلد از آنها ذکر شده است. وی توانست در زمینه های فقه، حدیث، قرآن، کلام، ادیان، امامت، رجال، ادعیه، هیئت، نجوم و عروض و قافیه کتاب هایی تألیف نماید. کتاب معروفی که از او به یادگار مانده است کتاب التفسیر است؛ این تفسیر بر اساس اخبار و احادیث ائمه علیهم السلام تنظیم شده است و بیشتر شبیه تفسیر فرات کوفی و تفسیر علی بن

۱. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. رجال طوسی. ص ۴۱، ۴۰۷، ۴۱۷، ...

۲. همان. ص ۳۳۹-۴۰۸؛ همو الفهرست ص ۶۴.

ابراهیم قمی است. از جمله تألیفات وی می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: ۱- کتاب التفسیر ۲- المعارض ۳- کتاب الشعر ۴- الأنبياء و الأولياء ۵- سيرة أبي بكر ۶- سيرة عمر ۷- سيرة عثمان ۸- مكة و الحرم ۹- الصلوة ۱۰- الطهارة ۱۱- مختصر الصلوة ۱۲- مختصر الحيض ۱۳- الجنائز ۱۴- مختصر الجنائز ۱۵- المناسك ۱۶- العالم و المتعلم ۱۷- الدعوات ۱۸- الزكاة ۱۹- الأشربة ۲۰- حد الشار الأضحى<sup>۱</sup>.

کتاب‌های عیاشی در معرض دید و مطالعه طالبان علم قرار گرفت. کتاب‌های وی برای اولین بار در سال ۳۵۶ ه. ق به بغداد راه یافت.

نجاشی می‌نویسد:

علی بن محمد بن عبدالله ابوالحسن قزوینی قاضی، چهره درخشان از علمای ماست و در حدیث ثقة است. در سال ۳۵۶ ه. ق وارد بغداد شد و قسمتی از کتب عیاشی را با خود داشت و او نخستین کسی است که کتب عیاشی را وارد بغداد نمود و آنها را از ابو جعفر احمد بن عیسی علوی زاهد از عیاشی روایت می‌کرد.<sup>۲</sup>

۱.۱.۸.۱.۶ خدمات

۱.۱.۸.۱.۶.۱ تأسیس دارالعلوم

عیاشی در آغاز با توجه به محیط نشو و نماي خود که حدود سمرقند و بخارا بوده و اکثر ساکنان آن دیار از فقه اهل سنت پیروی می‌کردند، پیرو مکتب فقهی اهل سنت بود، ولی در اثر مطالعه و ممارست در کتابهای شیعه، توفیق نصیب او گردید و مکتب پر فیض فقه جعفری را پذیرفت و تمامی ترکه پدر را در راه علم و نشر حدیث انفاق و خرج نمود. گویند خانه‌اش همانند مسجد پر از جمعیت قاری، محدث، عالم، دانشجو و مفسر می‌گردید. در آن خانه یکی به تألیف، دیگری به مقابله و جمعی به دست نویسی

---

۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. ص ۲۴۶.

۲. نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. ص ۲۶۷.



و جمعی به تعلیقه و حاشیه پردازی اشتغال می‌ورزیدند.<sup>۱</sup> او را دو گونه مجلس بود، یکی برای عوام و توده مردم و دیگری برای خواص و دانشجویان علوم و معارف اسلامی.<sup>۲</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۶.۲ کرسی تدریس

عیاشی چون خورشید شعاعش بر سرزمین بی جان و یخ زده جامعه آن روز ماوراء النهر تابیدن گرفت و حوزهای بسته و عقیم آن سامان را متحول ساخت. از آن جا که خانه اش همانند مدرسه ای برای اهل علم و اندیشمندان شده بود طبعاً برای او شاگردان و متعلمین زیادی وجود داشته که در کتب رجال نام آنها آمده است و ما در قسمت شاگردان نام برخی از آنها را آوردیم. او توانست فقه پویا و سیال اهل بیت را بازگو کند و ستارگانی را حول محور خویش گرد آورد. او از نخستین دانشورانی است که فرهنگ علوی را در آن نواحی به عنوان یک مذهب و تفکر عمیق علمی مطرح نمود.<sup>۳</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۶.۷ عیاشی از دیدگاه اندیشمندان

##### ۱.۱.۸.۱.۶.۷.۱ علامه طباطبائی رحمته الله علیه

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه در مقدمه تفسیر عیاشی، در مورد او می‌نویسد:

او در تجدید حیات علمی شیعه سعی بلیغ مبذول داشت و خانه اش محل تجمع رجال علم و فرهنگ و طالبان فضیلت، همچون مدرسه ای مملو از محققین و محصلین و نویسندگان و مقابله کنندگان نسخه‌ها و نسخه برداران بود چنانچه گفته اند هر چه داشت در راه نشر دانش مصرف کرد. تمامی علمایی که بعد از او آمده اند عیاشی را بجهت جلالت قدر و منزلت و سعه فضل ستوده اند. علمای رجال او را به عنوان ثقه، عین، صدوق و راستگو در حدیث

---

۱. نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. ص ۳۵۱.

۲. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. الفهرست. ص ۱۳۶.

۳. همو. رجال طوسی. ج ۱. ص ۴۴۰.

شناخته اند. در انواع رشته های مختلف علمی همچون فقه و حدیث و طب و نجوم و قیافه و غیره

مهارت داشت. او از علمایی است که در اواخر قرن سوم می زیسته است.<sup>۱</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۷.۲. صاحب ریحانة الأدب

مرحوم مدرس، صاحب ریحانة الأدب درباره وی می نویسد:

کشی، صاحب رجال معروف از شاگردان عیاشی بوده و از او روایت می کند. او در علم و فضل و فهم و ادب و تبحر و تنوع علمی یکتای زمان خود بوده است. عیاشی در علم طب، نجوم، قیافه و فقه بیش از ۲۰۰ جلد کتاب دارد که در الفهرست ابن ندیم بیش از ۱۵۰ جلد از آنها ذکر شده است. مهم ترین تالیف او تفسیر اوست که در آن بر اساس اخبار و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام مشی نموده است و بیشتر شبیه تفسیر فرات و تفسیر علی بن ابراهیم می باشد.<sup>۲</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۷.۳. گفتار صاحب الذریعة

علامه بزرگوار مرحوم آیه الله حاج آقا بزرگ تهرانی درباره او می فرماید:

صاحب تفسیر عیاشی بالغ بر ۲۰۰ جلد کتاب در زمینه های مختلف علوم اسلامی نگاشته است. او از مشایخ و اساتید روایت کشی، صاحب رجال معروف و از هم دوره های ثقة الاسلام کلینی می باشد و فرزندش جعفر از کتابهای او روایت می کند که یکی از آنها همین تفسیر موجود است.<sup>۳</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۷.۴. گفتار نجاشی

نجاشی می نویسد:

---

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۸.

۲. مدرس، میرزا محمد علی. ریحانة الادب. ج. ۴. ص. ۲۲۱.

۳. آقا بزرگ تهرانی. الذریعة الی تصانیف الشیعة. ج. ۴. ص. ۲۹۵.

محمدبن مسعود عیاشی در آغاز جوانی پیرو مذهب عامه بود و از محضر بزرگان آنانحدیث شنید. پس از بررسی و تحقیق به مذهب امامیه پیوست و از محضر بزرگانی چون علی بن الحسن الفضال و محمدبن خالد طیالسی و شماری از بزرگان کوفه، بغداد و قم کسب دانش نمود.<sup>۱</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۷.۵ گفتار ابن ندیم

ابن ندیم می نویسد:

محمدبن مسعود عیاشی از فقیهان امامیه بود که در غزارت علم، یگانه دوران خود به شمار می رفت و کتاب هایش در نواحی خراسان اهمیت بسیار داشت.<sup>۲</sup>

#### ۱.۱.۸.۱.۸ تفسیر عیاشی

«کتاب التفسیر»، به زبان عربی، نوشته ابونضر محمدبن مسعود عیاشی، از تفسیرهای کهن امامی، متعلق به عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹) است. این کتاب، مشتمل بر تفسیر روایی قرآن از آغاز تا پایان سوره کهف است، اما بر اساس مطالبی که از این تفسیر در آثار دوره های بعدی آمده، احتمالاً در اصل، شامل تمامی قرآن بوده است. نوشته موجود ظاهراً اندکی پس از وفات مؤلف تدوین یافته است. کتاب، در دو جلد تنظیم شده است. از آغاز قرآن تا پایان سوره انعام، در جلد اول و از آغاز سوره اعراف تا آخر سوره کهف، در جلد دوم تفسیر شده است. در تفسیر عیاشی، جنبه روایی غالب است؛ با این حال، به دلیل توجه مؤلف به آیات الاحکام، ویژگی فقهی این تفسیر بیشتر از دیگر تفاسیر کهن امامیه، همچون تفسیر فرات کوفی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی است.<sup>۳</sup>

عیاشی، نخست، در مقدمه ای کوتاه به ذکر احادیثی در فضیلت قرآن کریم، ترك روایت احادیث مخالف با قرآن، مطالب مذکور در قرآن و لزوم مراجعه به ائمه اطهار علیهم السلام برای فهم و تفسیر قرآن، پرداخته است، سپس آیاتی را

۱. نجاشی، احمد بن علی. فهرست اسماء مصنفی الشیعة. ص ۳۵۱.

۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. ص ۲۴۰.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. التفسیر. ج ۱، ص ۱۹۲، ۲۳۸ و ۲۴۸.

تفسیر کرده که در آنها روایاتی از ائمه علیهم‌السلام درباره اعتقادات و آموزه‌های شیعی، به‌ویژه در فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و منقصت دشمنان ایشان رسیده است. بیشتر این روایات، از امام باقر و امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.<sup>۱</sup>

رجال‌شناسان امامی، با وجود ستودن عیاشی، گفته‌اند که وی از افراد ضعیف روایت می‌کرده است.<sup>۲</sup>

در تفسیر عیاشی، علاوه بر مطالب تفسیری و فقهی، به مسائل کلامی نیز پرداخته شده است؛ مثلاً عیاشی، در بحث از جبر و تفویض، روایاتی دال بر رد هر دو نظریه جبر و تفویض آورده و نظری موافق با «أمر بین الأمرین» ارائه کرده است.<sup>۳</sup> عیاشی، روایاتی در باره فرقه‌های شیعی و دیگر فرق، از جمله واقفیه و خوارج و عجلیه و قدریه، آورده است.<sup>۴</sup> متن موجود تفسیر عیاشی، نوشته‌ای مرسل است که در آن، اسناد احادیث ذکر نشده است و تدوین کننده، بنا بر گزارش خود وی اسناد را حذف کرده تا در فرصتی مناسب، این متن را نزد کسی که آن را به طریق سماع یا اجازه از مؤلف یا احتمالاً از شاگردان وی به دست آورده، برخواند.<sup>۵</sup> حاکم حسکانی، در «شواهد التنزیل»، از متن مسند تفسیر استفاده کرده است و گویا متن مسند تفسیر تا زمان ابن طاووس رحمته‌الله (متوفی ۶۶۴)، در دست بوده است.<sup>۶</sup> از مقایسه روایات دال بر وقوع تحریف در قرآن کریم در تفسیر عیاشی با نسخه خطی قرائات احمد بن محمد سیاری، برمی‌آید که این اثر، منبع عیاشی در نقل روایات بوده است. حال آنکه رجال‌شناسان امامی، روایات منقول از سیاری را بسیار ضعیف دانسته و در مسائل فقهی به آنها بی‌اعتنا بوده‌اند.<sup>۷</sup> بر اساس

۱. «عیاشی، محمد بن مسعود. التفسیر. ج ۱، ص ۷۴-۹۷».

۲. نجاشی، احمد بن علی. فهرست اسماء مصنفی الشیعه. ص ۳۵۰.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. التفسیر. ج ۲. ص ۱۴۰-۱۴۱.

۴. «همان/ ۲/ ۵۵، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۳».

۵. «همان، ج ۱/ ۱۴۱/ ۷۳».

۶. ابن طاووس. علی بن موسی. سعد السعود. ص ۷۹.

۷. خویی، ابو القاسم. معجم رجال الحدیث. ج ۲، ص ۲۸۲-۲۸۴.

مطالب مشابه در تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، احتمالاً این دو اثر، منابع مشترکی داشته‌اند.<sup>۱</sup> از جمله تفسیر جابر بن یزید جعفی (متوفی ۱۲۸) که عیاشی روایات فراوانی از آن نقل کرده است. تفسیر ابو الجارود، زیاد بن مُنذر نیز از منابع مشترك این دو بوده است، گو اینکه بخش‌های منقول از تفسیر مذکور، در دو اثر، همانند نیست و هر يك از آنها از بخش‌های مختلف آن، استفاده کرده‌اند. نصوص بر جا مانده از تفسیر عیاشی در «شواهد التنزیل»، حاکی از آن است که عیاشی، از برخی منابع تفسیری اهل سنت نیز استفاده کرده است.<sup>۲</sup>

از تفسیر عیاشی، نسخه‌های خطی و چاپ‌های مختلفی در دست است؛ از جمله چاپ هاشم رسولی محلاتی در ۱۳۴۰ ش. بنیاد بعثت قم نیز این تفسیر را در ۱۳۷۹ ش / ۱۴۲۱ ق، در قم چاپ کرده است. در تصحیح این چاپ، از تمام نسخه‌های موجود استفاده نشده، اما در آن، ۱۱۶ مورد از نصوص مفقود (که در دیگر متون امامی و غیر امامی نقل شده‌اند)، گردآوری شده است که تفسیر کل قرآن را شامل می‌شود. هم‌چنین در این چاپ، اسنادها و طریق روایت عیاشی به افراد مختلف ذکر شده است.

#### ۱.۱.۸.۱.۹. وفات

زرکلی، صاحب‌الاعلام تاریخ وفات عیاشی را سال ۳۲۰ ه. ق دانسته است. به احتمال قوی، او در جوار تربت سردار شهید خراسان، حضرت قثم بن عثمان پسر عمومی پیامبر به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup>

## ۱.۲ مفاهیم

مفاهیم این تحقیق در قالب موارد ذیل ارائه می‌گردد.

### ۱.۲.۱. آراء کلامی

علم کلام دانشی است که درباره اعتقادات دینی به شیوه عقلی و نقلی بحث می‌کند و ضمن استنباط این اعتقادات از منابع آن، به تبیین، تنظیم و اثبات اعتقادات دینی پرداخته و به شبهات و اعتراضات مخالفان

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. التفسیر. ج ۱. ص ۱۰۹-۱۱۳، ۱۴۵-۱۴۹؛ قمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم. تفسیر القمی ج ۱. ص ۳۶-۴۱، ۵۵-۵۸.

۲. «همان ۱۵۳/۲، ۱۶۳، ۱۶۵».

۳. زرکلی، خیر الدین. الاعلام. ج ۷. ص ۹۵.

پاسخ می‌گوید. در این تعریف هم به موضوع، هم به روش وهم به غایت اشاره شده است.<sup>۱</sup> به هر حال علم کلام، علم عقاید اسلامی است. در گذشته به آن «علم اصول دین» یا «علم توحید و صفات» هم می‌گفته‌اند. علم کلام در عین اینکه یک علم استدلالی و قیاسی است، از نظر مقدمات و مبادئی که در استدلالات خود به کار می‌برد مشتمل بر دو بخش است: عقلی و نقلی. بخش عقلی کلام، مسائلی است که مقدمات آن صرفاً از عقل گرفته شده است و اگر فرضاً به نقل استناد شود به عنوان ارشاد و تأیید حکم عقل است، مثل مسائل مربوط به توحید و نبوت و برخی از مسائل معاد. در این گونه مسائل استناد به نقل (کتاب و سنت) کافی نیست، صرفاً از عقل باید استمداد شود. بخش نقلی کلام، مسائلی است که هر چند از اصول دین است و باید به آنها مؤمن و معتقد بود، ولی نظر به اینکه این مسائل فرع بر نبوت است نه مقدم بر نبوت و نه عین آن، کافی است که از طریق وحی الهی یا سخن قطعی پیامبر مطلب اثبات شود، مثل مسائل مربوط به امامت (البته به عقیده شیعه که امامت را از اصول دین اسلام می‌داند) و اکثر مسائل مربوط به معاد.<sup>۲</sup>

فرقهای اساسی بین فلسفه و علم کلام، در این است که فلسفه، تنها از مسائلی است که با دلیل عقلی، اثبات می‌گردد ولی علم کلام، شامل مسائلی است که جز با دلیل نقلی و تعبّدی، قابل اثبات نیست. به دیگر سخن: نسبت بین مسائل فلسفه و مسائل علم کلام «عموم و خصوص من وجه» است. یعنی در عین حال که فلسفه و کلام، دارای مسائل مشترکی هستند با اسلوب تعقلی، اثبات می‌شود هر کدام از آنها مسائل ویژه خود دارند ولی مسائل ویژه فلسفه نیز که با اسلوب تعقلی، بیان می‌شود. به خلاف مسائل ویژه کلام که با اسلوب نقلی و تعبّدی، اثبات می‌گردد، و به دیگر سخن: متد تحقیق در علم کلام «تلفیقی» و «دو گانه» است و در این علم، هم از اسلوب تعقلی و هم از اسلوب تعبّدی، استفاده می‌شود. یکی آنکه هر کدام از آنها علاوه بر مسائل مشترك (مانند مسائل خدانشناسی) دارای مسائل ویژه‌ای است که در دیگری مورد بحث واقع نمی‌شود. دو دیگر آنکه: متد تحقیق

۱. برنجکار، رضا. روش شناسی علم کلام. ص ۱۱.

۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۳. ص ۶۱.

در همه مسائل فلسفه، متد تعقلی است بخلاف علم کلام که در پاره‌ای از مسائل (مانند مسائل مشترك بين فلسفه و کلام) از متد تعقلی استفاده می‌کند و در پاره‌ای از مسائل (مانند مسائل امامت) از اسلوب نقلی، بهره می‌گیرد و در پاره‌ای دیگر از هر دو روش (مانند اثبات اصل معاد). لازم به تذکر است که مسائل خاص علم کلام که با روش نقلی و تعبّدي، اثبات می‌شوند همگی در يك سطح نیستند بلکه يك دسته از مطالب، و از جمله، حجّیت رفتار و گفتار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (= سنت) مستقیماً بوسیله آیات کریمه قرآن، ثابت می‌شود (بعد از آنکه حقانیت قرآن کریم بوسیله دلیل عقلی به ثبوت رسید) سپس مسائل دیگری مانند تعیین جانشین آن حضرت و حجّیت سخنان ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تبیین می‌شود. بدیهی است نتیجه‌ای که از دلایل نقلی بدست می‌آید در صورتی یقینی خواهد بود که سند آنها قطعی و دلالت آنها صریح باشد.<sup>۱</sup>

## ۱.۲.۲. تفسیر روایی

روش‌هایی را که مفسران در بیان معانی آیات پیموده‌اند، به نظر محققان علم تفسیر، بر دو نوع است: ۱- تفسیر روایی ۲- تفسیر به رأی. تفسیر روایی، اولین نوع تفسیر بود که به منصفه ظهور رسید. در این روش، تفسیر قرآن از طریق خود آیات قرآن و آنچه که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و صحابه و تابعان نقل می‌شد، صورت می‌گرفت. درباره آنچه که از تابعان روایت می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد. تعدادی از مفسران آن را از قبیل روایت قلمداد می‌کنند و تعدادی دیگر آن را از قبیل رأی و استنباط شخصی می‌دانند. ولی اکثر مفسران، گفته تابعین، در تفسیر آیات را پذیرفته و مستند دانسته‌اند و چنین استدلال می‌کنند که آنها اغلب تفسیرهایشان را از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرا می‌گرفتند. اگر بخواهیم اندکی آن را بیشتر توضیح دهیم، خواهیم دید ابن تیمیه، گفتار تابعان را ذکر کرده و می‌گوید: گفتار تابعان برای مفسرانی که با آنها اختلاف نظر دارند، حجّت نیست. حال اگر در بین خود تابعان در مسئله‌ای اختلاف نظر وجود داشت، گفتار آنها برای تابعان دیگر و آیندگان نیز حجّت نخواهد بود، ولی اگر تابعان

۱. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص ۱۷۳.

بر چیزی اجماع کردند، بدون شك حجت است. و در این مورد به لغت قرآن، سنت یا بطور کلی لغت عرب یا اقوال صحابه در این خصوص مراجعه می‌شود.<sup>۱</sup>

از نظر شیعه، تفسیر نقلی عبارت است از: تبیین و توضیحی که در قرآن کریم آمده و یا در روایات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده است.

شیخ طوسی (متوفی به سال ۴۶۰ ه. ق) که از بزرگان شیعه است، در این باره می‌گوید:

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مسلمانان را به قرائت قرآن و تمسک به محتوای آن و ارجاع روایات

متفاوت مربوط به فروع دین به قرآن، تشویق نموده است و چنین می‌افزاید: فقهای

شیعه معتقدند، تفسیر قرآن جز با حدیث صحیح پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام که قول آنها

مانند گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حجت است جایز نیست.<sup>۲</sup>

از جمله تفاسیر روایی شیعه، تفسیر محمد بن مسعود عیاشی و تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی و تفسیر علی بن

ابراهیم قمی است. با جعل احادیث و اسرائیلیات، تفسیر روایی رو به ضعف نهاد. همچنانکه حذف اسناد روایات

بعد از تفسیر طبری (همان طوری که در آثار بعضی مفسران دیده می‌شود) بمنظور اختصار در نوشتار، در تضعیف

تفسیر روایی بی‌تأثیر نبوده است.<sup>۳</sup>

---

۱. الاوسی، علی. روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. ص ۱۳۸ تا ۱۴۰.

۲. «همان».

۳. «همان».





## **فصل دوم: روش‌شناسی عیاشی**



## ۲.۱. معرفت شناسی

معرفت و شناخت که لازمه هدایت و رستگاری انسان است یکی از مسائل مهم و ضروری در حوزه تفکر بشری و اندیشه های کلامی است که از گذشته همواره مورد اختلاف و نزاع و تبادل نظر اندیشمندان و متکلمان بوده است.

و این معرفت در همه حوزه ها از جمله خداشناسی کاربرد دارد چنانچه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ، فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا.<sup>۱</sup> عبودیت

و بندگی خداوند، نتیجه معرفت و شناخت اوست و کسانی که از خداوند شناختی

ندارند گویا خداوند را پرستش نکرده اند.

این به خاطر آنستکه در واقع، مبانی نظری هر اندیشمندی در هر حوزه از علم را دیدگاه و نظر او در باب معرفت مشخص می کند. بنابراین هر اندیشمندی یا به طور صریح و مستقیم و یا غیرمستقیم در این باب دارای دیدگاه است. اینکه معرفت چیست؟ و ابزار و منابع آن کدام است؟ جایگاه عقل به عنوان یکی از ابزارهای شناخت کجاست؟ نقش عقل در فهم متون قران و حدیث به چه میزان است؟ و این که قدرت و اختیار انسان در کسب دخالت دارد یا نه؟ سؤالاتی است که هر دانشمندی باید در حوزه معرفت به آنها جواب بدهد. اگر چه در آثار عیاشی در حوزه معرفت بحث مستقلی وجود ندارد ولی با توجه به اینکه نقل روایات در دوران نخستین به منزله

---

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر ج ۲. ص ۷۳.

قبول مضامین و محتوای آنهاست و نیز انتخاب و دسته بندی آنها بیانگر نظام معرفتی و اعتقادی آنهاست.<sup>۱</sup> ما در مطالب گذشته ثابت کردیم که نقل قول روایت به منزله قبول است.<sup>۲</sup> از گزینش و نقل روایاتی که توسط او انجام شده و در تفسیرش آورده و بیان گر نظریات ایشان است، به آن دست پیدا خواهیم کرد.

## ۲.۲. منابع معرفت

مراد از منابع معرفت همان اصطلاح متداول در معرفت شناسی است که شامل: حواس، عقل، شهود، حافظه، مرجعیت، تاریخ، وحی و الهام و مانند آن می شود. البته از آن جا که عقل و وحی اهمیت بیشتری دارند و منابع دیگر به نحوی به این دو باز می گردند چگونگی تعامل این دو بیشتر بررسی شده است. ربط و نسبت منابع معرفت در نظام معرفت دینی اهمیت خاصی دارد. دیدگاه های موجود در این زمینه از ره یافت های گوناگون بهره جسته اند؛ برخی عقل را در مقام ثبوت و اثبات مستقل دیده اند و برخی نص را کاملاً خود بسنده تلقی کرده اند.<sup>۳</sup> در تاریخ تفکر اسلامی در ارتباط با تبیین نسبت بین عقل و دین یا عقل و ایمان، سه گروه ظهور کرده اند که هر یک نظری خاص داشته اند:

۱- ظاهرگرایان؛ اینان کسانی اند که جمود بر ظواهر دینی را حتی در اصول اعتقادات و وجهه همّت خویش کرده اند و هرگونه تعمق و تدبّر یا اندیشه عقلی در معانی دینی را به شدت محکوم و مردود می دانند.

۲- عقل گرایان؛ اینان می گویند: همه معارف دینی با عقل درک می شود؛ چنان که عده ای گفته اند:

---

۱. برنجکار، رضا و سید محسن موسوی. «عقل گرایی شیخ صدوق و متکلم بودن او». علوم حدیث ۵۷ (۱۳۸۹): ۳۳-۵۹.

۲. حسینی، سیدعلیرضا و عبدالرضا حمادی. «جایگاه نقد محتوایی در اعتبارسنجی احادیث شیعه». پژوهش های قرآن و حدیث ۴۷ (۱۳۹۳): ۲۷-۵۲.

۳. سبحانی، محمدتقی و سیدمحمد مهدی افضلی، «حجیت متشابهک منابع معرفت در فهم و تبیین آموزه های اعتقادی». فلسفه و کلام ۲ (۱۳۹۲): ۲۸ تا ۵۷.

همه معارف در حیظه درك عقل قرار مي گیرند و وجوب خود را به نظر عقل دریافت می کنند و شکر منعم را پیش از آن که فرمانی از ناحیه شرع وارد شود، واجب می دانند و نیکی و بدی، در ذات اشیاي نیک و بد ریشه دارد.<sup>۱</sup>

۳- عقل گرایان نقل پذیر؛ این گروه با اعتقاد به هماهنگی بین عقل و شریعت و عقل و نقل می گویند: همان گونه که وحی و شریعت، منبع معرفت انسان است، عقل نیز از منابع معرفت و شناخت انسانی است. همچنین عقل و وحی و شریعت، هر دو از حقیقت عینی و خارجی گزارش می کنند. از این رو، گزارش آن ها هماهنگ با یک دیگر است.<sup>۲</sup> با توجه به روایاتی که از تفسیر عیاشی در بحث تعامل عقل و وحی می آوریم عیاشی در این گروه قرار دارد. عقل در کنار نقل منبع معرفت دینی است. این سخن هرگز به معنای آن نیست که عقل و استدلال تجربیدی و نیز حس و تجربه هم افق و هم طراز با وحی است و حکیم و فیلسوف و متکلم قابل قیاس با انبیا هستند، زیرا مراد از نقل، ادراک و فهم بشر از وحی است نه خود وحی، چون خود وحی فقط در دسترس انسانهای کامل معصوم؛ مانند انبیاست و آنچه در دسترس بشر عادی است فهم و تفسیر وحی است، پس آنچه هم طراز و در کنار عقل منبع معرفت دینی قرار می گیرد، ادراک معتبر و مضبوط بشر از وحی است.<sup>۳</sup>

### ۲.۳. تعامل عقل و وحی

یکی دیگر از مسائل مطرح در علم کلام در حوزه معرفت، که باز مورد اختلاف واقع شده است؛ جایگاه عقل و نحوه تعامل و ارتباط آن با وحی است. این مساله باعث به وجود آمدن جریانهای مختلف کلامی گردیده است، که بعضی راه افراط را پیموده اند و همه معارف دینی را توجیه و تاویل عقلانی کرده اند و بعضی دیگر راه تفریط را پیموده و با عقل سرسختانه به مقابله برخاسته اند و مانع ورود آن به حریم دین شده اند. اما بنابر گزارش شیخ مفید، اصحاب امامیه در این که عقل در شناخت و نتایج خود نیازمند نقل است؛ تا بر کیفیت استدلال آگاهی پیدا کند، اتفاق نظر دارند، همان طور که در کیفیت استدلال و آغاز تکلیف عقل رانیزمند پیامبر می دانند، اهل حدیث در این

۱. شهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبدالکریم. الملل والنحل. ج. ۱. ص ۵۶.

۲. جوادی آملی، عبدالله. دین شناسی. ص ۱۲۶.

۳. همو. منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. ص ۱۸۱.

زمینه با امامیه متفق است ولی معتزله و خوارج وزیدیه با ایشان مخالفند، آنها عقل را در این موارد بی نیاز از نقل می دانند. <sup>۱</sup> معتزله قائل به حجیت انحصاری عقل هستند. <sup>۲</sup> شیخ مفید وظیفه عقل را فهم نصوص شرعی می داند که به تنهایی قادر به درک حکمی نیست. <sup>۳</sup>

در کوفه دوجریان نص گرا و عقل گرا شکل گرفت اولی به دنبال فهم دقیق معارف و عرضه آن به مؤمنین بود، دومی به دنبال تبیین عقلانی معارف و دفاع از آن در برابر جریانهای فکری رقیب، مدرسه قم گرچه جریان نص گرایی کوفه را پذیرفت ولی پالایش و پیرایش آن از کمبودها و کجیها، نظام مندی جامع و گردآوری و تبویب آنها، بیانگر اهتمام آنها در استفاده از عقل در حوزه نص است. این تعامل همواره در دیدگاه امامیه وجود داشته، به عنوان نمونه هشام در مناظره با ابوهدیل علاف می گوید:

اگر در مناظره جوابی نداشتم و راه حلی بنظرم نرسید به امام صادق علیه السلام مراجعه می کنم. <sup>۴</sup>

این یعنی عقل نیازمند هادی و راهنماست. البته این به معنای تعطیل شدن عقل نیست بلکه عقل همواره در کنار نقل قرار دارد؛ چنانچه از ابوسهل نوبختی نقل شده:

مسائل دینی همگی با استدلال شناخته می شوند. <sup>۵</sup>

لذا امامیه بر خلاف اهل حدیث و معتزله در مهمترین اعتقادات خود هم، خود را بی نیاز از تنبیه و تذکر امام نمی داند. در این میان، عیاشی هم روایاتی را نقل کرده که ناظر به اعتقاد او به تعامل عقل و وحی است، مثلاً در تفسیر

۱. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ج. ۱. ص ۱۲۴.

۲. شهرستانی، ابو الفتح محمد بن کریم. الملل والنحل. تحقیق محمدسعید گیلانی. ج. ۱. ص ۵۶.

۳. «همان».

۴. صدوق، ابن بابویه. الاعتقادات فی دین الامامیه. ص ۲۲. أن أبا الهذیل العلاف قال لهشام بن الحكم: أنظرک علی أنك إن غلبتني رجعت إلى مذهبک، وإن غلبتک رجعت إلى مذهبي، فقال هشام: ما أنصفتني بل أنظرک علی أنني إن غلبتک رجعت إلى مذهبي وإن غلبتني رجعت إلى إمامي.

۵. پاکتچی، احمد. «اندیشه فقهی ابن ابی عقیل و مکتب متکلمان متقدم امامیه»، مقالات و بررسیها ۷۶ (۱۳۸۳): ۳۳-۵۵.

سوره کهف ذیل داستان اصحاب کهف از امام صادق علیه السلام روایت کرده که اصحاب کهف، برخلاف تصور دیگران کلام را صرافی و نقد می کردند نه درهم را یعنی در برخورد با نقل و کلام دیگران تسلیم محض نبودند؛ بلکه با استفاده از نیروی عقل و خرد خود به بررسی آن می پرداختند. و این یک نکته مثبت در زندگی آنان محسوب شده و مورد مدح و ستایش امام صادق علیه السلام قرار گرفته اند.

حضرت درباره ی آنها فرمودند:

أَنَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْكَهْفِ فَقَالَ: كَانُوا صَيَارِفَةَ كَلَامٍ وَ لَمْ يَكُونُوا صَيَارِفَةَ دَرَاهِمٍ. أَتَاهَا صِرَافٌ سَخَنٌ بَوَدُّنَا نَهَ صِرَافٌ بُولٌ وَ دَرَاهِمٌ.

علامه ی مجلسی رحمته الله در بیان این روایت می گوید:

كَانُوا يُمَيِّزُونَ كَلَامَ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ. أَتَاهَا كَلَامٌ حَقٌّ وَ دَرَسَتْ رَا مِنْ كَلَامٍ بَاطِلٍ جَدَا مِي كَرَدْنَا.

پس از نظر عیاشی نقل باید در کنار عقل قرار بگیرد و با معیار عقل سنجیده شود تا بتواند مورد استفاده قرار بگیرد. او همچنین در مقدمه تفسیرش بابهایی را تحت عنوان، الناسخ والمنسوخ والظاهر والباطن والمحکم والمتشابه و علم الائمة بالتاویل و من فسر القرآن برأیه ترتیب داده و روایاتی را در آنها ذکر کرده که، تفسیر قرآن را نیازمند کسانی که آگاه به علم و مسائل و ظاهر و باطن قرآن که با وحی در ارتباط باشند؛ می داند و اینکه انسان با عقل به تنهایی، نمی تواند بدان دسترسی داشته باشد. یعنی، عقل هم باید در کنار نقل باشد. بنابراین مشخص می شود که ایشان هم مثل جمهور امامیه قائل به تعامل عقل و وحی است. و معتقد است کسانی که از ارتباط با وحی برخوردار نیستند در مواجهه با مسائلی که از آن آگاهی ندارند مجبور به استفاده از رأی و قیاس شده اند و دین را آلوده به بدعت کرده اند، در حالی که بدعت ضلالت و گمراهی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۳۲۳.

۲. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. ج. ۱۴. ص. ۴۲۶.



ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ يَرِدُ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ وَ لَا يَكُونُ  
عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَ  
يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُوا فَيَطْلُبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَ  
الْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ تَرَكُوا الْآثَارَ وَ دَانُوا لِلَّهِ بِالْبِدْعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلُّ بِدْعَةٍ  
ضَلَالَةٌ! هر گاه از حلال و حرام و احکام از آنان سؤال می شود، اگر از رسول الله  
چیزی در آن باره، روایت نشده باشد، از این که مردم آنان را به جهل نسبت  
دهند، شرم دارند و اکراه دارند از این که نتوانند سؤالی را جواب دهند. این چنین است  
که مردم، علم را از غیر معدنش طلب می کنند. آنان نیز نظر و قیاس خود را در دین  
خدا وارد می کنند و کلام رسول الله ﷺ را رها می کنند و می خواهند با بدعت، کار  
خدا را انجام دهند؛ حال آن که رسول الله ﷺ فرمود: هر گونه بدعتی گمراهی  
است.

#### ۲.۴. معرفت اضطراری

از جمله مباحثی که در باب معرفت وجود دارد روش و طریق کسب معرفت است. آیا انسان قادر به کسب معرفت  
است یا فاعل معرفت، خداوند است؟ جریانهای کلامی، تاسده چهارم در اینکه معرفت محصول سعی و تلاش  
خود انسان است و در بدست آوردن آن مختار است یا اینکه هیچ نقشی در تحصیل آن ندارد بلکه به اضطرار توسط  
خداوند به او اعطا شده است، اختلاف نظر داشتند. جمهور متکلمان امامیه در مدرسه کوفه، به اضطراری بودن  
معرفت خداوند باور داشتند؛ چراکه معتقد بودند اولاً معرفت از حوزه اختیار انسان بیرون است، در نتیجه معرفت  
فعل انسان نیست بلکه صنع خداست و ثانیاً معرفت خداوند فراتر از عقل و وهم و خیال آدمی است که بتواند به آن  
دست پیدا کند. از این رو خداوند خود در عالم ذر اقدام به اعطای این معرفت نمود. اگر این اعطا نبود عملاً هیچ

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۳۳۱.

راهی برای بشر در کسب این معرفت وجود نداشت.<sup>۱</sup> بنابراین انسان هیچ نقشی در کسب معرفت ندارد و مکلف به کسب هم نیست. تنها نقش انسان پذیرش و متذکر شدن به این معرفت است. اگر بپذیرد مؤمن و اگر نپذیرد کافر است در واقع اختیار انسان بعد از مرحله اعطاست. البته هشام بن حکم، معرفت خداوند را در مرحله خلقت، اضطراری ولی تحققش را بوسیله استدلال و فکر می دانست.

در مدرسه بغداد حسن بن موسی همه معارف را اضطراری نمی دانست و قائل به جواز معرفت اکتسابی در مورد خداوند بود که شیخ مفید<sup>۲</sup> با توجیه و تاویل آیات و روایاتی که دلالت بر معرفت فطری داشت معرفت اضطراری را نفی و معرفت اکتسابی را اثبات کرد و این پایه علم کلام امامیه در بغداد قرار گرفت.<sup>۲</sup>

اهل حدیث هم قائل به اضطراری بودن آن بودند و آن را اعطای خدا می دانستند.<sup>۳</sup> در عین حال معرفت را از نظر نقلی مورد تکلیف می دانستند.<sup>۴</sup> بحث معرفت بین معتزلیان به اضطراری و اکتسابی تقسیم می شد. ملاک برای اضطراری و اکتسابی بودن معرفت در بین معتزلیان دو چیز بود اول دخالت یا عدم دخالت اراده انسان در آن، دوم نیاز یا عدم نیاز به نظر و استدلال.<sup>۵</sup> اشعری دریافتهای معرفتی عقل را پذیرفت ولی معتقد بود عقل از درک حسن و قبح عقلی ناتوان است. او با این تفکیک اهل حدیث را یک قدم بعقل نزدیک کرد.<sup>۶</sup> با توجه به روایات منقوله توسط عیاشی که ناظر به اعتقادات اوست مشخص می شود که ایشان هم مانند جمهور متکلمین امامیه قائل به معرفت اضطراری بوده است.

عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۴۰. (فَعَرَفَهُمْ نَفْسَهُ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ).

۲. اشعری، ابو الحسن محمد بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ص ۵۲.

۳. مفید، محمد بن نعمان. اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات. ص ۶۸-۸۸.

۴. طبری لالکایی، هبه الله بن حسن. شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ج ۲. ص ۱۹۳.

۵. امیرخانی، علی و محمد تقی سبجانی. «تطور انگاره معرفت اضطراری در اندیشه معتزله». تحقیقات کلامی ۱۴ (۱۳۹۵): ۷-۲۶.

۶. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم. الملل النحل. ج ۱. ص ۵۵.

إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ.<sup>۱</sup> همانا خداوند به سبب آنچه که به مردم

داده و شناسانده بر آنان حجت می آورد.

این روایت را مرحوم صدوق رحمته الله در اعتقادات الامامیه در ذیل باب الاعتقاد فی الفطرة و الهدایة<sup>۲</sup> و همچنین شیخ حر عاملی در باب معرفت ضروری فطری آورده است.<sup>۳</sup>

لذا بنابر نقل این روایت از لسان عیاشی اتمام حجت با اعطای معرفت از طرف خداوند صورت می پذیرد؛ بنابراین فاعل معرفت خداوند است.

و از آنجا که انسان بعد از هر شناخت و روشن شدن هر مطلبی، دوگونه موضع گیری می تواند داشته باشد، تصدیق و یا انکار. پس تصدیق خداوند نیز حاکی از معرفت به خداوند است که در این مورد آمده است؛

ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام پرسید:

مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ يُصَدِّقُ اللَّهَ.<sup>۴</sup> معرفت خداوند چیست؟ حضرت فرمودند: اینکه

خداوند را تصدیق کند.

پس نقش انسان در این معرفت تصدیق کردن است. از آنجا که جایگاه این اعطا در عالم ذر و میثاق است دو نشانه برای قائلین به معرفت اضطراری وجود دارد:

اول - از نشانه های قائلین به معرفت اضطراری، اعتقاد به وجود عالم ذر و میثاق است که در آن معرفت به انسانها اعطا شده است. در تفسیر عیاشی روایات زیادی درباره عالم ذر و میثاق و اعطای معرفت نقل شده است. که بعنوان نمونه چند روایت نقل می کنیم:

امام باقر علیه السلام فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۱۰۴.

۲. صدوق، ابن بابویه. الاعتقادات فی دین الامامیه. ص. ۳۶.

۳. حر عاملی، محمدابن حسن اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات. ج. ۱. ص. ۶۴.

۴. عیاشی، محمدبن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۱۱۶.

أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ  
 وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ رَبَّهُ.<sup>۱</sup> خداوند ذریه آدم را از پشت او خارج کرد در حالی که  
 فراوان و بسیار بودند، پس خود را به آنها شناساند و نمایاند و اگر این کار را نمی کرد  
 هیچ کس خداوند را نمی شناخت خداوند در عالم ذر و میثاق به طور عینی خود را به  
 انسانها شناساند و گرنه راهی برای معرفت او وجود نداشت.

در روایت دیگر زراره از امام باقر علیه السلام سؤال می کند معرفت در میثاق بطور عینی بود؟ حضرت جواب می دهند  
 بله در حالیکه موجودات ریزی بودند، عینی و بی واسطه بودن رؤیت، از یاد بردن آن و باقی ماندن معرفت، همه از  
 طرف خداوند صورت گرفته است و انسان مکلف به پذیرش و عدم انکار در نبوت که همان عمل به دستورات شرع  
 است شده است.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ أَرَأَيْتَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ فِي صَلْبِ آدَمَ  
 فَعَرَضَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ كَأَنَّهُ مُعَايِنَةٌ مِنْهُمْ لَهُ قَالَ نَعَمْ يَا زُرَّارَةَ وَ هُمْ ذَرٌّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَخَذَ  
 عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ الْمِيثَاقِ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَّطَهُ بِالنُّبُوَّةِ ثُمَّ كَفَلَ لَهُمْ بِالْأَرْزَاقِ وَ  
 أَنْسَاهُمْ رُؤْيِيَّتَهُ وَ أَثْبَتَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَتَهُ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ إِلَى الدُّنْيَا كُلَّ مَنْ  
 أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ فَمَنْ جَحَدَ مَا أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ لِمُحَمَّدٍ ص لَمْ يَنْفَعَهُ إِقْرَارُهُ لِرَبِّهِ  
 بِالْمِيثَاقِ وَ مَنْ لَمْ يَجْحَدْ مِيثَاقَ مُحَمَّدٍ نَفَعَهُ الْمِيثَاقُ لِرَبِّهِ.<sup>۲</sup> زراره می گوید به امام باقر  
علیه السلام گفتم: آیا می توان گفت آن گاه که خداوند در عالم ذر، در صلب آدم، از  
 انسان-ها میثاق گرفت و سپس آنها را بر خویش عرضه کرد، در واقع به منزله دیدار  
 آدمیان با خدا بوده است؟ فرمود: بلی ای زراره؛ آنها ذره ای در پیش او بودند که  
 خداوند بر ربوبیت خویش و نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَّطَهُ از آنان عهد و پیمان گرفت؛ سپس

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۴۰.

۲. همان، ۱/۱۸۱.

عهده دار رزق و روزی آنها شد و دیدار آدمیان با خودش (خداوند) را از یاد آنان برد و در دل های آنها شناخت خود را جایگزین ساخت. پس ناگزیر، هر که را که از او میثاق گرفته است، وارد دنیا می کند؛ اگر آن عهد و پیمانی را که در باره صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او گرفته شده بود، انکار کند، دیگر اقرار به میثاق قبلی (اقرار به ربوبیت پروردگار) به حال او سودی ندارد؛ ولی هر کس عهد و پیمان با محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انکار نکند، آن اقرار پیشین در نزد پروردگار، به حال او سودمند خواهد بود.

دوم - مکلف نبودن انسان به کسب معرفت از دیگر نشانه های قبول اضطراری بودن معرفت است.

در نامه ای از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام سؤال شد:

أَتَسْتَطِيعُ النَّفْسُ الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ فَقَالَ: لَا، فَقُلْتُ: يَقُولُ اللَّهُ: ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾ قَالَ: هُوَ كَقَوْلِهِ: وَ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ﴾ قُلْتُ: فَعَابَهُمْ؟ قَالَ: لَمْ يَعْتَبَهُمْ بِمَا صَنَعَ هُوَ بِهِمْ، وَ لَكِنْ عَابَهُمْ بِمَا صَنَعُوا، وَ لَوْ لَمْ يَتَكَلَّفُوا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ. آیا بشر می تواند معرفت و آگاهی کسب کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: پس این که خداوند عز و جل می فرماید: همانها که پرده ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود، و قدرت شنوایی نداشتند؛ مقصود چیست؟ فرمود: آیه مذکور، شبیه این آیه است: آنها هرگز توانایی شنیدن (حق) را نداشتند و (حقیقت را) نمی دیدند]. پرسیدم: پس خداوند آنان را سرزنش کرده است؟ فرمود: خداوند آنان را به خاطر کوردلی شان که خداوند آنان را بدان مبتلا کرد، سرزنش نکرده است؛ بلکه آنان را به خاطر کردارشان سرزنش نمود. اگر آنان دست به آن کردار نمی زدند، سرزنشی بر آنها نبود.

۱. عیاشی، محمدبن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۳۵۲.

در این روایت، که فقط در تفسیر عیاشی نقل گردیده، تصریح شده که نفس قادر به کسب معرفت نیست و تکلیف به آن هم نشده و از آنجا که معرفت اعطائی است و به تحصیل و کسب انجام نمی شود عتابی هم از این جهت متوجه شخص نمی شود. البته انسان مکلف است و در حوزه عمل مورد بازخواست قرار می گیرد ولی تکلیف و عتاب مربوط به قبول یا رد این معرفت اعطایی است. و نیز از اعمالی که با رد یا پذیرش این معرفت از او سر می زند هم مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

### ۲.۴.۱ شناخت حاصل شده در عالم ذر

خداوند در آیه ۱۷۲ سوره اعراف می فرماید:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾<sup>۱</sup> و به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی می دهیم. و خدا این چنین کرد تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این غافل بودیم.

این آیه بیانگر وجود پیمانی بین خداوند و انسان بوده است. در ذیل این آیه روایاتی هم از جانب معصومین علیهم السلام آمده است که بیان گر این مطلب است که این عهد و پیمان، در عالمی به نام عالم ذر صورت گرفته است. در علت تسمیه و نام گذاری این عالم به عالم ذر چند قول وجود دارد؛ بعضی ذر را از ذره و ذراء به معنای آفرینش دانسته منظور از عالم ذر را عالم آفرینش می دانند؛ بعضی دیگر آن را از ذر به معنای موجودات ریز مانند ذرات غبار و مورچه گرفته اند چرا که مورچه ها به صورت اجتماعی و با تعداد زیاد زندگی می کنند، به علت زیاد بودن انسان ها در آن عالم به آن ذر گفته اند و بعضی از ذرو به معنای پراکنده کردن، چرا که فرزندان آدم روی زمین پراکنده هستند.<sup>۲</sup> خداوند ذریه آدم را به صورت ذرات کوچک از پشت او خارج نمود در حالی که دارای شعور و عقل کافی

۱. اعراف/ ۱۷۲.

۲. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. ج. ۷. ص. ۵- ۴.

برای شنیدن و پاسخ دادن بودند و آنها را مورد خطاب قرار داده و آنها هم پاسخ داده اند و از آنها پیمان گرفته شده است که از آن به عالم ذر یا الست و یا عالم عهد و میثاق تعبیر می کنند.

نظریه این که قبول عالم ذر یکی از پایه های اعتقاد به اضطراری بودن معرفت است، بطور مستقل به آن می پردازیم. بر اساس برخی از آیات قرآن کریم و روایات نقل شده از اهل بیت علیهم السلام انسان قبل از این دنیا عوالمی (ذر، اظله؛ ارواح) را پشت سر گذاشته است که در آن از همه انسانها عهد و پیمان بر ربوبیت خداوند و نبوت پیامبر و ولایت اهل بیت علیهم السلام گرفته شده است. اکثر متکلمین روایات عالم ذر را پذیرفته اند ولی درباره کیفیت آن باهم اختلاف نظر دارند. بعضی از متکلمین آن را به همان صورت که در روایات بیان شده قبول دارند.

شیخ حر عاملی رحمته الله بعد از نقل روایاتی که درباره عالم ذر نقل شده می گوید:

شیخ صدوق و صفار و برقی و حمیری و دیگران در کتب خود این روایات را نقل کرده اند<sup>۱</sup>.

از نقل این روایات که تا زمان شیخ مفید رحمته الله ادامه داشته می توان فهمید که اصل عالم ذر به صورت حقیقی و ظاهری مورد اتفاق مدرسه کوفه و قم بوده است. نخستین کسی که این روایات را تاویل نموده شیخ مفید رحمته الله است<sup>۲</sup> و دیگران هم به تبع او اشکالاتی را مطرح نموده اند که به آنها خواهیم پرداخت. در کتب اهل سنت هم روایاتی در این مورد نقل شده است.<sup>۳</sup>

## ۲.۴.۲. ویژگی های شناخت حاصل در عالم ذر

روایاتی که عیاشی در باب عالم ذر نقل کرده حاکی از خصوصیات است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱ - هر کس در آن عالم در اقرار و اعتراف بر دیگران سبقت گرفته به امتیازاتی دست پیدا کرده است.

۱. حرعاملی، محمد بن حسن. الفصول المهمه فی اصول الائمه. ج. ۱. ص ۴۲۰.

۲. خوش صحبت، مرتضی. «نقد و بررسی دیدگاه شیخ مفید در باب آموزه عالم ذر». معرفت کلامی (۱۳۹۵): ۷۹-۱۰۲.

۳. سیوطی، جلال الدین. الاتقان فی علوم القرآن. ص ۱۴۱-۱۴۵.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ  
أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي حِينَ بُعِثْتُ فَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ.<sup>۱</sup> همانا امتم در هنگام گرفتن  
پیمان بر من عرضه شدند. و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا در  
هنگام بعثت باور داشت و او صدیق اکبر است.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، اول کسی است که در میثاق به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده، لذا در دنیا هم اول کسی  
است که او را تصدیق نموده است.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

يَا جَابِرُ لَوْ يَعْلَمُ الْجُهَالُ مَتَى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ لَمْ يُنْكِرُوا حَقَّهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ  
فِدَاكَ مَتَى سُمِّيَ فَقَالَ لِي قَوْلُهُ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ إِلَىٰ أَلْسِنَتِهِم بِرَبِّكُمْ﴾ وَ أَنَّ  
مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup> امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: ای جابر! اگر نادانان  
می دانستند چه موقعی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ امیر مؤمنان نامگذاری شد، حق او را انکار نمی  
کردند. گفت: فدایت شوم، کی نامگذاری شد؟ فرمودند: این سخن خدای تبارک و  
تعالی که فرمود: و به یاد آور زمانی که پروردگار تو از بنی آدم اقرارگرفت گفتند بله  
گواهی می دهیم؛ و این که پیامبر شما رسول من است، و علی امیر مؤمنان است.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در عالم ذر از طرف خداوند به این لقب مفتخر شدند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۴۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۱.



أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ قَالَ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. 'برخی از قریشیان به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، گفتند: به چه چیزی (چگونه) از پیامبران سبقت گرفته ای، در حالی که به عنوان آخرین و خاتم آنان فرستاده شده ای؟ فرمودند: همانا من نخستین اقرار کنندگان به پروردگارم بودم و نخستین کسی بودم که هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان شاهد قرار داد و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بلی. من اولین کسی بودم که بلی گفتم. پس به اقرار به ربوبیت خدا از آنان پیشی گرفتم.

دلیل افضلیت پیامبر اکرم ﷺ بر سایر پیامبران با این که از نظر زمانی بعد از آنها به رسالت مبعوث شدند سبقت بر آنها در عالم ذر بوده است.

۲- عمومیت: این معرفت به همه انسانها داده شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

عَنْ رِفَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ قَالَ نَعَمْ أَخَذَ اللَّهُ الْحُجَّةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ هَكَذَا وَ قَبَضَ يَدَهُ. ۲

از رفاعه نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده خدای عزوجل:

وبه یادآور زمانی که خداوند از ذریه آدم اقرار گرفت؛ پرسیدم. فرمودند: بلی، خدا

۱. عیاشی، محمدبن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۴۱.

۲. همان، ۳۷/۲.

حجت را بر تمامی آفریدگانش در روز پیمان تمام کرد و این گونه پیمان گرفت و دستش را مشت کرد.

خداوند در عالم ذر خود را به همه خلقش معرفی کرد و از آنها در آنجا میثاق گرفت و حجت را بر همه تمام کرد و کسی استثناء نشد.  
۳- شهودی بودن معرفت.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup> قَالَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ نَفْسَهُ وَآرَاهُم نَفْسَهُ وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup>.

از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ﴾ تا ﴿أَنفُسِهِمْ﴾، پرسیدم و ایشان فرمودند: خدا نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورده است. آنان مانند مورچه بیرون آمدند. سپس آنان را با خویش آشنا کرد و خود را به آنان شناساند و اگر این نبود، کسی پروردگارش را نمی شناخت و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: (و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ مسلماً خواهند گفت خدا.)

خداوند خود را به عینه به ذریه آدم معرفی کرد و شناساند و کسی در این معرفت واسطه نبود بلکه در واقع با درک و شهود قلبی صورت گرفت.

۴- اگر این معرفت نبود احدی به تنهایی قدرت شناخت خداوند را نداشت.

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۴۰.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ قَالَ ثَبَّتِ الْمَعْرِفَةَ وَنَسُوا الْوَقْتَ وَسَيَذَكُرُونَهُ يَوْمًا وَلَوْلَا ذَلِكَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مَنْ خَالَقَهُ وَلَا مَنْ رَازَقَهُ.<sup>۲</sup>

از زراره نقل کرده است که گفت: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:): آیا من پروردگار شما نیستم؟، پرسیدم. فرمودند: معرفت در دل آنان ثابت شد و صحنه را فراموش کردند و روزی آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن صحنه نبود، کسی آفریدگار و رازق خود را نمی شناخت.

این معرفت باقی ماند ولی مکان آن فراموش شد اگر این معرفت به ذریه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ اعطا نمی شد هیچ کس خالق و رازق خود را نمی شناخت.

---

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. عیاشی، محمدبن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۴۰.

## **فصل سوم: توحید و خدا شناسی از دیدگاه عیاشی**



### ۳.۱. وجود شناسی صفات

در اینکه ماهیت وجودی و تکوینی صفات چیست و چه ارتباطی با ذات دارد؟ به طور کلی سه نظریه وجود دارد:

۱- اشاعره و اهل حدیث که قائل به زیادت صفات بر ذات هستند و صفات را حقیقتی متمایز از ذات می دانند که از ازل تا ابد با ذات حق همراه هستند از آن جا که اشاعره به صفات اهمیت و موضوعیت دادند به صفاتی مشهور شدند. البته در این نظریه دو دیدگاه کلی وجود دارد دیدگاه اول صفات خداوند را مانند صفات مخلوق می داند و به تشبیه و تجسیم رو آورده است.<sup>۱</sup> اشکال این دیدگاه، تشبیه خداوند به صفاتی مثل صفات مخلوق است در حالی که در قرآن تصریح شده که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۲</sup> وقتی مثل و مانند برای خداوند نفی شده است یعنی شناخت او با معانی ظاهری که انسانها با آن عادت کرده اند منتفی است. دیدگاه دوم با پافشاری بر ظاهر نصوص دینی، صفات خداوند را با عباراتی نظیر بلا کیف از صفات مخلوق متمایز کرده است.<sup>۳</sup> در این دیدگاه فرق صفات خالق و مخلوق در همین است که صفات، در خالق از کیفیت خالی است. اشکال این دیدگاه این است که هیچ معرفت و شناختی به انسان نمی دهد. در واقع این دیدگاه به دیدگاه اهل تنزیه و تعطیل بر می گردد<sup>۴</sup> در این دیدگاه، خداوند

۱. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. الملل والنحل. ص ۸۴.

۲. شوری، ۱۱.

۳. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. الملل والنحل. ص ۹۲.

۴. ابوزهره، محمد. تاریخ المذاهب الاسلامیه. ج ۱. ص ۲۱۹.

موجودی بسیط و بی نهایت است و انسان موجودی محدود، که نمی تواند به شناخت خداوند و صفات او اعم از سلبی و ایجابی دست پیدا کند چرا که ممکن است به دام شرک و توهم بیفتد. این گروه، کلمه های سبحان و تعالی در قرآن را هم به عنوان مؤید خود گرفته اند ﴿سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾.<sup>۱</sup> ۲- معتزله، که قائل به عینیت صفات و ذات هستند تا از اشکال تعدد قدما که اشاعره گرفتار آن شدند فرار کنند چون همراهی هر قدیمی را با ذات ممتنع و مستلزم شرک می دانستند. اشاعره نام این گروه را به خاطر نفی صفات الهی معطله گذاشتند. در این نظریه هم دو دیدگاه وجود دارد اول ابو هذیل علاف بنیان گذار مکتب معتزله بصره عقیده داشت که خداوند، عالم به علمی است که علم او عین ذات اوست؛ قدرت و سایر صفات هم همین طور. او همه صفات خداوند را قبول داشت ولی آنها را جدای از ذات نمی دانست. دوم ابراهیم بن یسار، معروف به نظام، که خداوند را عالم و قادر می دانست، اما نه به صفت علم و قدرت بلکه به ذات خود، در واقع او ذات را نایب مناب صفات می دانست. به عقیده او خداوند، به ذاتش منشا کمالاتی است، که دیگران با صفات خود آن افعال را صادر می کنند.<sup>۲</sup> ۳- امامیه که قائل به عینیت صفات و ذات هستند و بین ذات و صفات تمایزی نمی بینند. در واقع تمام صفات خداوند را عین ذات او می دانند، نه نایب از ذات؛ و برخلاف معتزله، صفات کمالیه را دارای حقیقت می دانند و هم ترکیب را از ذات الهی نفی می کنند. ذکر این نکته لازم است که عارضی بودن؛ لازمه صفات نیست؛ چراکه اتصاف صفات به ذات مراتبی دارد؛ در مرتبه ای عارض بر ذات می شود، مانند علم اکتسابی نسبت به انسان، در مرتبه دیگر جوهر ذات محسوب می شود، مانند علم نفس نسبت به خودش و در مرتبه ای بالاتر از جوهر و عرض، صفات به مرحله وجوب می رسند و قائم به ذات خود می شوند و از عرض و جوهر و ترکیب خارج می شوند. در واقع ذات بسیط می تواند صفات مختلفی داشته باشد که هر کدام از آنها می تواند، دربرگیرنده تمام ذات الهی باشد و در عین حال

۱. اسراء، ۴۳.

۲. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. الملل والنحل. ج ۱. ص ۵۳-۵۴.

مجالى براى تركيب باقى نگذارد با اين بيان؛ ذات الهى مى تواند مصداق قدرت باشد در عين حال مصداق علم هم باشد و تعدد در ذات هم نداشته باشيم.<sup>۱</sup>

باتوجه به اينكه عياشى رواياتى كه صفات را از ذات نفى مى كند ذكر کرده است معلوم مى شود كه ايشان هم معتقد به عينيت بوده است. بعنوان نمونه ايشان از امام سجاد عليه السلام نقل کرده كه فرمودند:

لَا يُوصَفُ اللَّهُ بِمُحَكَّمٍ وَحِيهِ عَظَمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.<sup>۲</sup>

خداوند با وحى محكم خویش توصيف نمى شود و پروردگار ما بزرگتر از اين است كه توصيف شود و چگونه آن كه حدى براى آن نمى توان قائل شد، توصيف شود، در حالى كه اوست كه چشمان را درك مى كند (و بر آنها سيطره دارد) چشمها او را در نمى يابد، ولى او چشمها را در مى يابد و او نامرئى و دقيق و باريك بين و آگاه است.

از آن جا كه نظريه شايع و رايج در عصر ائمه عليهم السلام نظريه زائد بودن ذات بر صفات بوده است و ترس از اين بود كه شيعيان به آن متمایل شوند، رواياتى كه صفات را از خداوند نفى مى كنند ناظر به عينيت ذات و صفات هستند.<sup>۳</sup> خداوند به دليل اين آيه قرآن كه از آيات محكم قرآن محسوب مى شود، توصيف شدى نيست؛ خداوند عظيم تر از آن است كه صفت داشته باشد. چطور مى شود كسى را كه حدى ندارد توصيف كرد؟

### ۳.۲. معنائى صفات

سخن در اين قسمت در اين است كه صفات الهى را چگونه بايد فهميد و چه معنائى دارند و نسبت صفات خالق با صفات مخلوق چگونه است؟ بحث از چگونگى توصيف خداوند در زمان ائمه عليهم السلام هم مطرح بوده است؛

۱. سبحانى، جعفر. الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل. ج. ۲. ص. ۳۳-۴۱.

۲. عياشى، محمد بن مسعود. كتاب التفسير. ج. ۱. ص. ۳۷۳.

۳. طباطبايى، محمد حسين. الميزان. ج. ۶. ص. ۹۳.



چنانچه عیاشی نقل کرده که امام رضا علیه السلام در جواب امکان توصیف خداوند به جسمانیت به سه دیدگاه مشهور چنین اشاره می فرماید:

عَنْ هِشَامِ الْمَشْرِقِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْخُرَاسَانِيِّ عليه السلام رَجُلٌ يَسْأَلُ عَنِ مَعَانٍ فِي التَّوْحِيدِ، قَالَ: فَقَالَ لِي: مَا تَقُولُ: إِذَا قَالُوا لَكَ أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ شَيْءٌ هُوَ أَمْ لَا شَيْءٌ؟ قَالَ: فَقُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ أَثَبَتَ نَفْسَهُ شَيْئًا، فَقَالَ: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ لَا أَقُولُ شَيْئًا كَالْأَشْيَاءِ أَوْ نَقُولُ إِنَّ اللَّهَ جِسْمٌ، فَقَالَ: وَمَا الَّذِي يَضْعَفُ فِيهِ مِنْ هَذَا إِنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لَا كَالْأَجْسَامِ وَلَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبٍ، مَذْهَبِ نَفْيٍ، وَمَذْهَبِ تَشْبِيهِ، وَمَذْهَبِ إِثْبَاتٍ بِغَيْرِ تَشْبِيهِ، فَمَذْهَبِ النَّفْيِ لَا يَجُوزُ، وَمَذْهَبِ التَّشْبِيهِ لَا يَجُوزُ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ، وَالسَّبِيلُ فِي ذَلِكَ الطَّرِيقَةُ الثَّلَاثَةُ، وَذَلِكَ أَنَّهُ مُثْبِتٌ لَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ، وَهُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ أَحَدٌ صَمَدٌ نُورٌ.<sup>۱</sup>

هشام مشرقی نقل کرده است که گفت: مردی نامه ای به ابوالحسن خراسانی علیه السلام نوشت و در آن از معنی توحید پرسید، پس به من فرمود: چه می گویی اگر به شما بگویند: در مورد خدا به ما بگو که آیا او شیء است یا شیء نیست؟ \_ گفت: \_ گفتم: همانا خدای عز و جل ثابت کرد که او شیء است و فرمود: بگو: چه موجودی در گواهی برتر و بزرگتر است؟ بگو: خداوند میان من و شما گواه است [اما آیا] بگویم خداوند شیء است مانند اشیاء یا بگوئیم: خدا جسم است؟ [نه چنین نمی گوئیم] پس فرمود: قولی که نیز مانند این اقوال ضعیف و مردود است این است که گفته شود خدا جسم است اما نه مانند اجسام؛ در حالی که هیچ مخلوقی از مخلوقات شبیه او

۱. عیاشی محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۳۵۶.

نیست. گفت: سپس فرمود: مردم سه دیدگاه در باره توحید دارند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه. قول به نفی جایز نیست و قول به تشبیه نیز جایز نیست، زیرا که چیزی شبیه به خدای تبارک و تعالی نیست و روش سوم، اثبات است بدون تشبیه و این از این رو است که او مثبت (اثبات کننده و آفرینش گر) است و چیزی شبیه او نیست و او همان گونه است که خود توصیف کرده است: احد، صمد و نور.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در تبیین این حدیث می گوید:

منظور از مذهب نفی، نفی معانی صفات از ذات است که معتزله قائل به آن بودند و منظور از مذهب تشبیه، در نظر گرفتن معنای محدود صفات است که در انسانها وجود دارد، که در این صورت خداوند مانند انسانها محتاج شده از واجب الوجود بودن خارج می شود و منظور از اثبات بدون تشبیه، ثابت دانستن اصل صفت و نفی خصوصیتی است که در ممکنات وجود دارد؛ یعنی اثبات صفت و نفی حد.<sup>۱</sup>

روایاتی که عیاشی در این زمینه نقل نموده بیان گر این مطلب است که ایشان هم، مانند علمای امامیه قائل به وجود صفات برای خداوند بوده است؛ البته به طوری که شبیه به مخلوق نشود. ۱- امام حسین علیه السلام در جواب کسی که به دنبال توصیف خداوند بود، فرمودند:

أَصِفُّهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأَعْرِفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يَدْرُكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ غَيْرٌ مُلْزَقٍ وَبَعِيدٌ غَيْرٌ مُتَقَصِّصٌ يُوحَدُ وَلَا يُبَعَّضُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ.<sup>۲</sup>

وصف می کنم و همان گونه که خودش را معرفی نموده، معرفی می کنم. با حواس درک نمی شود و با مردم قیاس نمی شود. نزدیک است ولی به انسان چسپیده نیست.

۱. طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ج. ۷. ص. ۴۲.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۳۳۸.

دور است ولی بر کنار نیست. یکتاست و قابل تفکیک نیست. خدایی جز او نیست و او بزرگ بلند مرتبه است.

در این روایت، حضرت نفرمود که خداوند توصیف نمی شود؛ بلکه فرمود من او را همان طور که خودش رادقرآن توصیف کرده برای تو وصف می کنم؛ با حواس درک نمی شود؛ با مردم مقایسه نمی شود.

۲- شخصی از امام رضا علیه السلام در مورد امکان رؤیت خداوند سؤال کرد، حضرت فرمودند:

مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِخِلَافِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فَقَدْ أَعْظَمَ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ قَالَ اللَّهُ لَا تُدْرِكُهُ  
الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ هَذِهِ الْأَبْصَارُ لَيْسَتْ هِيَ الْأَعْيُنُ إِنَّمَا  
هِيَ الْأَبْصَارُ الَّتِي فِي الْقُلُوبِ لَا تَقَعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ وَلَا يُدْرِكُ كَيْفَ هُوَ<sup>۱</sup>

هر که خدا را بر خلاف آن چه را که خدا خود را توصیف کرده است توصیف کند، بر خدا سخت افترا زده است، چرا که خدا می فرماید: چشم‌ها او را در نمی‌یابد، ولی او چشم‌ها را در می‌یابد و او نامرئی و دقیق و باریک بین و آگاه است و این بینایی‌ها با چشم‌ها نیست، بلکه چشم‌هایی است که در دل است. خدا نمی‌تواند مورد توهامات واقع شود و نمی‌توان کیفیت او را درک کرد.

در این روایت از توصیف خداوند به آن چه که خود را به آن توصیف نکرده نهی شده است نه مطلق توصیف او.

۳- امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفری فرمود:

فِرْيَةٌ أَهْلِ الشَّامِ عَلَى اللَّهِ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ وَضَعَ  
قَدَمَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ مَا أَعْظَمَ الْمُقَدِّسِ وَ لَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَى  
حَجَرٍ فَأَمَرْنَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ نَتَّخِذَهَا مُصَلًّى يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا نَظِيرَ  
لَهُ وَلَا شَبِيهَ تَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَ جَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَ اِحْتَجَبَ عَنْ عَيْنِ

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۳۷۳.

النَّاطِرِينَ وَلَا يَزُولُ مَعَ الزَّائِلِينَ وَلَا يَأْفُلُ مَعَ الْآفِلِينَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.<sup>۱</sup>

چه بزرگ است افترای مردم شام بر خدا! چرا که آنان ادعا می کنند که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که به آسمان صعود کرد، بر صخره بیت المقدس پا نهاد و بنده ای از بندگان خداوند بر سنگی قدم گذاشت و خداوند تبارک و تعالی به ما امر فرمود تا آن را نمازگاه (مصلی) قرار دهیم. ای جابر! خداوند تبارک و تعالی مثل و مانندی ندارد و از توصیف توصیف کنندگان برتر و در پندار خیال کنندگان نمی گنجد و از چشم بینندگان پوشیده است. با نابود شوندگان، نابود نمی شود و با افول کنندگان، غروب نمی کند. هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است.

در این روایت هم امام باقر علیه السلام، توصیف خداوند به صفات مخلوقین، مثل جسمانی بودن و داشتن دست و پا را مذمت نموده اند.

۴- امام رضا علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ أَحَدٌ صَمَدٌ نُورٌ ثُمَّ قَالَ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ فَقُلْتُ لَهُ أَفَلَهُ يَدَانِ هَكَذَا وَأَشْرْتُ بِيَدِي إِلَى يَدِهِ فَقَالَ لَوْ كَانَ هَكَذَا كَانَ مَخْلُوقًا.<sup>۲</sup>

خداوند متعال آن گونه است که خودش را وصف کرده است، یگانه است و بی نیاز و نور، و سپس فرمود: بلکه دو دست (قدرت) خدا گشوده اس، به امام گفتیم: آیا خداوند، دو دست مانند این دارد؟ و با دستانم به دست او اشاره کردم. فرمود: اگر این گونه بود که او مخلوق بود.

این سخن حضرت، در جواب کسانی است، که توصیف جسم انگارانه از خداوند داشتند؛ فرمود: خداوند را همان

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۳۳۰.

طور که خودش را توصیف کرده وصف کنید نه شبیه خودتان. اگر خداوند مانند انسانها دست داشته باشد، دیگر خالق نیست؛ بلکه مخلوق است.

۵- امام صادق علیه السلام در جواب کسی که از روح دمیده شده در آدم، سؤال کرد، فرمودند:

هَذِهِ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ وَ الرُّوحُ الَّتِي فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ.<sup>۱</sup>

این روح یکی از آفریده های خداوند است و روح عیسی بن مریم علیه السلام هم آفریده و مخلوق دیگر خداوند است.

در واقع حضرت، با این سخن، توهّم این که روح دمیده شده در انسان روح خداوند است؛ پس انسانها با خداوند در این جهت شبیه هستند، را رد کرده و آن را مثل روحی که در حضرت مسیح، دمیده شد؛ یکی از مخلوقات خداوند معرفی کرده اند.

۶- امیر المؤمنین علیه السلام درباره آیه ﴿وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۲</sup>، که می فرماید: خداوند روز قیامت به آنها نگاه نمی کند؛ فرمودند:

يَعْنِي لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِخَيْرٍ لِمَنْ لَا يَرْحَمُهُمْ وَقَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ لِلرَّجُلِ السَّيِّدِ أَوْ لِلْمَلِكِ لَا تَنْظُرُ إِلَيْنَا يَعْنِي أَنَّكَ لَا تُصِيبُنَا بِخَيْرٍ وَ ذَلِكَ النَّظَرُ مِنَ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ.<sup>۳</sup>

یعنی با خیر خواهی به آنها نگاه نمی کند؛ یعنی به آنها رحم نمی کند. بعضی اوقات عرب ها به آدم های بزرگ و یا پادشاه می گویند: به ما نگاه نمی کنی. یعنی به ما خیر نمی رسانی، و این همان نگاهی است که خداوند به خلق خود می کند.

حضرت، در این روایت بیان می کنند که مراد از نگاه، در آیه قرآن، نگاه با چشم سر نیست؛ تا کسی گمان نکند که خداوند هم مانند مخلوق، دارای اعضاء و جوارح است.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲/۲۴۱.

۲. آل عمران، ۷۷.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱. ص ۱۸۰.

۷- امیرالمومنین علیه السلام در مورد آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»<sup>۱</sup> خدا را فراموش کرده‌اند، پس خداوند نیز آنان را فراموش کرده است. فرمودند:

يَعْنِي أَنَّهُمْ نَسُوا اللَّهَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلَمْ يَعْمَلُوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ وَ بِرَسُولِهِ  
فَنَسِيَهُمْ فِي الآخِرَةِ أَي لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي تَوَابِهِ نَصِيبًا فَصَارُوا مَنْسِيَيْنَ مِنَ الْخَيْرِ.<sup>۲</sup>

بی گمان، منظور او این است که آنان در دنیا خدا را فراموش کردند و از او اطاعت نکردند، و به او و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ایمان نیاوردند فراموش می کنیم آنها را در آخرت، یعنی نصیبی را برای آنان در پاداش خویش قرار نداده است. پس، از جمله فراموش شدگان از خیر شدند.

حضرت، منظور از فراموش کردن، در این آیه را نداشتن ثواب در آخرت و در نتیجه بی بهره شدن از خیر معنا کرده اند. پس، از خیر بی بهره شدند؛ نه این که خداوند، مثل انسان ها فراموشی دارد. در این آیات که برای خداوند، تعبیری به کار رفته که در ظاهر اثبات جسمانیت می کند، با تاویل صفات خبری از معنای ظاهریشان، شبهه جسمانیت و احتمال داشتن صفات مخلوق برای خداوند را برطرف نموده است. آنچه که از روایات نقل شده، استفاده می شود، این است که عیاشی، صفاتی که انسان بوسیله عقل و وهم و خیال خود، برای خداوند اثبات می کند را تنزیه می کند و قائل به الهیات سلبی می شود که نتیجه آن، توصیف خداوند به اوصافی است که خداوند خودش را با آنها وصف کرده است. البته به شرطی که در این اوصاف هم، وهم و خیال خود را راه ندهیم و گرنه این اوصاف زائیده و مخلوق ذهن ما می شوند.

۱ . توبه، ۳۷.

۲ . عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص ۹۵.



## **فصل چهارم: افعال الهی از دیدگاه عیاشی**





## ۴.۱. مفهوم عدل

عدل الهی یکی از مباحث کلامی است که از همان نخست مورد توجه اندیشمندان اسلامی قرار گرفت. گرچه عدل هم یکی از صفات جمال الهی است و قاعدتا باید در بحث صفات مطرح می شد و هیچ یک از جریانات کلامی منکر عدل الهی نبودند ولی از آن جا که عدلیه و اشاعره در تفسیر عدل دچار اختلاف شدند، آن را بطور مستقل مطرح کرده ایم.

معنای لغوی عدل، برابری و برابر کردن است، و در عرف عام به معنای رعایت حقوق دیگران، در برابر ظلم (تجاوز به حقوق دیگران) بکار می رود، و از اینرو، عدل را به این صورت، تعریف کرده اند: «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ». یعنی حق هر صاحب حقی را دادن. و بنابراین باید نخست موجودی را در نظر گرفت که دارای حقی باشد تا رعایت آن «عدل» و تجاوز به آن «ظلم» نامیده شود. ولی گاهی توسعه ای در مفهوم عدل داده می شود و به معنای «هر چیزی را بجای خود نهادن، یا هر کاری را به وجه شایسته، انجام دادن» بکار می رود و به این صورت، تعریف می شود: «وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ» و طبق این تعریف، عدل مرادف با حکمت، و کار عادلانه، مساوی با کار حکیمانه می گردد. اما درباره اینکه چگونه «حق صاحب حق» و «جایگاه شایسته هر چیزی» تعیین می شود سخن بسیار است که بخش مهمی از فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق را به خود، اختصاص داده است و طبعاً در اینجا نمی توان به تحقیق پیرامون اینگونه مسائل پردازیم.<sup>۱</sup>

---

۱. مصباح یزدی، محمدتقی. آموزش عقاید. ص ۱۶۲.

امامیه و معتزله با اعتقاد به این اصل به عدلیه مشهور شدند در مقابل اشاعره که به طور صریح، عدل را رد نکردند ولی افعال الهی را طوری ترسیم کردند که لازمه آن توجیه افعال قبیح و ناعادلانه از طرف خداوند بود. از آنجا که عدل در اصطلاح متکلمان ملازم با حسن و قبح است.<sup>۱</sup> در واقع اساس اختلاف اشاعره و عدلیه در مساله عدل الهی به حسن و قبح ذاتی افعال برمی گردد. عدلیه معتقدند که افعال الهی دارای ملاک و مقیاس معینی است که بر اساس آن سنجیده می شوند. آنها معتقدند حسن و قبح در همه افعال وجود دارد و عقل در درک این حسن و قبح، مستقل از شرع است؛ به همین دلیل به آن حسن و قبح عقلی هم می گویند. اما اشاعره حسن و قبح را امری نسبی و تابع شرایط زمان و مکان دانسته، عقل را در درک آن نیازمند راهنمایی شرع می دانند. در واقع از نظر اشاعره هر چه که شرع بگوید، خوب است، خوب است و هر چه که بگوید بد است، بد است و قبل از بیان شارع نمی توان به خوبی یا بدی کاری حکم کرد. قائل شدن به حسن و قبح موجب محدودیت مشیت الهی می شود، پس معنای عادل بودن خداوند این نیست که او از قوانینی به نام عدل پیروی می کند، بلکه منظور این است که او سرچشمه عدل است و آن چه که انجام می دهد عین عدل است؛ نه مطابق عدل.<sup>۲</sup> از نظر عدلیه، قاعده حسن و قبح دو رکن اساسی دارد: اول، افعال اختیاری دارای حسن و قبح هستند؛ پس احکام شرعی هم، چون اختیاری هستند دارای حسن و قبح و تابع مصالح و مفاسد هستند. دوم، عقل مستقل از شرع، ملاکات واقعی و مصالح و مفاسد برخی از افعال را تشخیص می دهد.

با توجه به این که کلمه عدل بعنوان صفت خداوند صراحتاً در قرآن نیامده، ولی نفی ظلم که از لوازم عدل است در قرآن آمده است. از آنجا که، تکلیف مالایطاق، و عقاب بندگان بدون وجوب تکلیف و اتمام حجت خداوند، بر آنها ظلم به بندگان محسوب می شود؛ لذا روایاتی که دلالت بر عدم تکلیف مالایطاق و اتمام حجت و وجوب تکلیف دارند؛ ناظر بر پذیرش عدل بمعنای مطابقت افعال الهی با عدل است نه بمعنای عینیت با عدل که رأی اشاعره است.

۱. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن احمد بن خلیل همدانی، شرح اصول الخمسه، ص ۳۰۱.

۲. سعیدی مهر، علی و امیر دیوانی، معارف اسلامی، ص ۱۰۲.

از روایاتی که عیاشی در مورد تکلیف و اتمام حجت آورده، مشخص می شود که عقیده او در مورد عدل خداوند همان عقیده امامیه است، که بعنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می شود.

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَوْ لَمْ يَتَكَلَّفُوا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ<sup>۱</sup>

اگر انسان‌ها مکلف نشده بودند مورد مؤاخذه قرار نمی گرفتند.

مؤاخذه و عقاب بدون تکلیف نیست بلکه چون بندگان مکلف هستند عقاب می شوند. این که خداوند بدون این که کسی را مکلف کند از او باز خواست کرده و او را عقاب نماید ظلم است. و از آنجا که خداوند عادل است، عقاب خداوند بدون بیان با عدل او منافات دارد لذا عقاب را از غیر مکلفین برداشته است.

۲- امام صادق یا امام باقر علیهما السلام فرمودند:

عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ فِي آخِرِ الْبَقَرَةِ لَمَّا دَعَوْا أُجِيبُوا لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.

هنگامی که شما را دعوت کردند اجابت کنید، چرا که خداوند کسی را تکلیف نمی

کند مگر به اندازه قدرت و توانایی او.<sup>۲</sup>

خداوند بندگان را در حد وسعشان مکلف ساخته و اگر بیش از توانشان از آنها تکلیف بخواهد به آنها ظلم کرده و این برخلاف عدل الهی است. چون عدل قرار دادن هر چیزی در جای خودش می باشد.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

رُفِعَتْ عَنْ أُمَّتِي أَرْبَعَةٌ خِصَالٌ مَا أَخْطَأُوا وَ مَا نَسُوا وَ مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا.<sup>۳</sup>

---

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص ۳۵۲.

۲. (همان، ۱/۱۶۰).

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۱۶۰.

چهار ویژگی از امت من برداشته شد: آن چه را که به اشتباه انجام دادند، و آن چه را که فراموش کردند، و آن چه که بر انجام آن مجبور بودند، و آن چه را که یارای آن را نداشتند.

یکی از مواردی که خداوند بندگانش را به آن مکلف نکرده است؛ موردی است که طاقت انجام آن را ندارند و از حدتوان آنها بیرون است، بلکه تکلیف در حد طاقت بندگان وضع شده است.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ وَ زَاجِرٌ حُدٌّ فِيهِ الْحُدُودُ وَ سُنٌّ فِيهِ السُّنَنُ وَ ضَرْبٌ فِيهِ الْأَمْثَالُ وَ شُرْعٌ فِيهِ الدِّينُ إِعْدَاراً أَمَرَ نَفْسِهِ وَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ.<sup>۱</sup>

قرآن، امر کننده و منع کننده است؛ حدود در آن مشخص شده است و سنت‌ها در آن ذکر شده است و مثال‌ها در آن زده شده است و دین در آن تشریح شده است تا جای بهانه‌ای باقی نماند و حجت را بر خلق، تمام کند.

قرآن با بیان اوامر و نواهی خداوند، و سنتها و روشن ساختن آن با بیان مثالها و بیان دستورات، راه عذر را بر بندگان بسته است و حجت را بر آنها تمام کرده است. پس کسانی که از این دستورات تبعیت نکنند عقاب می‌شوند و این عقاب، بدون بیان و اتمام حجت نیست.

۵- راوی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خداوند شراب و گوشت مرده و خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ حضرت در جواب فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ سِوَاهُ مِنْ رَغَبَةٍ مِنْهُ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَا زُهْدٍ فِيمَا أَحَلَّ لَهُمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلِمَ مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصَلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ تَفْضُلاً مِنْهُ عَلَيْهِمْ بِه تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَصْلَحَتِهِمْ وَ عَلِمَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ أَبَاحَهُ لِلْمُضْطَرِّ وَ أَبَاحَهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ

۱. «همان، ۷/۱».

الَّذِي لَا يَقُومُ بَدَنُهُ إِلَّا بِهِ فَأَمْرُهُ أَنْ يَبَالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَةِ لَا غَيْرِ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا الْمَيْتَةُ فَلَا يُدْمِنُهَا أَحَدٌ إِلَّا ضَعْفَ بَدَنُهُ وَنَحَلَ جِسْمَهُ وَذَهَبَتْ قُوَّتُهُ وَانْقَطَعَ نَسْلُهُ وَلَا يَمُوتُ أَكْلُ الْمَيْتَةِ إِلَّا فَجَاءَةً وَ أَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ أَكْلُهُ الْمَاءَ الْأَصْفَرَ وَيُخْرِئُ الْفَمَ وَيُسِيءُ الْخُلُقَ وَ يُورِثُ الْكَلْبَ وَ الْقَسْوَةَ لِلْقَلْبِ وَ قِلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةَ حَتَّى لَا يُؤْمَنَ أَنْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَ وَالِدِيهِ وَ لَا يُؤْمَنَ عَلَى حَمِيمِهِ وَ لَا يُؤْمَنَ عَلَى مَنْ يَصْحَبُهُ وَ أَمَّا لَحْمُ الْخِنْزِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَسَحَ قَوْمًا فِي صُورِ شَتَّى شِبْهِ الْخِنْزِيرِ وَ الدُّبِّ وَ الْفِرْدِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَمْسَاخِ ثُمَّ نَهَى عَنْ أَكْلِ الْمَثَلَةِ نَسْلِهَا لِكَيْلَا يَنْتَفِعَ النَّاسُ بِهَا وَ لَا يُسْتَحَفَّ بِعُقُوبَتِهِ وَ أَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فَسَادِهَا وَ قَالَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ يُورِثُهُ الْإِزْتِعَاشَ وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مُرُوءَتَهُ وَ يَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسَرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ وَ رُكُوبِ الزَّنَا وَ لَا يُؤْمَنُ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَ عَلَى حَرَمِهِ وَ لَا يَعْقِلَ ذَلِكَ وَ الْخَمْرُ لَا تَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلَّ شَرٍّ<sup>۱</sup>

همانا خدای تبارک و تعالی این چیزها را به خاطر رغبت و تمایل خودش به آن چه حرام کرده یا صرف نظر و روی گردانی خودش از آن چه حلال نموده، بر بندگانش حرام یا حلال نکرده است، بلکه خود موجودات را آفرید و خود داند که با چه چیزی بدن های ایشان استوار گردد و به صلاح آید؛ پس آنها را از سر تفضل خویش بر ایشان و مصلحت آنان حلال نمود و مباح دانست و داند که چه چیز ایشان را زیان رساند؛ پس آنان را از آن منع فرمود و بر ایشان حرام نمود و آن گاه حرام را برای مضطر، مباح ساخت و در زمانی که بدنش به جز به آن، تاب بقا نداشته، آن را بر ایشان حلال نمود و امر نمود که به هنگامه ناچاری، تنها به اندازه کفایت از آن بخورد نه بیشتر.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۹۱.

سپس فرمود: اما مردار را کسی به آن نزدیک نشود و از آن نخورد، مگر آن که بدنش ضعیف گردد و پیکرش فرتوت گردد و قوایش به سستی گراید و نسلش منقطع گردد و مردار خورده جز به مرگ ناگهانی نمی میرد. اما خون، بدان که کلب (بیماری هاری) می آورد و سنگدلی و رافت و رحمت انسان را می کاهد و خون خورده، ایمن نیست که فرزند یا والدین خود را هم بکشد و دوستان صمیمی اش از وی ایمن نیستند و هر که با او همنشین باشد، از وی چندان در امان نباشد. اما در باره گوشت خوک، باید بدانی که خداوند، قومی را در صورت چیزی شبیه خوک و میمون و خرس، مسخ نمود و البته خوک از جمله مسخ شده ها نمی باشد، ولی خداوند از خوردن شبیه آن مسخ شده ها نیز نهی نمود تا از آنها استفاده نجویند و عقوبت آنها نادیده گرفته نشود. اما خمر را خداوند به خاطر تاثیرش بر آدمی و فساد انگیز بودنش حرام نمود. حضرت فرماید: همانا دائم الخمر، همچون بت پرست است و شراب، وی را لرزشی نصیب سازد و نورش را بزداید و جوانمردی اش را بر باد دهد و او را به جسارت در محارم، از جمله خون ریختن و ارتکاب زنا می کشاند و ایمن نیست از آن که چون مست، در حالی که خود آگاه نیست بر اندرونی ممنوعه خود تعدی نماید و میگسار به جز شر، سراغ چیز دیگر نرود.

در این روایت که به طور مفصل آن را نقل کردیم علت حلال و حرام کردن خداوند، وجود مصلحت یا مفسده ای است که برای انسان وجود داشته و خداوند از آنها آگاهی دارد و طبق آن برای انسانها احکام را وضع کرده است. پس افعال و احکام خداوند دارای ملاک و معیار می باشد و این برخلاف قول کسانی است که می گویند هر چه خداوند انجام دهد عدل است و ملاک و معیاری در افعال او وجود ندارد بدون در نظر گرفتن مصالح و مفاسد وضع شده اند.

۶- از امام باقر علیه السلام درباره مستضف که تکلیف از او برداشته شده پرسیدند حضرت فرمودند:

هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ الْكُفْرَ فَيَكْفُرَ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلَ الْإِيمَانِ فَيُؤْمِنُ وَالصَّيْبَانُ وَمَنْ كَانَ  
مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّيْبَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.<sup>۱</sup>

مستضعف آن است که کفر از وی برنیاید تا کفر ورزد و راه به سوی ایمان نیابد تا ایمان آورد، و کودکان و هر که از زنان و مردان در عقل و خرد، همچون کودکان باشد، قلم از وی برداشته می شود.

آن چه که این روایت درصدد بیان آن است، این است که استطاعت، شرط تکلیف است و کسانی که استطاعت ندارند قلم از آنها برداشته شده است؛ و خداوند در حق آنها ظلم نمی کند و در قیامت مورد مؤاخذه قرار نمی گیرند. در حالی که اگر خداوند روز قیامت، کسانی که قدرت بر انجام دستورات او را در دنیا نداشته اند مؤاخذه و عذاب کند، عین ظلم و بی عدالتی است.

۷- امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ  
بِغَيْرِ مَشِيَّتِهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ.<sup>۲</sup>

هر که ادعا کند خدا به گناه و فحشا امر کرده است، بر خدای عز و جل دروغ بسته است و هر که ادعا کند که خیر و شر، بدون اراده الهی است، خدا را از سلطنت و تسلط خود خارج ساخته است.

بر خلاف اشاعره که معتقد هستند، هر چه از خداوند صادر شود عین عدل است؛ اگر چه که کار زشتی باشد و گرنه مشیت خداوند محدود می شود، این روایت می گوید: خداوند هیچ گاه امر به زشتی و بدی نمی کند و در عین حال، خیر و شر هم بدون مشیت الهی نیست. خیر و شر به مشیت خداوند است ولی خداوند امر به شر نمی کند هر چند انسانی که گناه می کند با نیرویی که خداوند در اختیار او قرار داده دست به گناه می زند.

۱. عیاشی، محمدبن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۶۹.

۲. «همان، ۱/۱۳۹».



امام رضا علیه السلام فرمودند:

وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُ فِيكَ.<sup>۱</sup>

و تو به بدی هایت سزاوارتری؛ تو با قدرتی که درونت قرار دادم، مرتکب گناهان شدی.

## ۴.۲. قضا و قدر

قضا و قدر از جمله مسائل کلامی است که ارتباط تنگاتنگی با علم و عدل الهی دارد. واژه «قدر»؛ به معنای اندازه، و «تقدیر»؛ به معنای سنجش و اندازه گیری و چیزی را با اندازه معینی ساختن است. و واژه «قضاء»؛ به معنای یکسره کردن و به انجام رساندن و داوری کردن (که آن هم نوعی به انجام رساندن اعتباری است) استعمال می شود. و گاهی این دو واژه به صورت مترادف و به معنای «سرشت»؛ بکار می رود.<sup>۲</sup>

هر آن چه که در آسمانها وزمین وجود دارد به قضا و قدر الهی بوجود آمده و این شامل افعال انسانها هم می شود. البته بعضی منکر قضا و قدر شده اند که به (قدریه)<sup>۳</sup> معروف شده اند. و بعضی دیگر همه چیز حتی افعال انسانها را هم به قضا و قدر نسبت می دهند که به جبریه معروف شده اند. اما امامیه نه مثل قدریه منکر قدر شده اند و نه مثل جبریه اختیار را از انسان سلب نموده اند؛ چرا که معتقدند خداوند در تقدیر خود، اختیار انسان را لحاظ کرده است؛ یعنی با توجه به مختار بودن انسان مقدرات را تقدیر نموده است. عقیده ی عیاشی از روایاتی که نقل نموده همسویی با عقیده علمای امامیه است.

بعنوان نمونه عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در مناظره با شخصی که قدری بود فرمود:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۵۹.

۲. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص. ۱۵۱.

۳. قدریه به کسانی می گفتند که برخلاف جبریه، انسان را در عمل مختار می دانستند و قدر را قبول نداشتند ولی در روایات گاهی به قائلین و گاهی به نافیین اختیار اطلاق شده است. سبحانی، جعفر. الالهیات. ج. ۲. ص. ۲۱۴.

سوره حمد را بخوان. آن شخص شروع به خواندن کرد وقتی به آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

نَسْتَعِينُ﴾ تنها تورا می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم رسید، به او فرمود: قِفْ مَنْ

تَسْتَعِينُ وَ مَا حَاجَتُكَ إِلَى الْمَعُونَةِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ.<sup>۱</sup> بایست، از چه کسی استعانت

می جویی؟ اگر امور به تو سپرده شده چه نیازی به یاری داری؟

تو که منکر تقدیر بوسیله خداوند و نفوذ او در عالم، هستی پس برای چه از او کمک می خواهی؟ کسی که تقدیرات

عالم را به دست خداوند نمی داند معنا ندارد از او کمک و یاری بخواهد. در روایت دیگر راوی به امام صادق علیه السلام

عرض می کند: که فلانی می پندارد حکومت و سلطنت هشام بن عبد الملک عباسی، از خداوند نیست (یعنی

خداوند مقدر نکرده است). حضرت عقیده او را رد کرده و فرمودند:

وَيْلَهُ مَا لَهُ وَيْلَهُ أَمَا عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ لَأَدَمَ دَوْلَةً وَإِبْلِيسَ دَوْلَةً.<sup>۲</sup>

وای بر او، او را چه شده است، مگر نمی داند که خدا برای آدم دولت قرار داده است و

برای ابلیس نیز دولت قرار داده است.

تصور آن شخص، این بوده که سلطنت هشام ظالمانه است؛ پس نمی تواند به تقدیر خداوند باشد برای این که ظلم

حکومت را به خداوند نسبت ندهد قول جبریه را انتخاب کرده که امور را به دست خدا نمی دانند، حال آن که

قدرت، به دست انسان شیطان صفت و ظالم هم که باشد باز به جعل و تقدیر خداوند است.

در روایت دیگر در ذیل آیه ای که سخن یهودیان را نقل کرده که می گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾<sup>۳</sup>. (دست خداوند بسته

است). امام صادق علیه السلام فرمود:

يَعْنُونَ أَنَّهُ قَدْ فَرَّغَ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ.<sup>۴</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۹.

۲. «همان، ۱۴۶/۲».

۳. مائده، ۶۴.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۳۳۰.

منظور یهودیان این بود که خداوند از کاری که انجام شده، (آفرینش) فارغ شده است، به خاطر آن چه که گفتند، مورد لعن قرار گرفتند.

منظور یهودیان این بود که، خداوند بعد از خلقت و آفرینش عالم، دیگر دخالتی در آن ندارد و امور به دیگران واگذار و تفویض شده است. خداوند در جواب آنها می فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾<sup>۱</sup> خداوند هنوز هم می تواند در آفرینش اعمال قدرت کند و امور را تفویض نکرده است.

### ۴.۳. جبر و اختیار

انسان در برخورد با مساله جبر و اختیار با این سؤال مهم روبروست که اگر همه چیز، در آسمانها و زمین به مشیت و اراده و قضا و قدر الهی باشد، این امر، منافات با اختیار انسان پیدا نمی کند؟ و یا اختیار انسان از این مساله استثنا شده و از حوزه قضا و قدر الهی بیرون رفته است؟ اندیشمندان در پاسخ به این سؤال سه دسته شدند، دسته اول قائل به جبر شده هر گونه فعلی را از انسان نفی می کنند و هیچ اختیاری برای انسان قائل نمی شوند و نسبت دادن فعل به انسان را مجازی می دانند، نه حقیقی. شهرستانی در مورد جهمیه که یکی از گروههای جبریه هستند می گوید:

انسان قادر بر هیچ چیز نیست، قدرت و اختیار ندارد بلکه این خداوند است که افعال را در انسان ایجاد می کند. بنابراین هم افعال جبری است، هم ثواب و عقاب و هم

#### تکلیف.<sup>۲</sup>

دسته دوم مفوضه هستند، که معتقدند خداوند کارها را به انسان واگذار کرده است. در روایات از عقیده آنها با عنوان (قدر) یاد شده است. به عقیده اینها خداوند هیچ دخالتی در کار انسانها نمی تواند بکند معتزله و قدریه در این دسته قرار دارند. در واقع اینها برای نفی ظلم از خداوند معتقد به این عقیده شده اند در حالی که با این تفکر، قدرت و مشیت خداوند را محدود کرده اند چرا که افعال انسان را از قدرت و مشیت خداوند خارج می کنند. دسته سوم که امامیه هستند راه سوم را انتخاب کرده اند، که نه جبر است و نه تفویض؛ و از آن به (أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ) تعبیر

۱. مانده، ۶۴.

۲. شهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبد الکریم. الملل والنحل. ج. ۱. ص. ۸۵.

کرده اند، که از عقائد مختص آنها محسوب می شود. آنها معتقدند، خداوند کریم تر و رحیم تر از آن است که انسانها را در این عالم، مجبور به کاری کند و سپس آنها را به خاطر کاری که آنها را مجبور به آن کرده عذاب کند؛ و از طرفی، امور عالم را هم به این معنا که خود، در آن امور قدرت تصرف و دخالت نداشته باشد به انسانها واگذار نکرده است. چرا که در این صورت امر ونهی الهی به انسان بی معنا می شد و نیز اراده خداوند محدود شده و شامل افعال انسان نمی شد. بنابراین انسان مجبور نیست چون اختیار دارد و از طرفی خداوند هم بر تمام افعال انسان تسلط کامل دارد و هر لحظه قادر است قدرت را از انسان بگیرد یا اثر آن را از بین ببرد پس تفویض هم نیست. البته خداوند قدرت را برای طاعت در اختیار انسان قرار داده ولی انسان می تواند با اختیاری که خداوند به او داده است، آن را در راه معصیت به کار بگیرد و این موجب اشکال به ساحت خداوند نمی شود. اما نظر عیاشی را در این باره با استفاده از روایاتی که نقل کرده جویا می شویم.

عیاشی روایتی را نقل می کند که امام صادق فرمودند:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ  
بِغَيْرِ مَشِيئَتِهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ عُمَلَتْ بِغَيْرِ قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ  
كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ.<sup>۱</sup>

هر که ادعا کند خدا به گناه و فحشا امر کرده است، بر خدای عز و جل دروغ بسته است و هر که ادعا کند که خیر و شر، بدون اراده الهی است، خدا را از سلطنت و تسلط خود خارج ساخته است و هر که ادعا کند گناهان، بدون نیروی خدا انجام گرفته است، بر خدا دروغ بسته است و هر که بر خدا دروغ ببندد، خدا او را وارد آتش می کند.

در این روایت جبر و تفویض هر دو رد شده است، هر کس گمان کند خداوند امر به بدی و زشتی می کند به خداوند نسبت دروغ داده (نفی جبر) و هر کس گمان کند خیر و شر به مشیت خدا نیست خداوند را از سلطنت خود

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۵۹.

خارج کرده و قدرت او را محدود نموده است؛ و هر کس گمان کند گناهان به غیر قدرت الهی صورت می گیرد، به خداوند نسبت دروغ داده است. (واین یعنی نفی تفویض)

#### ۴.۴. داء

بداء در لغت به معنای ظهور کامل یک چیز است.<sup>۱</sup> و در اصطلاح به معنای آشکار شدن امری از ناحیه خداوند برخلاف آنچه مورد انتظار بوده است، که در واقع محو اولی و اثبات دومی است و خدا به هر دو حادثه آگاه است. تغییر یافتن تقدیرات مشروط و غیرحتمی، در لسان روایات، به نام «بداء» نامیده شده است.<sup>۲</sup> این کلمه در مورد انسان به دلیل محدودیت در علم، ملازم با جهل و تغییر رأی و اعتقاد است. ممکن است انسان چیزی را خوب یا بد، و مفید یا مضر، بداند و بعد با روشن شدن موضوع، متوجه شود، اشتباه کرده است. ولی در مورد خداوند این معنا درست نیست چرا که علم او احاطه به همه چیز، در همه زمانها دارد. همه فرق و مذاهب اسلامی، عملاً مفهوم بداء را پذیرفته‌اند. البته برخی، از آن رو که معنای بداء را به درستی درک نکرده‌اند و پنداشته‌اند که با علم ذاتی و ازلی خدا در تعارض است، به انکار آن پرداخته‌اند.<sup>۴</sup>

این، در حالی است که در عمل، همه فرق مسلمان، دست به دعا برمی دارند و نه تنها نیازهای خویش، بلکه تغییر سرنوشت خود را از خدا می‌خواهند، و این، چیزی جز اعتقاد عملی به مفهوم «بداء» نیست؛ چرا که جز با اعتقاد به امکان تغییر وضعیّت موجود (یعنی همان «بداء»)، نمی‌توان آن را از خدا، درخواست کرد.

حال به روایاتی که عیاشی در این باره نقل کرده می‌پردازیم.

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ القرآن. ص ۴۰.

۲. طباطبایی، محمد حسین. المیزان. ج ۱۱. ص ۳۸۱.

۳. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص ۴۰.

۴. محمدی ری شهری، محمد. دانشنامه قرآن و حدیث. ج ۱۲. ص ۱۲۳.

فَكُلُّ أَمْرٍ يُرِيدُهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَصْنَعَهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَبْدُو لَهُ إِلَّا وَقَدْ كَانَ فِي عِلْمِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَبْدُو لَهُ مِنْ جَهْلٍ.<sup>۱</sup>

هر امری را که خداوند اراده فرماید، قبل از آن که آن را انجام دهد، در علم او وجود دارد. هیچ چیزی برای او جلوه نمی کند، مگر آن که در علم او بوده است. بی گمان، چیزی در نظر خدا جلوه نمی کند که پیش از آن، جهل و نادانی بوده باشد.

بداء در خداوند، به معنای علم جدید برای خداوند نیست تا با اعتقاد به آن، جهل در خداوند راه پیدا کند.

۲- امام باقر علیه السلام فرمودند:

الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَنْبِيَآءُهُ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ آخَرَ يُحَدِّثُ فِيهِ مَا يَشَاءُ.<sup>۲</sup>

علم بر دو نوع است: علمی که خداوند به فرشته ها و رسولان و پیامبران خود آموخته و علمی که نزد خداوند در خزانه غیب وجود دارد و کسی از آن آگاه نشده است. هر آن چه را که خداوند اراده فرماید، در آن ایجاد می کند.

بداء، در علم مخصوص به خداوند، صورت می پذیرد که از ازل آن را داشته است؛ پس آنچه که تغییر می کند در علم خداوند وجود داشته و خداوند نسبت به آن جاهل نبوده و با علم خداوند منافاتی ندارد.

۳- امام باقر علیه السلام فرمودند:

الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَأَمَّا مَا عَلَّمَ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ يُقَدِّمُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ.<sup>۳</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۲۱۸.

۲. «همان، ۲/۲۱۸».

۳. «همان، ۲/۲۱۶».

علم بر دو نوع است: علمی که نزد خداوند است و در خزانه غیب اوست. هیچ یک از مخلوقات را از آن آگاهی نبوده است. و دیگر، علمی است که آن را به فرشتگان، رسولان و پیامبران خود آموخت. پس آن علم را که به فرشتگان و پیامبران آموخت، علمی است که رخ خواهد داد. خداوند، نه به خود و نه به فرشتگان و نه به پیامبران خویش نسبت دروغ نمی دهد. علمی است که نزد او مخزون است و آن چه را که بخواهد، پیش می افکند و آن چه را که بخواهد، پس می فرستد و آن چه را که اراده کند، محو می سازد و چیزی را که اراده کند، تثبیت می گرداند.

علامه مجلسی رحمته الله می گوید:

منظور روایاتی که بدهاء را در علم ملائکه و انبیاء جایز نمی دانند، امور تبلیغی آنهاست. و یا درباره آنچه که به آنها وحی می شود نه همه امور.<sup>۱</sup>

خداوند در علمی که مختص به اوست تقدیم و تاخیر و محو و اثبات انجام می دهد؛ پس آن چه که تغییر می کند در علم خداوند اتفاق می افتد و نسبت به آن آگاهی کامل دارد. بعضی از مخالفین امامیه که معنای آن را درست نفهمیده اند، امامیه را به خاطر عقیده به بدهاء مؤاخذه کرده اند.<sup>۲</sup>

علامه طباطبائی رحمته الله می گوید:

برای امور و حوادث دو وجود پیش بینی و تصور می شود: يك وجود به حسب اقتضای اسباب ناقص از قبیل شرط و یا علت و یا مانعی است که قابل تخلف است، و يك وجود دیگری بر حسب اقتضای اسباب و علل تامه آن که این وجود بر خلاف وجود اول وجودیست ثابت و غیر مشروط و غیر متخلف. و آن دو کتابی که آیه مورد بحث معرفی می کند، یعنی کتاب محو و اثبات و کتاب ام الکتاب، یا عبارتند از همین دو

۱. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. ج. ۴. ص. ۱۳۳.

۲. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. الملل والنحل. ج. ۱. ص. ۱۶۰.

مرحله از وجود، و یا مبدء آن دو. هر چه باشد این مساله که امری و یا اراده‌ای از ناحیه خدای تعالی ظاهر گردد که خلاف آن توقع می‌رفت، مساله‌ایست واضح که جای هیچگونه تردید در آن نیست... و آنچه ما به نظرمان می‌رسد این است که نزاع در ثبوت بداء هم چنان که از احادیث ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بر می‌آید و نفی آن، هم چنان که دیگران معتقدند، نزاعی است لفظی که با کمی دقت خود به خود از بین می‌رود.<sup>۱</sup>

در حالی که عقیده به بداء در مقابل عقیده یهود است که معتقد بودند، خداوند در عالم هیچ گونه تغییری نخواهد داد<sup>۲</sup>؛ که خداوند در رد این عقیده یهود فرمود:

﴿بَلْ يَدَاءُ مَبْسُوطَاتِنَا﴾<sup>۳</sup> هنوز هم خداوند در تغییرعالم دستش باز است

علامه مجلسی رحمته‌الله می‌گوید:

این که اهل بیت علیهم‌السلام در مورد بداء زیاد سخن گفته اند، اول برای رد قول یهود بوده که معتقد بودند خداوند بعد از خلقت تغییری در عالم ایجاد نمی‌کند و هر چه که باید می‌شد، اتفاق افتاده است. دوم اثبات این مطلب که خداوند هر روزی در اعدام واحداث و میراندن وزنده کردن است تا انسان ها تضرع و درخواست و طاعت و تقرب خداوند را با اموری که دنیا و آخرتشان را می‌سازد ترک نکنند و با انجام کارهایی مثل صدقه دادن صله رحم و احسان به دیگران امید به طول عمر و زیادتی رزق و غیره داشته باشند.<sup>۴</sup>

۱. طباطبائی، محمد حسین. المیزان. ج. ۱۱. ص ۳۸۱.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۳۳۰.

۳. مانده، ۶۴.

۴. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. ج. ۴. ص ۱۲۹-۱۳۰.



لذا، بداء در مورد انسان به این معنا که اعمال خوب یا بد او در سرنوشت او تاثیر گذار است هم در روایات مورد توجه واقع شده است. صله رحم، دعا، صدقه، عاق والدین، ظلم به ضعیف و.... در فقر و غنا و کوتاهی یا بلندی عمر صحت و مرض و... انسان تاثیر گذار است.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

إِنَّ الْمَرْءَ لَيَصِلُ رَحِمَهُ وَ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا ثَلَاثُ سِنِينَ فَيَمُدُّهَا اللَّهُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ إِنَّ الْمَرْءَ لَيَقْطَعُ رَحِمَهُ وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَقْصُرُهَا اللَّهُ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ أَوْ أَذْنَى.<sup>۱</sup>

اگر کسی با خویشاوندان خود پیوند برقرار کند و صله رحم به جا آورد و سه سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند، عمر او را به سی سال امتداد می دهد و اگر فردی سی و سه سال از عمرش مانده باشد، چون قطع رحم کند، خداوند، عمر او را به سه سال یا کمتر کاهش می دهد.

انسانی که سه سال از عمرش باقی مانده با صله رحم، سی سال دیگر به عمرش اضافه می شود و انسانی که سی و سه سال از عمرش باقی مانده، با قطع رحم سی سال از عمرش کم می شود. و این مطلب نشان می دهد که مقدرات الهی بعضی ثابت و بعضی متغیر هستند. البته این به این معنا نیست که بداء شامل همه چیز می شود بلکه بعضی از امور ثابت و غیر قابل تغییر هستند؛ مثل آن چه که انبیاء از طرف خداوند از آن خبر داده اند. مثلاً قیامت، واقع می شود، چون از امور ثابتی است که تغییر پذیر نیست.

امام باقر عليه السلام فرمودند:

مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَحْتَمَةٌ كَائِنَةً لَا مَحَالَةَ، وَ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللَّهِ، يُقَدَّمُ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ، وَ يُثَبِّتُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَى ذَلِكَ أَحَدًا يَعْنِي الْمَوْقُوفَةَ، فَأَمَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ فَهِيَ كَائِنَةٌ لَا يُكْذَبُ نَفْسَهُ وَ لَا نَبِيَّهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ.<sup>۱</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۲۲۰.

برخی از امور، ناگزیر و اجتناب ناپذیر و حتمی هستند و برخی از امور، بسته به اراده الهی است و به مشیت او منوط است؛ در این میان، هر آن چه را که بخواهد، پیش می افکند و آن چه را که بخواهد، تثبیت می گرداند و کسی را از این علم موقوف، آگاهی نیست. پس آن چه پیامبران آورده اند، بوده است. او نه به خویشتن نسبت دروغ می دهد و نه به پیامبران و فرشتگان خویش.

علاوه بر روایاتی که نقل نمودیم و در متن به آن ها اشاره شد، روایات دیگری هم وجود دارد که در آنها صراحتاً بداء به خداوند نسبت داده شده است. مثل برداشتن عذاب از قوم حضرت یونس.

۱- امام باقر علیه السلام فرمودند:

فَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحَوِّلُ مَا يَشَاءُ مِثْلُ قَوْمِ يُونُسَ إِذَا بَدَأَ لَهُ فَرَحْمَهُمْ.<sup>۲</sup>

خداوند هر چه که بخواهد انجام می دهد و هر چه بخواهد تغییر می دهد مانند قوم یونس که وقتی که برای خداوند بداء اتفاق افتاد پس آنها را مورد رحمت خود قرار داد.

در روایتی دیگر درباره چگونگی رفع عذاب فرمودند:

فَاسْتَجَابَ دُعَاءَهُمْ وَقَبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَأَقَالَهُمْ عَثْرَتَهُمْ وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ إِسْرَافِيلَ أَنْ اهْبِطْ إِلَىٰ قَوْمِ يُونُسَ فَإِنَّهُمْ قَدْ عَجَّوْا إِلَيَّ بِالْبُكَاءِ وَالتَّضَرُّعِ وَتَابُوا إِلَيَّ وَاسْتَغْفَرُوا لِي فَرَحِمْتُهُمْ وَتُبْتُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا اللَّهُ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ أَسْرَعُ إِلَىٰ قَبُولِ تَوْبَةِ عَبْدِي التَّائِبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَقَدْ كَانَ عَبْدِي يُونُسَ وَرَسُولِي سَأَلَنِي نُزُولَ الْعَذَابِ عَلَىٰ قَوْمِهِ وَقَدْ أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا اللَّهُ أَحَقُّ مَنْ وَفَىٰ بَعْدِهِ وَقَدْ أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَكُنْ اشْتَرَطَ يُونُسُ حِينَ سَأَلَنِي أَنْ أَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ أَنْ أَهْلِكَهُمْ فَاهْبِطْ إِلَيْهِمْ فَاصْرِفْ عَنْهُمْ مَا قَدْ نَزَلَ بِهِمْ مِنْ عَذَابِي.<sup>۳</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲/ ۲۱۵.

۲. «همان، ۱/ ۵۵».

۳. «همان، ۲/ ۱۳۴».

پس خداوند دعایشان (قوم یونس) را مستجاب کرد و توبه آنان را پذیرفت و از لغزش آنان درگذشت. خداوند به اسرافیل وحی کرد که میان قوم یونس فرود آی؛ چرا که آنان به درگاه من، ناله و زاری کردند و استغفار نمودند. من نیز آنان را مورد لطف و رحمت خودم قرار دادم و توبه ایشان را پذیرفتم؛ زیرا که منم آن خدای بسیار توبه پذیر مهربان که سریعاً توبه بنده توبه کننده از گناهان را می پذیرم. بنده و فرستاده ام یونس، خواستار نزول عذاب بر قومش بوده است و من عذاب را بر آنان نازل کردم؛ چرا که به وفای بر عهد، شایسته ترینم و آنان را عذاب نمودم؛ اما یونس وقتی که این درخواست را از من داشت، شرط نکرد که من عذاب را بر آنان بفرستم و هلاک شان گردانم [ای اسرافیل!] بر آنان فرود آی و عذاب را از آنان دور گردان.

این روایت نشان می دهد که نزول عذاب بر قوم یونس مشروط به هلاکت قومش نبوده و طبق گفتار علامه طباطبایی رحمته الله وجود عذاب ناقص و مشروط و قابل تخلف بوده است. و برداشته شدن عذاب از همان اول در علم علم الهی وجود داشته و خداوند نسبت به آن جاهل نبوده است.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

لَمَّا أَظَلَّ قَوْمَ يُونُسَ الْعَذَابُ دَعَوْا اللَّهَ فَصَرَفَهُ عَنْهُمْ، قُلْتُ: كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ: كَانَ فِي الْعِلْمِ أَنَّهُ يَصْرِفُهُ عَنْهُمْ.<sup>۱</sup>

زمانی که عذاب بر قوم یونس سایه افکند، آنان خدای را فراخواندند و او عذاب را از آنها برداشت. پرسیدم: چطور ممکن است؟ فرمود: در علم خداوند، مسجل بود که عذاب را از آنان برمی دارد.

از مجموع روایاتی که از عیاشی، بیان کردیم، مشخص می شود که ایشان هم مانند امامیه معتقد به مسأله بداء بوده است.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. التفسیر. ج. ۲. ص ۱۳۴.

## **فصل پنجم: نبوت از دیدگاه عیاشی**



## ۵.۱. مفهوم نبوت

از آن جا که مسائل عمده کلامی در سه حوزه خداشناسی، راهنما شناسی و فرجام شناسی قرار دارند. بعد از بررسی مسائل مربوط به خداشناسی و عدل که در فصل های قبل به آن پرداختیم در این فصل نوبت به مسائل راهنما شناسی می رسد که درباره شناخت راهنمایان الهی و احکام مربوط به ایشان است. در کتب کلامی متأخر با عنوان نبوت و امامت و در کتب کلامی متقدم که شامل کتب روایی متقدمین هم می شود، از آن تحت عنوان حجت شناسی بحث نموده اند. عیاشی که از متقدمین محسوب می شود، احادیث بسیاری را در این زمینه در تفسیر خود آورده که بیشتر مربوط به بحث امامت است. ما در این فصل از مبحث نبوت شروع می کنیم.

نبوت، عبارت است از سفارت بین خداوند و بندگان دارای عقل و شعور؛ به منظور تدبیر زندگانی آنها در امور دنیوی و اخروی. و نبی انسانی است که به طریق وحی الهی از خداوند خبر می دهد. بحث از مطلق نبوت، نبوت عامه نامیده می شود و بحث از نبی خاص مثل نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، نبوت خاصه نامیده می شود.<sup>۱</sup> نبوت وظیفه ای الهی است که می شود از آن به نمایندگی خداوند تعبیر کرد. در واقع نبوت نوعی وساطت میان خداوند و بندگان اوست. خداوند این مقام را به بندگان کامل و برگزیدگان شایسته خود اختصاص داده و آنها را برای راهنمایی انسان ها فرستاده تا مردم را به آنچه از آنها خواسته هدایت کنند و به کمال انسانیت و سعادت در دنیا و آخرت برسانند.<sup>۲</sup>

۱. سبحانی، جعفر. محاضرات فی الالهیات. ص ۲۲۳.

۲. بحرانی، کمال الدین. قواعد المرام فی علم الکلام. ص ۱۲۲.

## ۵.۱.۱ نبوت عامه

### ۵.۱.۱.۱. ضرورت نیاز به وحی و نبوت

قبل از ورود به بحث نبوت، سخن در این است که آیا فرستادن پیامبران برای خداوند ضرورت دارد و بر خداوند واجب است که پیامبران خود را برای مردم بفرستد؟ حکم عقل در این مورد، وجوب است یا خیر؟ از آن جا که اشاعره جبرگرا هستند معتقدند این کار برای خداوند ضرورت ندارد، چون خداوند هر کاری را می تواند انجام دهد پس فرستادن پیامبران برای او ضروری نیست. ولی خداوند به خاطر لطفی که دارد این کار را می کند. در مقابل اشاعره، امامیه و معتزله حکم به ضرورت ارسال پیامبران از خداوند کرده اند. عیاشی با استناد به روایاتی که نقل کرده، انسان ها را نیازمند به وجود پیامبران می داند لذا از نظر او زمین هیچ گاه خالی از آنها نیست و مردم بدون پیامبران در گمراهی خواهند بود، که به بعضی از آنها اشاره می شود.

### الف - اتمام حجت بر خلق

از امام صادق علیه السلام درباره آیه **﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ﴾**<sup>۱</sup> (اگر پروردگارت خواسته بود همه مردم را يك امت کرده بود ولی پیوسته مختلف خواهند بود. مگر کسانی که پروردگارت رحمتشان کرده است) سؤال شد فرمودند:

كَانُوا أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ لِيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ.<sup>۲</sup>

مردم امتی واحد بودند. سپس خداوند، پیامبران را برانگیخت تا با آنان اتمام حجت کند.

علامه مجلسی رحمته الله در تبیین روایت می گوید:

ظاهراً منظور این است که همه مردم در شرک و گمراهی بودند و اگر خداوند می خواست آنها را به همین حال باقی می گذاشت ولی پیامبران را مبعوث کرد تا با آنها

۱. هود، ۱۱۸-۱۱۹.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. التفسیر. ج ۲. ص ۱۶۴.

اتمام حجت کرده باشد بعضی از مردم تسلیم پیامبران شدند و به همین دلیل مختلف گردیدند.<sup>۱</sup>

۱- امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند به حضرت آدم علیه السلام فرمود:

لَنْ أَدَعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ عَلَيْهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ تُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي.<sup>۲</sup>

هرگز زمین را از عالمی که دین من به واسطه وی شناخته شود و راه پرستش من به دانش وی فهم گردد، خالی نخواهم گذاشت.

وقتی عمر حضرت آدم تمام می شود و اجل او فرا می رسد خداوند از او می خواهد که میراث نبوت را به فرزندش واگذار کند و این نکته را گوشزد می کند که تا روز قیامت این انتقال وجود خواهد داشت و زمین هیچگاه از عالم به حلال و حرام خالی نخواهد بود.

در این روایت و روایاتی که وجود عالم و یا وصی و یا امامی که از دین و حلال و حرام آن ضروری می داندمی توان ضرورت نبوت را فهمید چرا که اول نبی می آید و دین و حلال و حرام را می آورد و با وجود نبی نوبت به امام و وصی و عالم نمی رسد بنا بر این وجود آنها متفرع بر آمدن نبی است.

۲- امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ عَالِمٍ ظَاهِرٍ مِمَّا يَنْزِعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ.<sup>۳</sup>

زمین از عالمی از میان ما که مردم در حلال و حرامشان به او مراجعه کنند، خالی نمی شود.

۱. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. ج. ۱۱. ص ۳۱.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۳۱۰.

۳. «همان، ۲۱۲/۱».



راوی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد آیا می شود زمانی زمین بدون عالم از شما باشد که به او پناه ببرند؟ حضرت در جواب فرمود: در چنین صورتی خداوند دیگر عبادت نخواهد شد. هیچ گاه زمین از عالمی که مردم در حلال و حرام به او رجوع کنند خالی نخواهد بود.

۳- امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَا يُتْرَكُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَهُ.<sup>۱</sup>

زمین هرگز از امامی که حلال خدا را حلال کند و حرام خدا را حرام خالی نمی شود.

در این روایت به جای لفظ (عالم) که در روایت قبلی آمده بود؛ کلمه (امام) آمده است.

### ب - نجات از گمراهی

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

كَانُوا ضَلَالًا فَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِمْ أَنْبِيَاءَ.<sup>۲</sup>

مردم در گمراهی بودند و خداوند، پیامبرانی را در میان آنان مبعوث داشت.

مردم بدون ارسال رسل از طرف خداوند، گمراه بودند؛ لذا خداوند، پیامبران را برای هدایت آنها فرستاد.

۲- در روایت دیگر، راوی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد مردم قبل از ارسال رسل بر هدایت بودند یا گمراهی؟ حضرت فرمودند:

بَلْ كَانُوا ضَلَالًا، كَانُوا لَا مُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ وَلَا مُشْرِكِينَ.<sup>۳</sup>

نه مؤمن بودند، نه کافر و نه مشرک، بلکه گمراه بودند.

### ج - هدایت به خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۳۰۲.

۲. «همان، ۱/۱۰۴».

۳. «همان».

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَعَزَّ جُنْدُهُ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَكُونَ لَهُ فِي أُمَّتِهِ مَنْ  
يَهْدِي بِهِدَاةً وَ يَقْصِدُ سِيرَتَهُ، وَ يَدُلُّ عَلَى مَعَالِمِ سَبِيلِ الْحَقِّ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى  
عِبَادِهِ.<sup>۱</sup>

خداوند تبارک و تعالی، هرگز پیامبری را قبض روح نکرده است، مگر این که در امت  
او کسی وجود دارد که با هدایت او مردم را هدایت می کند و سیرت او را دنبال می  
کند و بر نشانه های راه حق، راهنمایی می کند، همان راهی که خداوند بر بندگانش  
واجب گردانیده است.

اگرچه در ظاهر این روایت در صدد ضرورت وصی برای نبی است ولی این ضرورت متفرع بر قبض روح نبی  
است پس اول وجود نبی ضرورت دارد و در صورت مرگ او وصی جای او را می گیرد.

#### ۵.۱.۱.۲. علم

یکی از ویژگی های پیامبران، علم ایشان است؛ چراکه خداوند زمین را از عالمی که دین و طاعتش بوسیله  
او شناخته شود، خالی نخواهد گذاشت. امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند به حضرت آدم علیه السلام فرمود:

لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَعَلَيْهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ تُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي.<sup>۲</sup>

هرگز زمین را از عالمی که دین من به واسطه وی شناخته شود و راه پرستش من به  
دانش وی فهم گردد، خالی نخواهم گذاشت.

عیاشی در تفسیرش روایاتی را به این موضوع اختصاص داده که بعضی از آنها را ذکر می کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام  
فرمودند:

فَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي

عَثْرَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.<sup>۱</sup>

۱. (عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱/۲۰۰).

۲. همان، ص ۳۱۰.

دانشی که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را بر روی زمین آورد و تمامی فضایل انبیا (از ابتدا) تا خاتم پیامبران و رسولان، در میان عترت خاتم انبیا و رسولان، گرد آمده است.

این علم نزد حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ که نخستین پیامبر است، تا آخرین پیامبر و جانشین های او، وجود داشته است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَ بِهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا.<sup>۲</sup>

آیه ای بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل نشد، مگر آن که آن را برایم خواند و املا کرد؛ پس آن را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر آن و ناسخ و منسوخ آن و محکم و متشابه آن را به من آموخت.

این روایت گرچه درباره علم امام است؛ ولی علم امامان را به تعلیم پیامبر دانسته، پس اول خود پیامبر باید آن علم را داشته باشد تا بتواند به دیگری تعلیم دهد. منبع علم پیامبر، یا مستقیم به تعلیم خداوند است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ التَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۳</sup>

خداوند به پیامبرش تنزیل و تأویل را آموخت؛ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آموخت.

و با واسطه ی فرا گرفتن از جبرئیل امین. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. «همان، ۱/۱۴».

۳. «همان، ۱/۱۷».

فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ صَ عَلِيًّا بِمَا أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرَائِيلُ.<sup>۱</sup>

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، آن چه را جبرئیل گفت، به علی عَلِيٌّ رساند.

این روایت هم، در مورد امام عَلِيٌّ است؛ ولی با توجه به این که همه علومی که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارند از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شروع می شود و توسط ایشان به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ منتقل شده است، شامل خود حضرت هم می شود. البته پیامبران، آگاه به علم غیبی که مختص به خداوند است، نمی باشند. امام باقر عَلِيٌّ فرمودند:

الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عِلْمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَنْبِيَآءُهُ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَنْخُزُونَ لَمْ يُطْلَعِ عَلَيْهِ آخَرَ  
يُحَدِّثُ فِيهِ مَا يَشَاءُ.<sup>۲</sup>

علم بر دو نوع است: علمی که خداوند به فرشته ها و رسولان و پیامبران خود آموخته و علمی که نزد خداوند در خزانه غیب وجود دارد و کسی از آن آگاه نشده است. هر آن چه را که خداوند اراده فرماید، در آن ایجاد می کند.

### عصمت . ۵.۱.۱.۳

مهمترین ویژگی انبیای الهی که بسیار مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته، عصمت پیامبران است؛ که هم در اصل پذیرش آن وهم در مرز و حدود آن اختلافات زیادی وجود دارد. عصمت از نظر لغوی به معنای منع نمودن و حفظ و نگهداری است.<sup>۳</sup> اما در اصطلاح دینی به کسی که بالطف خداوند از گناه و زشتی دور بوده و خطا و فراموشی در دریافت و ابلاغ وحی در او راه ندارد، معصوم می گویند. بنابراین عصمت در دو حوزه مطرح می شود. اول در حوزه ی دریافت و ابلاغ وحی، دوم در حوزه ی عمل و مخالفت با مضامین وحی. در حوزه ی اول، همه متکلمان اتفاق نظر دارند که پیامبران در این حوزه معصوم هستند.<sup>۴</sup> چراکه اگر در این مرحله عصمت نباشد فرستادن انبیاء بی

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱، ص ۹۹.

۲. «همان، ۲/۲۱۶».

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ القرآن. ص ۴۸.

۴. تفتازانی، سعد الدین شرح المقاصد. ج ۵، ص ۴۹.

فایده خواهد بود. چون درست به همان دلایلی که قبلاً ذکر کردیم، که مردم نیاز به ارسال رسل دارند به همان دلایل باید این انبیاء در رساندن پیام الهی معصوم باشند تا نقض غرض نشود. این که انسانها از یک طرف نیازمند به پیام رسانانی از طرف خداوند هستند و از طرفی این پیامبران در انجام این رسالت، گرفتار خطا و اشتباه می شوند محکوم به بطلان از سوی عقل است. عیاشی روایت کرده که از امام هادی علیه السلام سؤال شد مخاطب آیه **﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ﴾**<sup>۱</sup> (و اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خوانند بپرس)؛ چه کسی است؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد یعنی در قرآن شک داشته است و اگر دیگری باشد یعنی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشده است؟ حضرت فرمودند:

فَإِنَّ الْمُخَاطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يَكُنْ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ لَكِنْ قَالَتِ الْجَهْلَةُ كَيْفَ لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ لَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ فِي الْإِسْتِغْنَاءِ عَنِ الْمَأْكَلِ وَ الْمَشْرَبِ وَ الْمَسِي فِي الْأَسْوَاقِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ **﴿فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ﴾** بِمَحْضَرٍ مِنَ الْجَهْلَةِ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَبْلَكَ إِلَّا وَهُوَ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ لَكَ بِهِمْ أُسُوءَةٌ يَا مُحَمَّدُ وَ إِنَّمَا قَالَ **﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ﴾** وَ لَمْ يَكُنْ، لِلنَّصْفَةِ<sup>۲</sup>.

مخاطب این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و او هیچ شک و شبهه ای نسبت به آن چه خداوند نازل فرمود، نداشته است. اما افراد نادان گفتند: چطور است که خداوند، پیامبری از فرشتگان را مبعوث نمی کند؟ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفاوتی با دیگر انسان ها در خوردن و نوشیدن و بازار رفتن ندارد. خداوند به پیامبرش وحی کرد که: **﴿فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾** با حضور این مردم نابخرد و نادان، از اهل کتاب بپرس که

۱. یونس، ۹۴.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۱۲۸.

آیا قبل از تو، خداوند پیامبری را برانگیخته که غذا نخورده و در بازار راه نرفته باشد؟ پس تو نیز مانند آنان هستی. بعد فرمود: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ» و حضرت تردیدی نداشت، اما برای آن که در برخورد با آنان، انصاف را نگه داشته باشد، چنین فرمود.

این تعبیر رائج است، که برای تنبیه دوردستان افراد نزدیک را مخاطب می‌کنند و سخنی را القاء می‌نمایند، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف "إِيَّاكَ أَعْنَى وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةٌ" (به تو می‌گویم ولی همسایه تو بشنو) از آن یاد می‌کند که نظیر آن را نیز در فارسی داریم، و این گونه سخن در بسیاری از موارد تاثیرش از خطاب صریح بیشتر است.<sup>۱</sup> بنابراین گرچه مخاطب قرآن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است ولی منظور آیه شخص حضرت نیست. در روایت دیگر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

مَا عَاتَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ فَهُوَ يَعْنِي بِهِ مَنْ قَدْ مَضَى فِي الْقُرْآنِ مِثْلَ قَوْلِهِ «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ

كِدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>

عَنَى بِذَلِكَ غَيْرَهُ.<sup>۳</sup> وقتی خداوند عز و جل در قرآن، پیامبرش را سرزنش می‌کند، مقصودش آن چیزی است که قبلاً در قرآن ذکر شده است؛ مانند این آیه و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی، مقصود خداوند از این آیه، کس دیگری غیر از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

اما در حوزه ی دوم اکثراً انبیاء را در گناه معصوم، ولی در خطا و نسیان مجاز می‌دانند. ولی غالب علمای امامیه در خطا و نسیان هم قائل به عصمت انبیا هستند.<sup>۴</sup> و روایاتی که سهو و نسیان در آنها به پیامبران نسبت داده شده را از

۱. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. ج. ۸. ص ۳۸۳.

۲. اسراء، ۷۴.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۱۰.

۴. شریف، مرتضی. تنزیه الانبیاء. ص ۳.

نظر سند ضعیف می دانند.<sup>۱</sup> به غیر از شیخ صدوق رحمته الله که سهو و خطا را در پیامبر، جایز و منکر آن را غالی می داند. البته سهو پیامبر را متفاوت از سهو انسانهای عادی می داند بلکه سهو او را از جانب خداوند برای آموزش مردم و عدم غفلت از بشر بودن پیامبر می داند.<sup>۲</sup> از روایاتی که عیاشی نقل کرده مشخص می شود که ایشان وجود گناه را در نبی نمی پذیرد. در روایتی از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمودند:

إِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ بَعْدَ مَا صَنَعُوا بِيُوسُفَ أَذْبَبُوا فَكَانُوا أَنْبِيَاءَ.<sup>۳</sup>

فرزندان یعقوب بعد از آن چه که بایوسف کردند، گناه کار شدند پس چگونه لایق پیامبری باشند.

برای پیامبری عصمت از گناه لازم است و کسی که مرتکب گناه شده نمی تواند لیاقت پیامبری داشته باشد.

در روایت دیگر خداوند در جواب حضرت ابراهیم که سؤال کرد امامت به فرزندان من هم می رسد؟ فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۴</sup> قال: يَا رَبِّ وَيَكُونُ مِنْ ذُرِّيَّتِي ظَالِمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ.<sup>۵</sup>

خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» ابراهیم عرض کرد: «از

دودمان من (نیز امامانی قرار بده!) خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آیا از نسل من، ظالمانی می آیند؟ خداوند فرمود:

آری.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله از قول استادش درباره دلالت آیه بر عصمت می گوید:

۱. سبحانی، جعفر. الالهيات. ج. ۳. ص. ۲۰۸.

۲. صدوق، ابن بابویه. من لا يحضره الفقيه. ج. ۱. ص. ۳۶۰.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۱۹۴.

۴. بقره، ۱۲۴.

۵. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۵۸.

انسان ها به حکم عقل چهار دسته اند، یا در تمام عمر ظالم اند و یا در تمام عمر ظالم نیستند و یادراول عمر ظالم بوده اند ولی در آخر توبه کرده اند و یا در اول ظالم نبوده ولی در آخر عمر ظالم شده اند. شأن حضرت ابراهیم بالاتر از این بوده که امامت را برای کسی که تمام عمر ظالم بوده یا در آخر عمر ظالم می شود درخواست کند. پس درخواست حضرت دردو قسم باقی مانده بود و خداوند فقط درباره کسی که در تمام عمر گناه نکرده پذیرفت.<sup>۱</sup> ولی نسیان را در چند مورد از پیامبران نقل نموده است.

عیاشی در داستان حضرت یوسف روایت کرده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

كَيْفَ تَحَزَنَ يَعْقُوبُ عَلَى يُوسُفَ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ جَبْرَائِيلُ أَنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ إِلَيْهِ؟  
فَقَالَ إِنَّهُ نَسِيَ ذَلِكَ.<sup>۲</sup>

چگونه حضرت یعقوب علیه السلام به خاطر یوسف علیه السلام محزون بود در حالی که جبرئیل به او خبر داده بود که یوسف نمرده است و به او باز خواهد گشت؟ فرمودند: فراموش کرده بود.

در روایت دیگر امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند به حضرت یعقوب علیه السلام، فرمود:

لَوْ كُنْتَ يَا يَعْقُوبُ شَكَوْتَ مَصَائِكَ إِلَيَّ عِنْدَ نَزُولِهَا بِكَ وَ اسْتَغْفَرْتَ وَ تَبَّتْ إِلَيَّ مِنْ ذَنْبِكَ لَصَرَفْتُهَا عَنْكَ بَعْدَ تَقْدِيرِي إِيَّاهَا عَلَيْكَ وَ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ أَنْسَاكَ ذِكْرِي.<sup>۳</sup>

اگر مصیبت ها و نگون بختی هایی که در تقدیر تو آمد، با من در میان می گذاشتی و طلب بخشش و استغفار می کردی و از گناهت توبه می نمودی، من آن مصائبی که در پیشانی نوشت تو نگاشته بودم، از صفحه تقدیر تو برمی گرفتم. اما شیطان، یاد مرا از خاطر تو برد و تو مرا فراموش کردی.

۱. طباطبایی، محمد حسین. المیزان. ج. ۱. ص. ۲۷۴.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۱۹۴.

۳. «همان، ۱۹۱/۲».



این روایات در مورد نسیان پیامبران در امور فردی و شخصی آنها بوده نه در اموری که مربوط به رسالت آنها می-  
شده است. و این ضرری به رسالت آنها نمی‌زند. در تایید این مطلب روایتی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای  
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام دعا می‌کنند که دچار فراموشی نشود. حضرت از او سؤال می‌کنند که از این که دچار فراموشی  
شوم می‌ترسید؟ در جواب فرمودند:

خیر چرا که خداوند خبر داده که تو و امامان بعد از تو دچار فراموشی نمی‌شوید.<sup>۱</sup>

در روایتی هم که شیطان باعث شد یعقوب یاد خدا را فراموش کند؛ جنبه آموزش داشته است. چنان چه در روایتی  
که عیاشی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده، آمده که حضرت فرمودند:

أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ أَنَا أُنِيْمُكَ وَ أَنَا أُوقِظُكَ  
فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا نَامَ عَنْهَا  
هَلَكَ.<sup>۲</sup>

خداوند، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را به نماز دستور داده  
است. ولی روزی رسول خدا خواب ماند (و نماز نگذارد). خداوند فرمود: همانا این  
منم که تو را خواباندم و این منم که تو را بیدار کردم؛ پس هر گاه بیدار شدی، نماز  
بخوان تا بدانند، هنگامی که به این امر دچار می‌شوند، باید چه کار کنند، و این گونه  
نیست که آن‌ها می‌گویند که اگر کسی بخوابد و (نماز نگذارد) به هلاکت می‌رسد.

خداوند خواب را بر پیامبر غلبه داد تا به دیگران یاد دهد که اگر خواب ماندند چه کار کنند.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. «همان، ۱۰۴/۲».

## ۵.۱.۲ نبوت خاصه

### ۵.۱.۲.۱ پیامبر اسلام

در مباحث گذشته گفتیم که عیاشی معتقد به معرفت اضطراری و فطری است که خداوند در عالم ذر و میثاق به انسانها اعطا کرد؛ و روایاتی را ذکر کرد که درباره کیفیت این اعطا بود. در باب نبوت هم روایاتی را از عالم میثاق ذکر می کند که به آنها اشاره می کنیم. در میثاق اول کسی که به ربوبیت خداوند اقرار کرد و بر همه در جواب سبقت گرفت، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و سپس انبیاء دیگر.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ.<sup>۱</sup>

من اولین کسی بودم که به خدا ایمان آورد و هنگامی که خدا از پیامبران عهد و پیمان گرفت و آنان را بر خود گواه گرفت، من اولین اجابت کننده بودم.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

وَمَيَّزَ الرَّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ وَأَمَرَ الْخَلْقَ بِطَاعَتِهِمْ فَأَقَرُّوا بِذَلِكَ فِي الْمِيثَاقِ.<sup>۲</sup>

و پیامبران و انبیاء و اولیاء را مشخص کرد و به آفریدگان دستور داد که از آنها اطاعت کنند. آنان به عهد و پیمان وی اقرار کردند.

سپس خداوند انبیاء را به سوی مردم فرستاد، در حالی که در اصلااب و ارحام بودند؛ هر کس در آن روز پیامبران را در نبوتشان تصدیق کرد، در دنیا هم تصدیق می کند.

بَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَى الْخَلْقِ وَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ فَمَنْ صَدَّقَ حِينَئِذٍ صَدَّقَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ مَنْ كَذَّبَ حِينَئِذٍ كَذَّبَ بَعْدَ ذَلِكَ.<sup>۳</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۳۹.

۲. «همان، ۴۱/۲».

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲/۱۲۶.

خداوند متعال پیامبران را به سوی مردم فرستاد، در حالی که آن مردم در پشت پدران و سینه مادران بودند. پس آن دسته از مردمی که در آن حالت، پیامبران را تصدیق نمودند، بعد از آن نیز ایشان را تصدیق کردند و گروهی که در آن شرایط، پیامبران را تکذیب نمودند، بعد از آن نیز چنین کردند.

اول کسی که پیامبر ﷺ را تصدیق کرد مولا امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بود.

إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَ عَلَيَّ فِي الْمِيثَاقِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي عَلَيَّ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي حِينَ بُعِثْتُ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ.<sup>۱</sup>

همانا اتمم در هنگام گرفتن پیمان بر من عرضه شدند. علی علیه السلام اولین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا در هنگام بعثت باور داشت و او صدیق اکبر است (راستگوی بزرگ) و جدا کننده است که میان حق و باطل جدایی می اندازد.

## ۵.۱.۲.۲ اثبات رسالت پیامبر اسلام

پیامبری پیامبران، از سه راه قابل اثبات است: یکی از راه آشنایی با منش ایشان و استفاده از قرائن اطمینان بخش. دوم از راه پیشگویی پیامبران پیشین. و سوم از راه ارائه معجزه.<sup>۲</sup> البته در باب معجزه در کتاب عیاشی سخنی به میان نیامده است.

### الف - آشنایی با منش ایشان و استفاده از قرائن

در مورد پیامبر اسلام ﷺ هر سه راه، وجود داشت: از سویی مردم مکه، چهل سال زندگی پرافتخار آن حضرت را از نزدیک دیده بودند، که کوچکترین نقطه تاریکی در آن، یافت نمی شد و آنچنان او را به راستگویی و درست

۱. «همان، ۴۱/۲».

۲. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص ۲۵۶.

کرداری شناخته بودند که لقب «امین» به آن حضرت داده بودند. و طبعاً در مورد چنین شخصی احتمال دروغ و ادعای کذب، داده نمی‌شد.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام فرمودند:

جَاءَ أَعْرَابِيٌّ أَحَدَ بَنِي عَامِرٍ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدْهُ قَالُوا هُوَ يَفْرَجُ بِفُرَجٍ فَطَلَبَهُ قَالُوا هُوَ بِمَنَى قَالَ فَطَلَبَهُ فَلَمْ يَجِدْهُ فَقَالُوا بِعَرَفَةَ فَطَلَبَهُ فَلَمْ يَجِدْهُ قَالُوا هُوَ بِالْمَشَاعِرِ قَالُوا فَوَجَدَهُ فِي الْمَوْقِفِ قَالَ حَلُّوا لِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَعْرَابِيٌّ مَا أَنْتَ كَرَّكَ إِذَا وَجَدْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَسَطَ الْقَوْمِ وَجَدْتَهُ مُفَخَّمًا قَالَ بَلْ حَلُّوهُ لِي حَتَّى لَا أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَدًا قَالُوا فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ أَطْوَلُ مِنَ الرَّبْعَةِ وَأَقْصَرُ مِنَ الطَّوِيلِ الْفَاحِشِ كَأَنَّ لَوْنَهُ فِضَّةٌ وَذَهَبٌ أَرْجَلُ النَّاسِ جُمَّةٌ وَأَوْسَعُ النَّاسِ جَبْهَةً بَيْنَ عَيْنَيْهِ غُرَّةٌ أَقْنَى الْأَنْفِ وَاسِعُ الْجَبِينِ كَثُ اللَّحْيَةِ مُفَلَّجُ الْأَسْنَانِ عَلَى شَفْتِهِ السُّفْلَى خَالَ كَأَنَّ رَقَبَتَهُ إِبْرِيْقٌ فِضَّةٌ بَعِيدٌ مَا بَيْنَ مُشَاشَةِ الْمُنْكَبَيْنِ كَأَنَّ بَطْنَهُ وَصَدْرَهُ سَبَلٌ سَبَطُ الْبَنَانِ عَظِيمُ الْبَرَاثِنِ إِذَا مَشَى مَشَى مُتَكَفِّئًا وَإِذَا التَّفَتَ التَّفَتَ بِأَجْمَعِهِ كَأَنَّ يَدَهُ مِنْ لَيْنِهَا مَتْنٌ أَرْزَبٌ إِذَا قَامَ مَعَ إِنْسَانٍ لَمْ يَنْفَتِلْ حَتَّى يَنْفَتِلَ صَاحِبُهُ وَإِذَا جَلَسَ لَمْ يَحُلِّ حَبْوَتَهُ حَتَّى يَقُومَ جَلِيسُهُ فَجَاءَ الْأَعْرَابِيُّ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَرَفَهُ قَالَ [قَامَ بِمِحْجَنِهِ عَلَى رَأْسِ نَاقَةٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَنْبِ نَاقَتِهِ فَأَقْبَلَ النَّاسُ تَقُولُ مَا أَجْرَاكَ يَا أَعْرَابِيٌّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعُوهُ فَإِنَّهُ أَرَبٌ ثُمَّ قَالَ مَا حَاجَّتُكَ قَالَ جَاءَتُنَا رُسُلُكَ أَنْ تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَتُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَتَحْجُّوا الْبَيْتَ وَتَعْتَسِلُوا مِنَ الْجَنَابَةِ وَبَعْتَنِي قَوْمِي إِلَيْكَ رَائِدًا أَبْغِي أَنْ أَسْتَحْلِفَكَ وَأَحْشَى أَنْ تَعْصَبَ قَالَ لَا أَعْصَبُ إِيَّيَ أَنَا الَّذِي سَمَّانِي اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ الْمُجْتَبَى الْمُصْطَفَى لَيْسَ بِفَحَّاشٍ وَلَا سَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُتْبَعُ السَّيِّئَةُ السَّيِّئَةُ وَ لَكِنْ يُتْبَعُ السَّيِّئَةُ

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، ۲۵۶.

الْحَسَنَةَ فَسَلَّنِي عَمَّا شِئْتَ وَ أَنَا الَّذِي سَمَّانِي اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ ﴿ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ  
الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ﴾ فَسَلَّ عَمَّا شِئْتَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ﴿ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ  
عَمَدٍ ﴾ هُوَ أَرْسَلَكَ؟ قَالَ نَعَمْ هُوَ أَرْسَلَنِي قَالَ بِاللَّهِ الَّذِي قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَمْرِهِ هُوَ  
الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ أَرْسَلَكَ بِالصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ الزَّكَاةِ الْمَعْقُولَةِ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ  
وَ هُوَ أَمَرَكَ بِالْإِغْتِسَالِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ بِالْحُدُودِ كُلِّهَا؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنَّا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ  
كِتَابِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْبُعْثِ وَ الْمِيزَانِ وَ الْمَوْقِفِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ صَغِيرِهِ وَ كَبِيرِهِ قَالَ  
فَاسْتَغْفِرْ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَ دَعَا. ٣

یک اعرابی به نزد فردی از بنی عامر آمد و از پیامبر ﷺ سراغ گرفت، ولی او را  
نیافت. به او گفتند: او به گردش رفته است. او به دنبال پیامبر ﷺ گشت، اما او را  
نیافت. گفتند: او در منی است. او را جست، اما نیافت. گفتند: او در عرفه است. او را  
جست، ولی نیافت. گفتند: او در مشعر است. پس او را در موقف یافت و گفت:  
پیامبر ﷺ را برای من توصیف کنید، تا بتوانم او را بیابم. مردم گفتند: تو چقدر نادانی!  
اگر پیامبر ﷺ را در بین قوم بیابی، او را معظّم و مکرم می بینی. گفت: او را برای من  
توصیف کنید تا از کسی در باره او سؤال نکنم. گفتند: قد رسول خدا، بلندتر از حد  
متوسط و کوتاه تر از قد بسیار بلند است. رنگ پوست او انگار، نقره و طلاست. طره  
گیسویش، نه کاملاً لخت و نه کاملاً مجعد است. پیشانی اش نسبت به بقیه مردم،  
بلندتر است. در چهره اش درخشندگی دیده می شود. بینی او کشیده و باریک است

١. آل عمران ١٥٩.

٢. رعد، ٢.

٣. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ١. ص ٢٠٣.

که در وسط، کمی قوس دارد. گشاده روست، با ریش هایی پرپشت و دندان های  
 فاصله دار. بر لب پایینش خالی هست و گردنش همچون جامی از نقره است. فاصله  
 بین استخوان دو کتفش، زیاد است، انگار، شکم و سینه اش یکی است. سرانگشتانی  
 لطیف و انگشتانی بلند دارد. هنگامی که راه می رود، متمایل و لرزان راه می رود و  
 هنگامی قصد دارد به کسی نگاه کند، رویش را کاملاً به سوی او برمی گرداند. دستش  
 از شدت نرمی و لطافت، انگار پشت خرگوش است. اگر با کسی ایستاده باشد،  
 رویش را باز نمی گرداند تا وقتی طرف مقابل، خودش برود، و اگر با کسی نشسته  
 باشد، زودتر از جایش بلند نمی شود. اعرابی آمد و وقتی نگاهش به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افتاد،  
 او را شناخت. چوبدستی کله دار خود را تا سر شتر رسول خدا و نزدیک دم شتر خود،  
 بالا برد. مردم جلو آمدند و گفتند: ای اعرابی! تو چقدر گستاخی! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: او  
 را رها کنید. او مردی عاقل و خیره است و سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: چه می  
 خواهی؟ جواب داد: نامه های تو به ما رسید که نماز را به پا دارید، زکات بدهید، حج  
 به جا آورید و غسل جنابت کنید. قوم من، مرا به عنوان پیشگام به سوی تو فرستادند.  
 می خواهم که تو را قسم دهم، ولی می ترسم که عصبانی شوی. فرمود: من خشمگین  
 نمی شوم. من کسی هستم که خداوند، در تورات و انجیل، مرا محمد، رسول، مجتبی  
 و مصطفی نامیده است؛ کسی که فحاش نیست و در بازار عربده نمی کشد، جواب  
 بدی را به بدی نمی دهد، بلکه جواب بدی را با خوبی می دهد. پس هر چه می  
 خواهی از من بپرس. من کسی هستم که خدا در قرآن در شأن او گفته است: (ای  
 پیامبر اگر تند خو و خشن بودی مردم از اطرافت پراکنده می شدند) پس هر چه می  
 خواهی بپرس. گفت: خداوندی که (آسمان ها را بدون ستون و تکیه گاه بیفراشت)، تو  
 را فرستاده است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بله، او مرا فرستاده است. گفت: تو را قسم می

دهم به خداوندی که آسمانها به امر او برافراشته اند، آیا او کسی است که بر تو کتاب نازل کرد و تو را به نماز مفروض و زکات معقول، به رسالت رساند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله. گفت: آیا او تو را به غسل از جنابت و همه حدود امر کرده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله. گفت: پس ما به خدا، فرستادگان و کتابش، به آخرت، بعث، میزان، موقف، حلال، حرام، چه کم چه زیاد، ایمان می آوریم. پس پیامبر ﷺ برای او استغفار کرد و در حقش دعا فرمود.

ب - پیش گویی پیامبران پیشین (حضرت عیسی) ﷺ

خدای سبحان از زبان حضرت عیسی ﷺ می فرماید:

﴿و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾

به شما بشارت می دهم وجود پیامبری پس از خود را که نام او احمد ﷺ است

بشارت در موردی است که پیامبر بعدی مطلب نو و تازه‌ای را برای امتش یا برای دیگران بیاورد، اگر پیغمبر خاتم در سطح انبیای گذشته یا در سطح رسالت عیسی مسیح علیه السلام سخن گفته باشد اولاً نیازی به آمدن پیغمبر نبود، ثانیاً مجالی برای بشارت نبود چون پیغمبر جدید سخن تازه‌ای نمی آورد تا حضرت عیسی ﷺ به آمدنش بشارت دهد. از اینکه در سوره «صَفَّ» می فرماید: عیسی مسیح به قومش فرمود: من کتاب آسمانی پیامبر گذشته را تصدیق می کنم و نسبت به آینده، آمدن پیامبری را بشارت می دهم، معلوم می شود که رسول اکرم ﷺ از حضرت عیسی ﷺ افضل و قرآن از انجیل بالاتر و ره آورد پیغمبر اسلام بیش از ره آورد مسیح ﷺ است تا معنای بشارت تحقق یابد. پس رسول اکرم ﷺ و سلم بر اساس تبشیر حضرت مسیح ﷺ همه مزایای علمی انبیای گذشته را، که عیسی مسیح داشت، و همه مزایای خاصه عیسی مسیح را داراست.<sup>۲</sup>

۱. صف، ۶.

۲. جوادی آملی، عبدالله، سیره رسول اکرم در قرآن ج. ۸، ص ۲۲.

امام باقر عليه السلام فرمودند:

روز قیامت وقتی مردم به حضرت عیسی عليه السلام برای شفاعت متوسل می شوند به آنها می گوید: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ بَشَّرْتُكُمْ بِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَحْمَدًا. من صاحب شما نیستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می کنم که در دنیا وجود او را به شما بشارت دادم؛ نزد احمد بروید.

به خاطر همین بشارت بود که پیروان حضرت عیسی عليه السلام در انتظار آمدن پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم بودند.

امام صادق عليه السلام فرمودند:

أَنَّهُ كَانَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم وَ عِيسَى عليه السلام خَمْسُونَ وَ مِائَتَا سَنَةً فَمَاتَ قَوْمٌ عَلَى دِينِ عِيسَى أَنْتَظَرًا لِدِينِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم فَاتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.<sup>۲</sup>

فاصله میان محمد صلى الله عليه وآله وسلم و عیسی عليه السلام دوست و پنجاه سال بود؟ گروهی بر دین عیسی و در حالت انتظار دین محمد صلى الله عليه وآله وسلم مردند و خدا پاداششان را دو برابر به آنان داد.

بعضی از دانشمندان یهود و نصاری، با استناد به همان پیشگویی ها، به آن حضرت ایمان آوردند هر چند بعضی دیگر در اثر انگیزه های نفسانی و شیطانی از پذیرفتن دین اسلام سرباز زدند.<sup>۳</sup>

### ۵.۱.۳ تفویض امر دین به نبی

یکی دیگر از ویژگی های پیامبر که سخت مورد اختلاف واقع شده، مساله تفویض است. این که خداوند، امر خلق و دین را به حضرت واگذار نموده یا نه؟ در باب تفویض خلق، تصریح شده که چنین تفویضی صورت نگرفته

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۳۱۱.

۲. «همان، ۱۱۷/۲».

۳. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص ۲۵۶.



است. ولی در باب تفویض دین، عیاشی روایاتی را نقل کرده که این مطلب را تایید می کند. به عنوان نمونه، امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» قَالَ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ الْأَمْرَ  
فَقَالَ «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>۲</sup> وَقَالَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ  
فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۳</sup> وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

خداوند پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بر محبت خود تربیت کرد و فرمود: و راستی که تو را خوبی  
والاست امام صادق علیه السلام فرمود: سپس امر را به او سپرد و فرمود: و آن چه را فرستاده  
(او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و فرمود: هر  
کس از پیامبر اطاعت کند پس به درستی که از خداوند اطاعت نموده است. و همانا  
رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امر را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سپرد.

منظور از امر در این روایت پیام رسانی و وحی که بر عهده پیامبر بوده نیست چرا که در آخر روایت آمده که  
پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تفویض کرد و مسلماً وحی بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقطع گردید.  
در روایت دیگر جابر جعفی می گوید:

قَرَأْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ قَالَ بَلَى وَاللَّهِ إِنَّ لَهُ مِنَ  
الْأَمْرِ شَيْئاً وَشَيْئاً وَشَيْئاً وَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبَتْ وَ لَكِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا  
أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُظْهِرَ وَايَةَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَرَّرَ فِي عِدَاوَةِ قَوْمِهِ لَهُ وَ مَعْرِفَتِهِ بِهِمْ وَ ذَلِكَ

۱. قلم، ۴.

۲. حشر، ۷.

۳. نساء، ۸۰.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۲۵۹.

لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فِي جَمِيعِ خِصَالِهِ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِمَنْ  
 أَرْسَلَهُ وَكَانَ أَنْصَرَ النَّاسِ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَقْتَلَهُمْ لِعَدُوِّهِمَا وَأَشَدَّهُمْ بُغْضًا لِمَنْ خَالَفَهُمَا  
 وَفَضَّلَ عِلْمَهُ الَّذِي لَمْ يُسَاوِهِ أَحَدٌ وَمَنَاقِبَهُ الَّتِي لَا تُحْصَى شَرَفًا فَلَمَّا فَكَّرَ النَّبِيُّ ﷺ  
 فِي عَدَاوَةِ قَوْمِهِ لَهُ فِي هَذِهِ الْخِصَالِ وَحَسَدِهِمْ لَهُ عَلَيْهَا ضَاقَ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ أَنَّهُ  
 لَيْسَ لَهُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ شَيْءٌ إِنَّمَا الْأَمْرُ فِيهِ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُصَيِّرَ عَلِيًّا وَصِيَّهُ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ  
 بَعْدَهُ فَهَذَا عَنِّي اللَّهُ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَقَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ جَعَلَ مَا  
 أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ.<sup>۱</sup>

نزد امام باقر عليه السلام آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»<sup>۲</sup> را خواندم. فرمود: آری به خدا  
 قسم، چیزهای زیادی به او مربوط می شود و آن گونه نیست که تو فکر می کنی. اما به  
 تو خبر بدهم که خداوند تبارک و تعالی وقتی به پیامبر خود دستور داد که جانشینی  
 علی عليه السلام را اعلام نماید، در باره دشمنی قوم علی عليه السلام نسبت به او و شناخت او نسبت  
 به آنها، اندیشه کرد و به همین دلیل است که خداوند، او را در تمامی ویژگی ها بر آنها  
 برتری داده است: او اولین کسی بود که به رسول خدا ﷺ و به کسی که او را فرستاده  
 ایمان آورد؛ او بیشترین کمک را به خداوند تعالی و فرستاده او نمود؛ او نسبت به  
 دشمنان خدا و رسول اکرم ﷺ از همه بی رحم تر بود و در دشمنی با مخالفان خدا  
 و رسول از همه سر سخت تر بود؛ علم و دانش هیچ کس، با او برابر نبود؛ ویژگی های  
 اخلاقی پسندیده او قابل شمارش نبود. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی قوم خود با  
 علی عليه السلام در همه این ویژگی های اخلاقی و به حسادت آنها نسبت به این خصوصیات

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۱۹۷.

۲. آل عمران، ۱۲۸.

اخلاقی اندیشید، بسیار نگران و ناراحت شد و خداوند به او خبر داد که این کار به او ربطی ندارد و این موضوع به خداوند برمی گردد که پس از او علی عليه السلام را جانشین و ولی امر او گرداند. منظور خداوند از آیه، چنین است. چگونه ممکن است که موضوع به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مربوط نباشد در حالی که خداوند به او اختیار داده است که هر چه را حلال کرده است، حلال باشد و هر چه را حرام کرده است، حرام باشد.

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در ذیل این روایت می گوید:

منظور آیه این است که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم حق تغییر در آن چه که خداوند اراده کرده را ندارد و یا در صدد بیان نفی اختیار از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم درباره امر حتمی و آن چه که وحی درباره آن آمده می باشد؛ ولی این مطلب منافات با تفویض امور دیگر به حضرت را ندارد.<sup>۱</sup>

#### ۵.۱.۴ قرآن کتاب پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم

مهمترین بحث درباره قرآن، که کتاب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم است، بحث تحریف قرآن است که مورد اختلاف واقع شده است. اشعری، گروهی از امامیه را قائل به تحریف می داند. ولی مشهور امامیه و عامه قائل به عدم تحریف قرآن هستند و معتقدند هیچ کم و کاستی و زیادی در قرآن صورت نگرفته است.<sup>۲</sup> عیاشی روایاتی را نقل کرده که بعضی در ظاهر بیانگر تحریف به معنای کاستی در قرآن است که بعضی از مدعیان تحریف قرآن با استناد به آنها حکم به تغییر و تحریف در این کتاب مقدس داده اند، روایاتی است که قرآن را به سه یا چهاربخش تقسیم می کند که یک بخش از آن درباره ولایت ائمه عليهم السلام بوده و این امر موجب شده عده ای فکر کنند آیاتی از قرآن حذف شده است. طبق این روایات که سه مورد از آنها در تفسیر عیاشی نیز نقل شده است، و در واقع برای آشنایی بهتر مخاطبان با قرآن، این تقسیم بندی صورت گرفته ولی به معنای مساوی بودن در تعداد آیات در هر بخش نبوده

۱. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. ج ۲۵ ص ۳۳۸.

۲. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ص ۳۰.

است. و این روایات نه در لفظ و نه در معنا، هیچ ارتباطی با وقوع تغییر و کاستی در کلام وحی ندارد مدعیان تحریف که گمان کرده اند باتوجه به این تقسیم بندیها می بایست دست کم، ظاهر یک چهارم یا یک سوم، آیات قرآن، ارتباط مستقیمی با امامت و ولایت اهل بیت داشته باشد، وقتی چنین آماری را در آیات پیدا نکرده اند، حکم به کم شدن آیات داده اند. در حالی که روشن است که این تقسیم بندی، درصدد بیان تساوی در این تقسیم بندی نبوده و به خاطر میزان اهمیت آن اجزا انجام شده است. این بخش شامل سه روایت است که برای نمونه به دو مورد از آنها اشاره می کنیم.

۱- امام باقر علیه السلام فرمودند:

نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ فِينَا وَرُبْعٍ فِي عَدُوِّنَا وَرُبْعٍ فِي فَرَائِضٍ وَ أَحْكَامٍ وَرُبْعٍ سُنَنِ وَ أَمْثَالٍ وَ لَنَا كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ.<sup>۱</sup>

قرآن به صورت چهار ربع، نازل شده است: یک چهارم آن در مورد ما، و یک چهارم آن در مورد دشمنان ما، و یک چهارم در مورد واجبات و احکام، و یک چهارم آن سنت ها و امثال است و کرامت های قرآن از آن ماست.

۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا ثُلُثٌ فِينَا وَفِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثٌ سُنَنِ وَ أَمْثَالٌ وَ ثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٍ.<sup>۲</sup>

از اصبع بن نباته نقل شده است که از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن به صورت ثلث، نازل شد: یک سوم آن در رابطه با ما و دشمنان ماست، و یک سوم نیز سنت ها و امثال، و یک سوم دیگر، واجبات و احکام است.

و در بعضی از این روایات در صدد بیان تفسیر و تاویل آیات بوده اند؛ مثلاً در چند روایت تصریح شده که آیه در باطن چنین است. جابر می گوید:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۹.

۲. «همان».

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ قَالَ تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ لَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا فِي عَلِيٍّ كَفَرُوا بِهِ فَقَالَ اللَّهُ فِيهِمْ ﴿فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup> يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ هُمُ الْكَافِرُونَ فِي بَاطِنِ الْقُرْآنِ.<sup>۳</sup>

از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره آیه‌ی: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: تفسیر باطنی آن چنین است: وقتی آن چه در باره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می دانستند برایشان آمد انکارش کردند، پس خداوند متعال در باره آنها فرمود: پس لعنت خداوند بر کافران باد این تفسیر باطنی آیه است. امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: یعنی در باطن قرآن، کافران همان بنی امیه می باشند.

مؤید این مطلب آن که در روایتی از امام سؤال می شود که چرا نام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اهل بیتش در قرآن نیامده است؟ حضرت انکار نمی کنند؛ بلکه جواب می دهند که تعداد رکعات نماز و عدد طواف دور خانه خدا، هم در قرآن نیامده و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را بیان کرده اند.<sup>۴</sup> و از طرفی عیاشی روایاتی را نقل کرده که برای تشخیص روایات صحیح از جعلی، آنها را بر قرآن عرضه کنید. در حالی که معرفی قرآن برای تشخیص روایات جعلی از صحیح، با اعتقاد به تحریف قرآن، سازگار نیست.<sup>۵</sup>

۱. بقره، ۸۹.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۹.

۳. «همان، ۵۰/۱».

۴. «همان، ۲۵۰/۱».

۵. «همان، ۸/۱».

#### ۵.۱.۴.۱. افضلیت پیامبر اسلام بر سایر انبیاء

از اعتقادات ما این است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر همه انبیاء گذشته برتری و فضیلت داشته است. وعیاشی در روایاتی که نقل کرده به این مطلب اذعان دارد. از حضرت سؤال شد چگونه شما بر انبیاء دیگر سبقت گرفتید و حال آن که در ظاهر بعد از همه مبعوث شدید؟ فرمودند:

چون من اول کسی بودم که در میثاق اقرار به ربوبیت پروردگار کردم.<sup>۱</sup> انبیاء در معراج به حضرت اقتدا کردند.<sup>۲</sup> در معراج به مکانی رسید که هیچ کس نه قبل از او و نه بعد از او به آنجا نخواهد رسید.<sup>۳</sup> خداوند هر چه که به انبیاء دیگر وحی کرده بود را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وحی کرد.<sup>۴</sup>

#### ۵.۱.۴.۲. خاتمیت پیامبر اسلام

از جمله ویژگی های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که جزء اصول قطعی و مورد اتفاق و قبول همه فرق مسلمین قرار گرفته است خاتمیت است. خاتمیت به این معنا که حضرت آخرین پیامبر الهی است که تا روز قیامت هیچ پیامبری بعد از او نخواهد آمد. در قرآن به آن تصریح شده است ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾<sup>۵</sup> محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. وعیاشی هم در خلال روایاتی که در تفسیرش ذکر کرده به این نکته اشاره کرده است. در روایت منزلت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

۱. وعیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۳۹.

۲. «همان، ۱/۱۵۹».

۳. «همان، ۱/۱۶۰».

۴. «همان، ۱/۲۸۵».

۵. احزاب، ۴۰.

إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

جایگاه او نزد من مانند جایگاه هارون است به موسی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست.

در روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمودند:

عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ.<sup>۲</sup> بر شما باد به پیروی از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، که خاتم

پیامبران است.

---

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۳۲۲.

۲. «همان، ۳۱۵/۲».

## **فصل ششم: امامت از دیدگاه عیاشی**





## ۶.۱. ضرورت وجود امام

امامت نزد امامیه جزء اصول دین است. زیرا به همان اندازه که وجود پیامبر معصوم و منصوب از طرف خداوند برای تأسیس دین لازم و قطعی است؛ به همان اندازه وجود ولی و امام معصوم و منصوب از طرف خدا هم در ابقاء و صیانت از دین تا روز قیامت، ضروری و قطعی است؛ لذا هیچ پیامبری هرگز بدون وصی و جانشین، این دنیا را ترک نکرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَعَزَّ جُنْدُهُ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَكُونَ لَهُ فِي أُمَّتِهِ مَنْ يَهْدِي بِهُدَاهِ  
وَيَقْضُدُ سَبِيلَهُ، وَيَدُلُّ عَلَى مَعَالِمِ سَبِيلِ الْحَقِّ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ.<sup>۱</sup>

خداوند تبارک و تعالی، هرگز پیامبری را قبض روح نکرده است، مگر این که در امت او کسی وجود دارد که با هدایت او مردم را هدایت می کند و سیرت او را دنبال می کند و بر نشانه های راه حق، راهنمایی می کند.

در واقع امامیه، امامت را در جایگاه نبوت و استمرار و وظایف نبوت می داند مگر این که چیزی را حلال یا حرام نمی کنند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت

کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را. فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱. ص ۲۰۰.

هِيَ فِي عَلِيِّ وَ فِي الْأَيِّمَةِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَوَاضِعَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يُحِلُّونَ شَيْئاً وَ لَا يُحَرِّمُونَهُ.<sup>۲</sup>

این آیه در باره علی عليه السلام و ائمه عليهم السلام نازل شده است و خداوند ایشان را در مقام پیامبران قرار داده است؛ با این تفاوت که ایشان چیزی را حلال یا حرام نمی کنند.

امامیه همچنين جاهل به امامت را در زمره جاهلین قبل از اسلام می شمارد.

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَأْتُمُّ بِهِ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ.<sup>۳</sup>

هر کس از دنیا برود در حالی که امامی نداشته باشد که از او پیروی کند، مرگ او مانند مرگ در جاهلیت است.

ودین داری، بدون امام منصوب از طرف خداوند را دین داری نمی داند. امام صادق عليه السلام فرمودند:

لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ.<sup>۴</sup>

هیچ دینی نیست برای کسی که با پذیرش ولایت امام ستمگری، دین ورزی می کند.

امامیه قائل به نصب امام از طرف خداست و معتقد است که مردم هیچ نقشی در تعیین آن ندارند.

امام باقر عليه السلام فرمودند:

اتَّخَذُوهُمْ أُمَّةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً.<sup>۵</sup>

مردم دیگران را به جای امامی که خداوند برای آنها تعیین کرده بود، برگزیدند.

۱. نساء، ۵۹.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۲۵۲.

۳. «همان، ۴۹/۲».

۴. «همان، ۱۳۸/۱».

۵. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۱۳۸۲۵۲.

برخلاف اهل سنت که امامت را در فروع دانسته، در مباحث فقه، آن را مطرح می کنند.<sup>۱</sup> امامت مهم ترین مساله ای است، که در جهان اسلام مورد اختلاف واقع شده و هیچ شمشیری در اسلام برای امر دینی، مثل امامت کشیده نشده است.<sup>۲</sup> اکثر علمای امامیه درباره امامت صاحب کتاب و تالیف بوده اند و یا در کتب خود این مساله را به طور مفصل عنوان نموده اند. عیاشی هم از این امر مستثنی نبوده و در تفسیر خود روایات فراوانی را به این امر اختصاص داده است.

## ۶.۲. نصب و تعیین امام

امامیه معتقد است همان طور که تعیین پیامبر به دست خداوند است و مردم در آن هیچ نقشی ندارند؛ انتخاب امام هم به عهده خداوند است.<sup>۳</sup> اما روایاتی که عیاشی در این باب آورده است:

**الف - تعیین امام به اعلام پیامبر به امر خداوند:**

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُقْبَضْ حَتَّى أَعْلَمَ النَّاسَ أَمْرَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.<sup>۴</sup>

پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنقدر زنده ماند، تا امر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به مردم اعلام کرد، و فرمود: هر کس که من مولایش هستم، علی مولایش است.

حضرت، این کار را در غدیر خم در حضور دوازده هزار نفر انجام دادند و از مردم بیعت گرفتند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَقَدْ حَضَرَ الْغَدِيرَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>

۱. تفتازانی، سعدالدین. شرح المقاصد. ج. ۲. ص. ۲۷۱.

۲. شهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبد الکریم. الملل والنحل. ج. ۱. ص. ۲۴.

۳. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص. ۳۱۱.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۰۰.

دوازده هزار مرد در غدیر بودند و شاهد این ماجرا بودند.

و نیز هنگام نزول آیه خاتم بخشی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

فَنَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ  
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup> فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْنَا ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ  
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.<sup>۳</sup>

این آیه بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد: (سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و  
آنها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات  
می‌دهند)، و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را بر ما قرائت کرد. سپس فرمود: هر کس من مولای  
او هستم پس علی علیه السلام مولای اوست.

ب - به وصیت امام قبلی:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَوَجَدْنَا صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ مُغْلَقًا عَلَيْهِ بَابُهُ مُرْحَى عَلَيْهِ سِتْرُهُ قَالَ إِنَّ هَذَا  
الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِأَمْرِ بَيْنٍ هُوَ الَّذِي إِذَا دَخَلَتِ الْمَدِينَةَ قُلْتَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانَ قَالُوا  
إِلَى فَلَانَ.<sup>۴</sup>

اگر به مدینه رسیدیم و دیدیم که در خانه صاحب این امر (امام) بر او بسته است و  
پرده آن کشیده شده است، چه؟ به من فرمود: همانا این امر صورت نمی‌گیرد، مگر

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱/۳۲۹.

۲. مائده، ۵۵.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱. ص ۳۲۷.

۴. «همان، ۱۱۸/۲».

با امری آشکار و آن این است که هر گاه وارد مدینه شدی، بگویی: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ بگویند: به فلانی.

ج - به نشانه های متمایز :

امام صادق علیه السلام فرمودند:

الإمام يُعْرِفُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ أَنَّهُ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ وَ عِنْدَهُ  
الْوَصِيَّةُ وَ هُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ وَقَالَ  
السَّلَاحُ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ الْمَلِكُ حَيْثُ دَارَ السَّلَاحِ كَمَا كَانَ  
يَدُورُ حَيْثُ دَارَ التَّابُوتِ.<sup>۲</sup>

امام با سه خصلت شناخته می شود: از هر کس دیگر به امام پیش از خود نزدیکتر است، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در اختیار دارد، وصیت هم نزد اوست، و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود آورده است: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بده» و گفت: سلاح نزد ما به منزلت تابوت است نزد بنی اسرائیل، هر جا سلاح باشد، مُلک هم همان جاست، همانند بنی اسرائیل، هر جا که تابوت می رفت، مُلک نیز با آن می گشت.

راوی به امام صادق علیه السلام می گوید:

إِنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْعَجَلِيَّةِ يَقُولُونَ إِنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ وَ  
اللَّهُ مَا رَأَهُ هُوَ وَ لَا أَبُوهُ بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَهُ أَبُوهُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ إِنَّ  
صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ مَحْفُوظٌ لَهُ فَلَا تَذْهَبَنَّ يَمِينًا وَ لَا شِمَالًا فَإِنَّ الْأَمْرَ وَ اللَّهُ وَاضِحٌ وَ اللَّهُ

۱. نساء، ۵۸.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۴۹.

لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَحْوِلُوا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ الَّذِي وَضَعَهُ  
اللَّهُ فِيهِ مَا اسْتَطَاعُوا.<sup>۱</sup>

بعضی از افراد، گمان می کنند که شمشیر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد عبدالله بن حسن  
است. فرمود: به خدا قسم نه او و نه پدرش، آن را ندیده اند، مگر آن که پدرش در نزد  
امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام آن را دیده باشد. این امر برای صاحبش محفوظ است، پس هرگز به  
چپ و راست منحرف نشوید، این امر، به خدا قسم، واضح است. به خدا قسم، اگر  
اهل آسمان و زمین جمع شوند تا این امر را که خداوند جایگاهش را تعیین کرده از  
جایگاهش تغییر دهند، نمی توانند این کار را بکنند.

#### د- به عصمت و علم و آگاهی:

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در مورد آن چه که امام باید داشته باشد، فرمودند:

أَنَّ مِمَّا اسْتُحِقَّتْ بِهِ الْإِمَامَةُ التَّطَهِيرُ وَ الطَّهَارَةُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي الْمُبِيقَةِ الَّتِي  
تُوجِبُ النَّارَ ثُمَّ الْعِلْمُ الْمُنَوَّرَ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ الْعِلْمُ  
بِكِتَابِهَا خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ دَقَائِقِ عِلْمِهِ وَ غَرَائِبِ تَأْوِيلِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ  
مَنْسُوخِهِ قُلْتُ وَ مَا الْحُجَّةُ بِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَالِمًا بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي ذَكَرْتُ.<sup>۲</sup>

طهارت و پاک بودن، لازمه مقام امامت است و طهارت به معنی پاکی از گناهان و  
معصیت های مهلکی است که آتش جهنم را واجب می سازد. همچنین از دیگر لازمه  
های امامت، علم نورانی و دقیق به همه آن چه امت به آن نیاز دارند، از جمله حلال و  
حرام امور است و نیز مقام امامت باید عالم به کتاب قرآن باشد، چه مسائل عام قرآن

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۳۲۶.

۲. «همان، ۳۲۲/۱».

چه مسائل خاص قرآن، و محکم و متشابه آن را تشخیص دهد و علوم دقیق و تأویلات  
غریب و ناسخ و منسوخ آن را بشناسد.

امام صادق علیه السلام در مورد کاربرد این علم، فرمودند:

فَهَذِهِ الْأَيُّمَةُ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يُرْبُونَ النَّاسَ بِعِلْمِهِمْ.<sup>۱</sup>

ربانیون ائمه علیهم السلام هستند نه انبیاء و آنانند که مردم را با عمل شان تربیت می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره این علم فرمودند:

لَا تَعَلَّمُوهُمْ فَهَمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.<sup>۲</sup>

به آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند.

ائمه معصومین علیهم السلام به وسیله این علم که بالاتر از علم دیگران است از علم دیگران بی نیاز هستند.

### ۶.۳. وظایف امام

امام رضا علیه السلام به کسی که به لباسهای گران قیمت حضرت، ایراد گرفته بود، فرمودند:

إِنَّمَا احْتَا جُوا إِلَى قِسْطِهِ وَإِنَّمَا يُحْتَاجُ مِنَ الْإِمَامِ إِلَى أَنْ إِذَا قَالَ صَدَقَ وَإِذَا وَعَدَ أَنْجَزَ وَ  
إِذَا حَكَمَ عَدَلَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُحَرِّمْ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً مِنْ حَلَالٍ وَ إِنَّمَا حَرَّمَ الْحَرَامَ قَلَّ أَوْ  
كَثُرَ.<sup>۳</sup>

در حقیقت چیزی که در امام مورد نیاز است، این است که راستگو باشد و هر گاه  
وعده دهد، این وعده را عملی کند و هر گاه قضاوت کند، در این قضاوت عادل و  
دادگر باشد و خدا هیچ گاه غذا و نوشیدنی حلال را تحریم نمی کند، بلکه حرام را چه  
کم و چه زیاد، حرام دانسته است.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱/۳۲۲.

۲. «همان، ۴/۲».

۳. «همان، ۱۵/۲».



حضرت یوسف علیه السلام هم که نبی بود لباسهای فاخر می پوشید، مردم به قسط و صداقت و عمل به وعده و حکومت به عدل امام نیاز دارند نه به لباسهای او.

## ۶.۴. شرایط امام

### ۶.۴.۱. علم امام و منابع علم ایشان

#### الف - علم امام

از جمله شرایطی که برای امامت لازم است علم است. اما درباره محدوده علم امام اختلاف وجود دارد. اشعری امامیه را درباره علم امام به دو گروه تقسیم کرده است. گروه اول معتقدند که امام همه چیز در عالم هستی را می داند. و گروه دوم معتقدند که امام فقط امور مربوط به دین را می داند.<sup>۱</sup> از روایاتی که عیاشی نقل نموده مشخص می شود، که اعتقاد او مانند گروه نخست است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنِّي لَأَعْلَمُ خَبَرَ السَّمَاءِ وَ خَبَرَ الْأَرْضِ وَ خَبَرَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي ثُمَّ قَالَ  
مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَعْلَمُهُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.<sup>۲</sup>

من اخبار آسمان و زمین را و اخبار آن چه بوده و آن چه واقع خواهد شد را می دانم، گویی که در کف دستم نوشته شده است.

#### ب - منابع علم امام

برای علم امام، در روایات منابع مختلفی ذکر شده است.

۱- تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

۱. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل. ص ۵.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱. ص ۳۲۲.

فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمَلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِحَظِّي  
وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ  
عَامَّهَا.<sup>۱</sup>

آیه ای بر رسول خدا ﷺ نازل نشد، مگر آن که آن را برایم خواند و املا کرد؛ پس  
آن را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر آن و ناسخ و منسوخ آن و محکم و متشابه آن  
را به من آموخت.

۲- قرآن. امام صادق علیه السلام فرمودند:

نَحْنُ وَ اللَّهُ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِي النَّارِ وَ مَا بَيْنَ  
ذَلِكَ فَبِهِتْ أَنْظِرْ إِلَيْهِ قَالَ فَقَالَ يَا حَمَادُ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ  
ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.<sup>۲</sup>

به خدا سوگند! ما اخبار آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم و هر چه در بین آنهاست را  
می دانیم. حیران و متحیر به امام می نگریستم و امام سه بار فرمود: ای حماد! همه آن  
چه گفتم در کتاب خدا وجود دارد.

۳- عمودی از نور که بین آسمان و زمین است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

فَإِذَا وَضَعَتْهُ رُفِعَ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ  
الْمَغْرِبِ، وَ كُتِبَ عَلَى عَصْدِهِ.<sup>۳</sup>

هنگامی مادرش او را می زاید، ستونی از نور برای وی میان آسمان و زمین برافراشته  
می شود، که بوسیله آن بین مشرق و مغرب را می بیند .

۱ . «عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱/ ۱۴».

۲ . «همان، ۲/ ۲۶۶».

۳ . «همان، ۱/ ۳۷۴».

در روایت دیگر فرمودند:

جُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّمِيرَ وَيَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ.<sup>۱</sup>

برای او چراغی از نور قرار داده می شود که به وسیله آن (درون انسان ها را) می شناسد و اعمال بندگان را می بیند.

۴- توسط روح. امام صادق عليه السلام فرمودند:

خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَفْتَقَهُمْ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكَوَتِ. روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و

میکائیل است و همراه انمه عليه السلام می باشد و به آنها تعلیم می دهد و از عالم ملکوت است.

۵- جعفر<sup>۳</sup>. امام صادق عليه السلام فرمودند:

هُوَ الْجَفْرُ وَ فِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ هُوَ عِنْدَنَا.<sup>۴</sup>

علم جفر که در آن علم اولین و آخرین وجود دارد، نزد ما است.

۶- کتب آسمانی انبیاء گذشته. امام صادق عليه السلام در ذیل این آیه فرمودند:

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾ وَ اللَّهُ عِنْدِي وَرِثَتُهُمَا مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است در کتب

ابراهیم و موسی)، به خداوند سوگند که این صحف نزد من است و از رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیده است.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱، ص ۳۷۴.

۲. «همان، ۳۱۷/۲».

۳. پوست بزغاله که بر روی آن می نوشتند.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲، ص ۲۸.

۵. اعلی، ۱۸-۱۹.

۶. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱، ص ۱۴.

## ۶.۴.۲. عصمت

از جمله شرایطی که برای امامت لازم است عصمت و مصون بودن از هر گونه خطا و اشتباه است؛ چراکه به همان دلیلی که پیامبر باید از خطا و گناه مصون باشد جانشین او هم که ادامه دهنده راه پیامبر است هم باید از خطا و اشتباه، مصون باشد تا هدفی که انبیاء داشتند، محقق شود. عصمت در امام به همان معنایی است، که در نبوت گفتیم؛ مگر این که چون به امام وحی نمی شود، عصمت در دریافت وحی در مورد امام وجود ندارد. عیاشی با اعتقاد به عصمت امام، در این زمینه هم، روایاتی را ذکر کرده که برخی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- خداوند در جواب حضرت ابراهیم علیه السلام که سؤال کرد امامت به فرزندان من هم می رسد؟ فرمود:

امامت به ظالم نمی رسد و بعضی از فرزندان تو ظالم خواهند بود. يَا رَبِّ وَ يَكُونُ مِنْ

ذُرِّيَّتِي ظَالِمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ.<sup>۱</sup>

درباره دلالت این روایت بر عصمت کلامی از علامه طباطبایی رحمته الله در بحث نبوت آوردیم.

۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

أَنَّ مِمَّا اسْتُحِقَّتْ بِهِ الْإِمَامَةُ التَّطَهِيرُ وَ الطَّهَارَةُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي الْمَوْبِقَةِ الَّتِي

تُوجِبُ النَّارَ.<sup>۲</sup>

طهارت و پاک بودن، لازمه مقام امامت است و طهارت به معنی پاکی از گناهان و

معصیت های مهلکی است که آتش جهنم را واجب می سازد.

## ۶.۴.۳. مفترض الطاعة بودن

امامان حجت خدا بر خلق هستند که از هر گونه خطا و اشتباهی مصون هستند. از این رو معرفت و طاعت آنها

بر همه فرض و واجب است. عیاشی روایاتی در این زمینه نقل کرده که بیانگر این اعتقاد است. امام باقر علیه السلام فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱، ص ۵۸.

۲. «همان، ۱۳۲/۲».

مُلْكًا عَظِيمًا أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أَيْمَةً مَنِ اطَّاعَهُمْ اطَّاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ فَهَذَا  
مُلْكٌ عَظِيمٌ وَ آتَيْنَاهُمْ<sup>۱</sup>.

منظور از ملک عظیم درقرآن، امامت است که آن را در میان آنها قرار داد؛ هر کس از  
آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنها هر کس از آنها نافرمانی  
کند، از خدا نافرمانی کرده است و این یعنی ملک عظیم.

در میان واجبات واجب به اهمیت ودرجه ولایت و امامت نمی رسد. زراره از امام صادق علیه السلام از مهم ترین واجبات  
پرسید حضرت فرمودند:

أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ قَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهَا  
ولایت، برترین آنها است؛ زیرا ولایت، کلید آنها است و والی راهنما و راه بلد آنها  
است.<sup>۲</sup>

به طوری که اگر کسی در تمام عمرش شبها به عبادت و روزها به روزه مشغول باشد و تمام مالش را صدقه دهد  
و هر سال به حج برود ولی ولایت ولی الهی را نشناسد که با او موالات داشته باشد و اعمالش را با راهنمایی او انجام  
دهد مستحق هیچ ثوابی نیست. و از اهل ایمان شمرده نمی شود. امام باقر علیه السلام فرمودند:

أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ  
يَعْرِفْ وَ لَا يَهْتَدِ إِلَى اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَةِ مَنْهُ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ  
حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ.<sup>۳</sup>

اگر شخصی شب را شب زنده داری کند و روز را روزه بگیرد و تمامی اموالش را صدقه  
دهد و در تمامی عمرش به حج رود در حالی که ولی الله را نشناسد تا او را یاری کند

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۴۸.

۲. «همان، ۱/۱۹۱».

۳. «همان، ۱، ۲۵۹».

و تمامی اعمالش با ولایت او انجام شود، نزد خداوند عز و جل، حق پاداش و ثوابی ندارد.

در بحث نبوت، باب تفویض، متن کامل روایت را با بیان مرحوم علامه مجلسی رحمته الله، در این زمینه ذکر کردیم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ... ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ... وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خداوند پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم را بر محبت خود تربیت کرد، سپس امر را به او سپرد و همانا، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم، امر را به علی عليه السلام سپرد.

## ۶.۵. تعداد ائمه عليهم السلام

همان طور که در بحث امامت اشاره شد، امام بواسطه ی نص، از سوی پیامبر و یا امام قبلی از طرف خداوند انتخاب می شود؛ در بعضی از این روایات به تعداد و نام آنها اشاره شده است. عیاشی هم روایتی را ذکر کرده که به تعداد و نام بعضی از ائمه عليهم السلام اشاره شده است. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم درباره امامان به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند:

فَقَالَ ابْنِي هَذَا وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ - ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ - ثُمَّ ابْنٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ سَيُولَدُ فِي حَيَاتِكَ فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ تَكْمَلُهُ ابْنِي عَشْرَ إِمَامٍ.<sup>۲</sup>

این فرزندم و دستش را بر سر حسن عليه السلام قرار داد، سپس این فرزندم و دستش را بر سر حسین عليه السلام قرار داد، سپس پسر او که به او علی گفته می شود و در ایام حیات تو متولد خواهد شد. سلام مرا به او برسان. سپس دوازده نفر کامل می شوند.

راوی از امام صادق عليه السلام درباره کسانی که خداوند اطاعت آنها را واجب کرده، سؤال کرد حضرت فرمودند:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر ج ۱. ص ۲۵۹.

۲. «همان، ۱/۱۵».

أُولَئِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ

جَعْفَرُ أَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي عَرَّفَكُمْ أَيْمَتَكُمْ وَ قَادَتَكُمْ حِينَ جَحَدَهُمُ النَّاسُ.<sup>۱</sup>

آنها، علی بن ابی طالب، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر، یعنی خودم هستم. پس خدای را سپاس کنید که امامان و راهبران شما را برایتان معرفی کرد، در حالی که مردم آنها را نمی شناخته و انکار می کردند.

## ۶.۶. حضرت مهدی علیه السلام

یکی از مباحث مهم در امامت، اعتقاد به امام زمان علیه السلام و مهدی امت است؛ که مورد اتفاق همه مسلمین صدر اسلام بوده است.<sup>۲</sup> عیاشی تعداد قابل توجهی از روایات خود را به مسائلی مثل نام حضرت، وقایع قبل و بعد ظهور و علائم آن، مدت عمر و تعداد یاران حضرت اختصاص داده است.

نام حضرت: اوهم نام پیامبر است.<sup>۳</sup> مهدی امت محمد است.<sup>۴</sup> در کتاب خدامضطر نامیده شده است.<sup>۵</sup> به او بعنوان بقیه الله سلام کنید.<sup>۶</sup> از فرزندان امام حسین است.<sup>۷</sup> به خون خواهی او قیام می کند.<sup>۸</sup> برای او غیبتی است.<sup>۹</sup> از نشانه های ظهور حضرت طلوع خورشید از مغرب، و خروج دابه و سفیانی است.<sup>۱۰</sup> ولی تعیین وقت برای ظهور نکرده

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۲۵۲.

۲. سبحانی، جعفر. الالهیات. ج. ۴. ص. ۱۳۲.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۶۵.

۴. «همان، ۲۴۵/۱».

۵. «همان، ۵۷/۲».

۶. «همان، ۲۷۶/۱».

۷. «همان، ۲۹۱/۲».

۸. «همان، ۲۹۰/۲».

۹. «همان، ۵۶/۲».

۱۰. «همان، ۳۸۴/۱».

اند.<sup>۱</sup> اول کسی که با او بیعت می کند جبرئیل است.<sup>۲</sup> پنج هزار ملک او را یاری می کنند.<sup>۳</sup> کفار و مشرکین هنگام ظهور از خروجش کراهت دارند.<sup>۴</sup> با ظهورش زمین از قسط و عدل پر می شود.<sup>۵</sup> اسلام را بر یهودی و مسیحی و زندیق و مرتد و کافر در شرق و غرب عالم عرضه می کند اگر با رضایت پذیرفتند نماز و روزه و واجبات را به آنها امر می کند و اگر نپذیرفتند گردن آنها را می زند به گونه ای که فقط موحدین باقی می مانند.<sup>۶</sup> جزیه قبول نمی کند.<sup>۷</sup> وقتی سخن می گوید قرآن او را تصدیق می کند.<sup>۸</sup> جایی از زمین باقی نمی ماند مگر این که شهادتین در آنجا گفته می شود.<sup>۹</sup> شرکی باقی نمی ماند.<sup>۱۰</sup> هر کس گنجی دارد آن را در اختیار حضرت قرار می دهد تا بر علیه دشمنان استفاده کند.<sup>۱۱</sup> تعداد یارانش سیصد و سیزده نفر است.<sup>۱۲</sup> پنجاه نفر آنها زن هستند.<sup>۱۳</sup> هنگام قیامت برخی از مؤمنین برای یاریش زنده می شوند.<sup>۱۴</sup> گردن ابلیس را می زند.<sup>۱۵</sup> مدت عمرشان بعد از قیام نوزده سال است.<sup>۱۶</sup> امام حسین علیه السلام او را به خاک می سپارد. و خود تا آن گاه که ابروانشان روی چشمانشان را بپوشاند بر مردم حکومت خواهند کرد.<sup>۱۷</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۲۶.

۲. «همان، ۲/۲۵۴».

۳. «همان، ۱/۱۹۷».

۴. «همان، ۲/۸۷».

۵. «همان، ۲/۲۹۰».

۶. «همان، ۱/۱۸۳».

۷. «همان، ۲/۶۰».

۸. «همان، ۱/۱۳».

۹. «همان، ۱/۱۸۳».

۱۰. «همان، ۲/۵۶».

۱۱. «همان، ۲/۸۷».

۱۲. «همان، ۲/۱۵۷».

۱۳. «همان، ۱/۶۵».

۱۴. «همان، ۲/۲۵۹».

۱۵. «همان، ۲/۲۴۲».



---

١ . عياشي، محمد بن مسعود. كتاب التفسير. ج ٢، ص ٣٢٦.

٢ . «همان، ٢/٢٨١».

## **فصل هفتم: فرجام شناسی (معاد) از دیدگاه عیاشی**



## ۷.۱. اهمیت اعتقاد به معاد

بعد از بیان مباحث مربوط به خداشناسی و راهنما شناسی از دیدگاه عیاشی، اکنون نوبت به مبحث فرجام شناسی یا همان معاد است. اعتقاد به معاد وزنده شدن انسانها پس از مرگ یکی از ارکان اصلی هر شریعت الهی از جمله اسلام است. لذا اسلام هم از دعوت به آن و حیات پس از مرگ و حساب و کتاب خالی نیست. چراکه مرگ برای انسان، نابودی و پایان کار او محسوب نمی شود بلکه مرگ پلی است برای انتقال انسان، از مرحله ای به مرحله ای کامل تر، زیرا انسان برای بقا خلق شده نه برای نابودی و فنا.

معاد مصدر میمی به معنای زمان یا مکان بازگشتن است.<sup>۱</sup> و در اصطلاح بازگشت روح به بدن که پایه تمام اتفاقات دیگر می شود.<sup>۲</sup> و بعد از این بازگشت است که حشر و حساب و کتاب و میزان و غیره اتفاق می افتد. و اعتقاد به این مساله می تواند محور تربیت دینی مردم قرار بگیرد. عیاشی هم همگام با سایر متکلمان به این مبحث مهم پرداخته و روایاتی را در این باره نقل نموده است که به بررسی آنها می پردازیم.

## ۷.۲. اثبات معاد

اگرچه عیاشی صراحتاً بحث اعتقاد به معاد را مطرح نکرده است ولی از آنجایی که روایاتی درباره مسائل مربوط به آن مثل حشر و حساب و کتاب بهشت و جهنم را نقل کرده باور او به وجود معاد روشن می شود.

---

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ قرآن. ج. ۱. ص. ۵۹۴.

۲. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص. ۳۳۹.

## ۷.۳. از خلقت تا قیامت

### ۷.۳.۱. اجل

هر موجودی که پا به عرصه حیات می گذارد برای مدت معینی در این عالم زندگی می کند قرآن از این مدت به اجل تعبیر کرده است. و آن را به دو قسمت تقسیم نموده است. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾<sup>۱</sup> او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست. با این همه، شما تردید می کنید. اول: اجل غیر مسمی، که همان عمر طبیعی است و به خاطر عواملی مثل صله رحم، دادن صدقه، و... قابل افزایش<sup>۲</sup> و با عدم آنها قابل کاهش است و غیر خداوند هم از آن اطلاع دارد. دوم: اجل مسمی یا اجل محتوم که برخلاف اولی نه قابل افزایش و کاهش است و نه غیر از خدا کسی از آن خبر دارد.<sup>۳</sup>

عیاشی پنج روایت در این باره ذکر کرده که بعنوان نمونه یکی از آنها را ذکر می کنیم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

الْأَجَلُ الَّذِي غَيْرُ مُسَمًّى مَوْقُوفٌ يُقَدَّمُ مِنْهُ مَا شَاءَ وَ يُؤَخَّرُ مِنْهُ مَا شَاءَ وَ أَمَّا الْأَجَلُ

الْمُسَمًّى فَهُوَ الَّذِي يُنَزَّلُ مِمَّا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَىٰ مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ<sup>۴</sup>

اجل غیر مسمی، موقوف (معلق) است، هر چه می خواهد از آن مقدم می دارد و هر

چه می خواهد از آن به تاخیر می اندازد. اما اجل مسمی (تعیین شده) عبارت است از

نزول آن چه می خواهد از شب قدر امسال تا شب قدر سال آینده، اتفاق بیفتد.

### ۷.۳.۲. احتضار

این کلمه از حضور است، منظور از آن لحظه ای است که انسان در حال جان دادن است و روح از بدن جدا می شود چون مرگ یا ملائکه یا پیامبر و امامان یا نزدیکان میت بر بالین او حاضر می شوند به آن احتضار گفته اند. برای

۱. انعام، ۲.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱. ص ۳۵۴.

۳. «همان، ۲/۲۲۰».

۴. «همان، ۱/۳۵۴».

انسان، در حالت احتضار پیامبر وائمه عليهم السلام و مال و فرزندان و اعمالش مجسم می شوند اگر مؤمن باشد با بشارت آنها به راحتی جان می دهد و اگر مؤمن نباشد به سختی جان خواهد داد. امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند:

وقتی انسان در آخرین روز از ایام زندگیش و اولین روز از آخرتش قرار گرفت مال و فرزندان و عملش برای او ممثل می شوند از مالش سؤال می کند که من در جمع کردن تو خیلی حریص بودم اکنون برای من چه کار می کنی؟ مال جواب می دهد کفنت را از من بگیر به فرزندانم می گوید: من شما را دوست داشتم و از شما حمایت کردم اکنون چه می کنید؟ می گویند تورا تا خانه قبر می رسانیم. از عملش سؤال می کند. عملش می گوید من تا آخر با تو هستم. اگر میت از دوستان خدا باشد او را به بهشت بشارت می دهند و اگر از دشمنان خدا باشد او را به جحیم مژده می دهند.<sup>۱</sup>

شخصی به نام عقبه می گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمودند:

يَرَاهُمَا وَاللَّهِ قُلْتُ يَا أَبَتِ أَمِّي مَنْ هُمَا فَقَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ عَلِيٌّ يَا  
عُقْبَةُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ أَبَدًا حَتَّى تَرَاهُمَا.<sup>۲</sup>

به خداوند سوگند آن دو را می بیند. گفتم پدر و مادرم به فدایت آن دو کیستند؟ فرمود: آن

دو نفر، رسول خدا صلى الله عليه وسلم و علی عليه السلام هستند. ای عقبه هیچ مؤمنی از دنیا نمی رود،

مگر آن که آن دو را می بیند.

امام باقر عليه السلام فرمودند:

در لحظه احتضار رسول خدا صلى الله عليه وسلم و امیرالمؤمنین عليه السلام کنار میت می نشینند و خود را

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۲۲۷.

۲. «همان».

به او معرفی می کنند و او را به آنچه در پیش رو دارد مژده می دهند.<sup>۱</sup> در روایت دیگر آمده که ملک الموت به او مژده می دهد.<sup>۲</sup>

### ۷.۳.۳. مرگ

پایان زندگی دنیوی انسان مرگ است، که برای همه موجودات عالم وجود دارد و یک قانون عمومی و حتمی است. در قرآن در آیات متعدد به آن تصریح شده است ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>۳</sup>. هر کسی مرگ را می چشد. ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾<sup>۴</sup> پیش از تو (نیز) برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم. این شامل بزرگ و کودک، مردوزن، پیامبر و غیر پیامبر هم می شود. وقتی زمان مرگ انسانی فرا برسد دو ملکی که مامور حفاظت او هستند او را با امر خدا تنها می گذارند.<sup>۵</sup> توبه تا قبل از این مرحله قبول می شود.<sup>۶</sup> هر کس اجل حتمی او فرارسیده باشد مرگش جلو و عقب نمی افتد و شب قدر برای ملک الموت نوشته می شود.<sup>۷</sup> مرگ برای انسان مؤمن خیر است چون به آنچه نزد خدا برای او آماده شده می رسد.<sup>۸</sup>

### ۷.۳.۴. برزخ و سؤال در قبر

اولین منزل انسان پس از مرگ و مفارقت از دنیا برزخ نام دارد. کلمه برزخ در لغت به معنای فاصله بین دو چیز است.<sup>۹</sup> به فاصله بین دنیا و آخرت برزخ می گویند. منظور از برزخ در روایات، همان قبر و سؤال و جواب و عذاب

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. «همان».

۳. آل عمران، ۱۸۵.

۴. انبیاء، ۳۴.

۵. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۲۰۵.

۶. «همان، ۳۶۱/۱».

۷. «همان، ۱۲۳/۲».

۸. «همان، ۲۱۲/۱».

۹. ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة. ج ۱، ص ۳۳۳.

و عقاب در آن است<sup>۱</sup>. اشعری در این مسأله، مسلمانان را به سه گروه تقسیم کرده است. معتزله و خوارج منکر آن هستند، اکثر مسلمانان قبول دارند، و عده‌ای هم ارواح را در قبر متنعم یا معذب می‌دانند بدون بدن<sup>۲</sup>. شیخ مفید معتقد است که ارواح با بدن‌های مثالی در قبر همراه می‌شوند.<sup>۳</sup> در تفسیر عیاشی کلمه برزخ به کارنرفته است، ولی از آنجایی که ایشان روایاتی را در مورد سؤال و جواب در قبر و ثواب و عقاب در آن ذکر کرده است، مشخص می‌شود که ایشان هم معتقد به عالم برزخ است. که به عنوان نمونه روایتی را نقل می‌کنیم. راوی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره عذاب قبر پرسیدم. حضرت فرمودند:

إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام حَدَّثَنَا أَنَّ رَجُلًا أَتَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَقَالَ حَدَّثَنِي فَسَكَتَ عَنْهُ ثُمَّ عَادَ فَسَكَتَ فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَ هُوَ يَقُولُ وَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ﴾ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ إِنَّا لَوْ وَجَدْنَا أَمِينًا لَحَدَّثْنَاهُ وَ لَكِنْ أَعَدَّ لِمُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِذَا أَتَيْكَ فِي الْقَبْرِ فَسَأَلَكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَإِنْ شَكَّكَتْ أَوْ التَّوَيْتَ ضَرْبًا عَلَى رَأْسِكَ بِمِطْرَقَةٍ مَعَهُمَا تَصِيرُ مِنْهُ رَمَادًا قَالَ فَقُلْتُ ثُمَّ مَهْ قَالَ تَعُودُ ثُمَّ تُعَذَّبُ قُلْتُ وَ مَا مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ قَالَ هُمَا قَعِيدَا الْقَبْرِ قُلْتُ أَمْ لَكَانِ يُعَذَّبَانِ النَّاسَ فِي قُبُورِهِمْ فَقَالَ نَعَمْ.<sup>۴</sup>

امام باقر علیه السلام برای ما نقل کرد که مردی نزد سلمان فارسی آمد و عرض کرد: برای من حدیثی بگو، ولی سلمان با او سخن نگفت و در حالی که خاموش بود بازگشت. آن مرد نیز در حالی که آیه (کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. ج. ۳. ص. ۲۴۲.

۲. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ص. ۴۳۰.

۳. مفید، محمد بن نعمان. اوائل المقالات. ص. ۴۹.

۴. بقره، ۱۵۹.

۵. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص. ۷۱.



بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند) را تلاوت می کرد، روی برگرداند که برود. سلمان به او گفت: به سوی من رو کن چرا که ما اگر انسان امینی را بیاییم، احادیث را برای او بازگو می کنیم؛ اما خود را برای منکر و نکیر آماده کن زمانی که در قبر به سراغت می آیند و از رسول خدا ﷺ از تو سؤال می کنند. اگر شک کنی یا انکار کنی چنان با گرز به سرت می کوبند که خاکستر شوی سپس بر می گردی و باز عذاب می شوی. راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم منکر و نکیر چیست؟ حضرت فرمود: منکر و نکیر ملازم قبر هستند. سؤال کردم آیا ملائکه مردم را در قبر عذاب می کنند؟ فرمود: بله.

از امام صادق علیه السلام نقل شده اگر کسی نتواند از عهده سؤالات در قبر برآید، منادی ندا می کند:

أَفْرُشُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ مِنَ النَّارِ وَالْأَبْسُوهُ مِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَاباً إِلَى النَّارِ حَتَّى يَأْتِينَا وَ  
 مَا عِنْدَنَا شَرٌّ لَهُ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ ثَلَاثَ ضَرْبَاتٍ لَيْسَ مِنْهَا ضَرْبَةٌ إِلَّا يَتَطَايَرُ قَبْرُهُ نَاراً.<sup>۱</sup>

بساط دوزخ را در قبر او بگسترانید و لباسی از آتش بر او بپوشانید و از قبرش به سوی دوزخ، دری بگشایید، تا آن روز که نزد ما بیاید و آن چه در آن روز برای او تدارک دیده ایم، بسی بدتر از این است که در آن به سر می برد. سپس آن دو فرشته با گریزی سببر، سه ضربه بر او وارد می آورند و با هر ضربه ای، قبر او آکنده از آتش می شود.

### ۷.۳.۵. برپایی قیامت و مواقع آن

در قیامت مواقع یا جایگاههای متعددی وجود دارد که مسائل مربوط به خود را دارد، و در قرآن به احوال آنها اشاره شده است. و این طور نیست که بلافاصله بعد از حشر، انسانها یا راهی بهشت و یا راهی جهنم شوند. و این تعدد

۱. «همان، ۲/۲۲۶».

وفراوانی موافق، موجب شده که آیات قرآن در ظاهر با همدیگر سازگاری نداشته باشند. شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد وگفت:

من در قرآن شک کرده ام چون بعضی از آیات، آیات دیگر را تکذیب و نقض می کند. در جایی قرآن می فرماید: در قیامت هیچ کس بدون اذن خداوند، سخن نمی گوید. در جایی می فرماید: می گویند ما مشرک نبودیم، و همدیگر را تکفیر و لعن می کنند، و با همدیگر مخاصمه دارند، بر دهانشان مهر می زنیم و دستها و پاهایشان سخن می گویند. یک بار می فرماید سخن می گویند، یک بار می گوید سخن نمی گویند، یک بار می گوید پوست و دست و پاهایشان، سخن می گویند یک بار می گوید بدون اجازه سخن نمی گویند. حضرت فرمودند: دلیلش این است که این اتفاقات در یک موطن و جا یگانه نیست بلکه در جایگاههای متفاوتی است، در روزی که پنجاه هزار سال طول می کشد. در یک جا همدیگر را می شناسند و با هم سخن می گویند اگر اهل طاعت باشند برای هم استغفار می کنند و اگر اهل معصیت باشند، همدیگر را لعن می نمایند. در یک جا از همدیگر فرار می کنند در یک جا چنان صدا به گریه بلند می کنند؛ که اگر صدای آنها به اهل دنیا برسد کوهها از هم متلاشی می شوند و مردم زندگی را رها می نمایند. در یک جا به حرف زدن واداشته می شوند؛ پس انکار شرک می کنند، لذا مهر بر دهانشان زده می شود و دست و پاهایشان به سخن در می آیند و به گناهایی که مجرم، با آنها انجام داده اعتراف می کنند. در یک جا به سخن گفتن مأمور می شوند و هیچ کس بدون اجازه سخن نمی گوید. در یک جا هم با همدیگر مخاصمه دارند و همه اینها قبل از حساب است ولی همین که محاسبه آنها آغاز شود هرکس به خود مشغول خواهد شد.<sup>۱</sup>

---

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

## ۷.۳.۶. معاد جسمانی

یکی از مسائل مهم در مورد معاد که سخت مورد انکار منکرین معاد، قرار دارد جسمانی بودن معاد است. شاید اگر، معاد روحانی را پیامبر مطرح می کردند این قدر مورد انکار واقع نمی شدند. اشکال منکرین معاد، در قرآن، زنده شدن انسان، پس از مردن و خاک و استخوان شدن و پوسیده شدن این استخوانهاست.<sup>۱</sup> لذا به پیامبر که مدعی چنین معادی بود نسبت جنون می دادند. از پاسخ هایی که قرآن به منکرین معاد جسمانی داده مشخص می شود که معاد، جسمانی است. آیا انسان فکر می کند که استخوانهای او را جمع نمی کنیم؟ ما قدرت داریم که خطوط سر انگشتان او را هم جمع کنیم.<sup>۲</sup> همان که بار اول او را خلق کرد قادر است او را دوباره زنده نماید.<sup>۳</sup> از روایاتی که عیاشی در کتابش نقل کرده اعتقاد او به جسمانی بودن معاد مشخص می شود و ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱- امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَصَيَّرَ اللَّهُ أَبْدَانَ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَعَ أَزْوَاجِهِمْ فِي الْجَنَّةِ وَصَيَّرَ أَبْدَانَ أَهْلِ النَّارِ مَعَ أَزْوَاجِهِمْ فِي النَّارِ.<sup>۴</sup>

وقتی روز قیامت برپا شود و خدا جسم و روح مؤمنان را در بهشت و جسم و روح کافران را به جهنم ببرد.

۲- امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱. واقعه ۴۷، ویس، ۷۸.

۲. سبا، ۷ و ۸.

۳. قیامت، ۳ و ۴.

۴. یس، ۷۹.

۵. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۲۳۸.

جَاءَ أَبِي بَنُ خَلْفٍ فَأَخَذَ عَظْمًا بَالِيًا مِنْ حَائِطٍ فَفَتَّهُ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا  
 أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ  
 مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

ابی بن خلف (یکی از مشرکین مکه) خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و استخوان پوسیده ای  
 را از دیوار برداشت و آن را خرد و پودر کرد و گفت: وقتی که استخوان پوسیده ای شدیم  
 آیا ما مبعوث می شویم؟ پس خداوند این آیه را نازل فرمود (چه کسی این استخوان ها  
 را که چنین پوسیده است زنگی می بخشد؟ بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید  
 آورد و اوست که به هر گونه آفرینشی تواناست).

۳- امام باقر از قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

يُبْعَثُ نَاسٌ مِنْ قُبُورِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأَجَّجُ أَفْوَاهُهُمْ نَارًا.<sup>۲</sup>

در روز قیامت، مردمانی از قبرهایشان برمی خیزند که از دهانشان آتش، زبانه می  
 کشد.

در این روایت از مبعوث شدن از قبر، که جایگاه بدن است مشخص می شود که معاد جسمانی است. چون وقتی  
 انسان از دنیا می رود. روح از بدن او جدا می شود. اگر معاد جسمانی نباشد نیازی به قبر و بدن نیست. و نیز از این  
 که در دهان چنین کسانی آتش زبانه می کشد؛ مشخص می شود که بابدن از قبور برانگیخته می شوند. و سخن گفتن  
 اعضا و جوارح انسان در قیامت بر علیه انسان هم دلالت بر جسمانی بودن معاد دارند.<sup>۳</sup>

۴- عیاشی روایاتی را نقل کرده که ذیل آیاتی است که خداوند برای اثبات معاد، در دنیا کسانی را دوباره بعد از  
 مرگشان زنده کرده است. و این زنده شدن با بدن و ترکیب آن با روح بوده است. مثل زنده کردن عزیر پیامبر و چهار

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۲۹۶.

۲. «همان، ۱/۱۲۵».

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱، ص ۳۵۸.

پرنده حضرت ابراهیم<sup>۱</sup> وزنده کردن کسانی که از ترس از شهرشان خارج شدند و خداوند آنها را میراند و سپس زنده کرد به گونه ای که در خانه ها ساکن شدند و غذا می خوردند و ازدواج کردند.<sup>۲</sup>

### ۷.۳.۷. بهشت و جهنم

یکی از مسائلی که درباره بهشت و جهنم مورد اختلاف واقع شده است، این است که بهشت و جهنمی که به آن اعتقاد داریم الآن وجود دارند یا بعد از برپایی قیامت، خلق می شوند؟

شیخ صدوق رحمته الله می گوید:

اعتقاد ما درباره بهشت و جهنم این است که آنها آفریده شده اند و پیامبر هنگام معراج

وارد بهشت شد و جهنم را مشاهده نمود.<sup>۳</sup>

عیاشی هم مانند دیگر از علمای امامیه چنین اعتقادی دارد. ایشان روایاتی را ذکر کرده که بعضی صراحتاً به این مسأله پرداخته و بعضی هم اشاره به آن دارد، و آن را تایید می کند.

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا لَمْ يَمُرَّ بِأَحَدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا اسْتَبَشَرَ بِهِ،  
إِلَّا مَالِكُ خَازِنُ جَهَنَّمَ، فَقَالَ لِجِبْرِئِيلَ: يَا جِبْرِئِيلُ، مَا مَرَرْتُ بِمَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا  
اسْتَبَشَرَ بِي إِلَّا هَذَا الْمَلَكُ، فَمَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مَالِكُ خَازِنُ جَهَنَّمَ، وَهَكَذَا جَعَلَهُ اللَّهُ  
قَالَ: فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا جِبْرِئِيلُ، سَلُهُ أَنْ يُرِيئِيهَا فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: يَا مَالِكُ، هَذَا مُحَمَّدٌ  
رَسُولُ اللَّهِ، وَقَدْ شَكَا إِلَيَّ وَقَالَ: مَا مَرَرْتُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا اسْتَبَشَرَ بِي وَسَلَّمَ

۱. «همان، ۱۴۱/۱-۱۴۲».

۲. «همان، ۱۳۱/۱».

۳. صدوق، ابن بابویه. الاعتقادات. ص ۷۹.

عَلَيَّ إِلَّا هَذَا. فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَكَذَا جَعَلَهُ، وَقَدْ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ أَنْ تُرِيَهُ جَهَنَّمَ.

قَالَ: فَكَشَفَ لَهُ عَنْ طَبَقٍ مِنْ أَطْبَاقِهَا، فَمَا رُؤِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضَاحِكًا حَتَّى قُبِضَ.<sup>۱</sup>

وقتی پیامبر ﷺ به آسمان دنیا عروج کرد، به هر ملکی که رسید با دیدن او شادمان می شد و با روی گشاده از حضرت استقبال می کرد به جز، مالک، نگهبان جهنم؛

سپس پیامبر ﷺ به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! به هر ملکی گذر کردم با دیدن من شادمان شد، به جز این ملک، این ملک کیست؟ گفت: این مالک، خازن و نگهبان

جهنم است، و خدا او را این گونه آفریده است. پیامبر ﷺ فرمود: از او بخواه تا آتش

جهنم را به من نشان دهد، جبرئیل گفت: ای مالک، این محمد، پیامبر خداست، به

من شکایت کرده و گفته است: به هر ملکی رسیدم از دیدن من شادمان شد و به من

سلام داده به جز این ملک. من به او گفتم: خداوند او را این گونه آفریده است، و از

من خواست که از تو بخواهم جهنم را به او نشان دهی. مالک، یک طبقه از طبقات

آتش جهنم را به او نشان داد و پیامبر تا آن لحظه که جان به جان آفرین تسلیم کرد

هرگز خندان دیده نشد.

در این روایت که درباره معراج پیامبر اکرم ﷺ است به حضرت آتش جهنم نشان داده شده که بیانگر وجود جهنم است.

۲- امام صادق عليه السلام فرمودند:

خداوند هنگام آفرینش انسان کسانی را که دوست داشت از طینتی که از بهشت بود

آفرید و کسانی را که دشمن داشت از طینی که از آتش بود آفرید.<sup>۲</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲. ص ۲۷۷-۲۷۸.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۱۲۶.

در این روایت هم به وجود بهشت و جهنم در هنگام آفرینش انسان اذعان شده چراکه بعضی از طینت بهشت آفریده شدند و بعضی از طینت آتش.

۳- عیاشی روایاتی را نقل کرده، که پیراهن حضرت ابراهیم<sup>۱</sup>، و سنگ حجرالاسود<sup>۲</sup> و میوه هایی که در محراب حضرت مریم حاضر بود از بهشت بوده است.<sup>۳</sup> این روایات دلالت بر وجود بهشت و جهنم قبل از قیامت دارند. قطعاً چنین بهشتی، بهشت برزخی نیست چون بهشت برزخی مثالی است و جنبه مادی ندارد. در حالی که آن چه که از بهشت آمده با این بدن مادی مناسبت دارد.

### ۷.۳.۸. جاودانگی در بهشت و جهنم

متکلمین در باره این که چه کسانی در آتش جاودانه می مانند اختلاف دارند. همه مسلمانان و امامیه آن را مختص کفار می دانند و معتزله و خوارج مرتکب گناهان کبیره که بدون توبه از دنیا رفته باشند را هم مخلد در آتش می دانند.<sup>۴</sup> روایاتی را عیاشی در کتابش ذکر کرده که ضمن پذیرش مساله خلود جهنمیان در آتش، بعضی از مصادیق آنها را هم ذکر نموده است.

۱- منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام درباره این آیه که خداوند می فرماید «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا»<sup>۵</sup> و ما اهل آتش را از جهنم خارج نمی کنیم. سؤال کرد، حضرت فرمودند:

أَعْدَاءُ عَلِيِّ عليه السلام هُمُ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَ ذَهْرَ الدَّاهِرِينَ.<sup>۶</sup>

دشمنان علی عليه السلام هستند که در آتش دوزخ جاودانند.

۲- در روایت دیگر از حضرت درباره همین آیه سؤال شد فرمودند:

۱. «همان، ۱۹۴/۲».

۲. «همان، ۶۰/۱».

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۱۷۲.

۴. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ص ۴۷۴.

۵. مائده، ۳۷.

۶. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۷۳.

هُمَ وَاللَّهِ يَا جَابِرُ أَيْمَّةَ الظُّلْمِ وَأَشْيَاعُهُمْ.<sup>۱</sup>

ای جابر، به خدا قسم، آنان پیشوایان ظلم و جور و پیروان ایشان هستند.

۳- امام صادق علیه السلام فرمودند:

فَأَعْدَاءُ عَلِيٍّ هُمُ الْخَالِدُونَ فِي النَّارِ.... فَأَعْدَاءُ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْخَالِدُونَ فِي

النَّارِ.<sup>۲</sup>

پس دشمنان علی علیه السلام کسانی هستند که در آتش جاودانه هستند.....وایمان آورندگان

علی علیه السلام کسانی هستند که در بهشت جاودانه خواهند بود.

در این روایت دشمنی در مقابل ایمان ذکر شده، گویا منظور از دشمنی با حضرت، کفر و عدم باور به امامت

حضرت است لذا با عقیده مسلمانان به مخلد بودن کافر در آتش مناسبت دارد. از امام صادق علیه السلام سؤال شد علت

جاودانی بودن در بهشت و جهنم چیست؟

فرمودند:

اهل آتش در آتش جاودان می شوند چون نیت آنها این بود که مادامی که در دنیا هستند خداوند را نافرمانی کنند

و اهل بهشت در بهشت جاودان می شوند چون نیت آنها این بود که مادامی که در دنیا هستند از خدا اطاعت

کنند.<sup>۳</sup>

### ۷.۳.۹. نقش ایمان و کفر در سعادت و شقاوت ابدی

ایمان در لغت دو معنادر دارد. اول امانت، ضدخیانت که معنایش آرامش قلب است و دیگری تصدیق کردن که البته

این دو معنا به هم نزدیک هستند.<sup>۴</sup> منظور ما از ایمان در این جا مقابل اسلام است لذا اسلام غیر از ایمان است، هر

۱. «همان، ۷۲/۱».

۲. «همان، ۱۳۸/۱».

۳. «همان، ۳۱۶/۲».

۴. ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة. ج. ۱. ص ۱۳۳.



مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. این مطلب مورد اتفاق همه مسلمین، به غیر از زیدیه است.<sup>۱</sup> اما در تعریف ایمان اختلاف وجود دارد. بسیاری از معتزله و خوارج ایمان را همان عمل می دانند.<sup>۲</sup> (با این تفاوت که معتزله فاقد عمل و مرتکب کبیره را کافر نمی دانند و به منزل بین المنزلتین اعتقاد دارند.) و مرجئه آن را صرف معرفت بدون عمل<sup>۳</sup> و اهل حدیث آن را معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح می دانند.<sup>۴</sup> در امامیه هم این اختلاف وجود دارد. خواجه نصیرالدین طوسی آن را تصدیق قلبی و اقرار زبانی می داند.<sup>۵</sup> شیخ طوسی اقرار را لازم نمی داند.<sup>۶</sup> اما جمهور امامیه ایمان را معرفت و اقرار به خدا و رسول او و امام و جمیع آنچه که از طرف خداوند آورده است می دانند.<sup>۷</sup>

تعریف عیاشی از ایمان، موافق با جمهور امامیه است؛ او روایاتی را نقل نموده که چند مورد از آنها را ذکر می کنیم.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد، ایمانی که برای مردم در آن جهل سزاوار نیست، چیست؟ فرمودند:

شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِقَامُ  
الصَّلَاةِ وَإِيْتَاءُ الزَّكَاةِ وَحُجُّ الْبَيْتِ وَصَوْمُ رَمَضَانَ وَالْوَلَايَةَ لَنَا وَالْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا وَ  
تَكُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ.

۱. مفید، محمد بن نعمان. اوائل المقالات. ص ۴۸.

۲. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ج ۱. ص ۳۳۰.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۱. ص ۲۲۳.

۴. مفید، محمد بن نعمان. الارشاد. ص ۱۵۸.

۵. حلّی، حسن بن یوسف. کشف المراد. ص ۲۷۰.

۶. بحرانی، میثم بن علی. قواعد المرام فی علم الکلام. ص ۵۳۶.

۷. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ص ۵۴.

شهادت دادن به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر ﷺ و اقرار به آنچه که از جانب

خداوند آورده است و خواندن نماز و دادن زکات و طواف خانه خدا و روزه گرفتن در ماه

مبارک رمضان و ولایت ما و برائت از دشمنان ما و این که با صدیقان باشی.<sup>۱</sup>

از این روایت به نظر می رسد که ایمان در مقابل اسلام، علاوه بر تصدیق و اقرار، به عمل هم نیاز دارد لذا حضرت

انجام واجبات را هم در تعریف ایمان ذکر کرده اند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ بَنِي آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَيْهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وَكَلْتُ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضَ مَا وَكَلْتُ أُخْتَهَا فَمِنْهَا أُذُنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهِمَا فَفَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ فِيمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ وَ الْإِضْغَاءِ إِلَى مَا سَخِطَ اللَّهُ تَعَالَى.<sup>۲</sup>

خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر اندام بنی بشر واجب گرداند و آن را بر اندام ها

تقسیم نمود و هیچ اندامی از پیکر انسان نیست، مگر آن که قسمی از ایمان به عهده

آن گذارده شده؛ البته غیر از چیزی که به اندام دیگر موکول شده است. از جمله اینها

دو گوش آدمی است که با آن می شنود و خداوند بر گوش واجب نموده که از استماع

آن چه حرام نمود، نزاهت و پاکی جوید و از آن چه برایش در میان نواهی الهی حلال

نیست، روی گردان باشد و از گوش سپردن به آن چه موجب خشم خداست، اعراض

نماید.

از این روایت هم چنین به نظر می رسد که ایمان، بدون عمل محقق نمی شود. و اگر کسی واجبات را ترک کرد یا

معاصی را انجام داد، از حوزه ایمان خارج و کافر شود. و این تعریف از ایمان با نظریه اشاعره که ایمان را تصدیق به

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص. ۱۱۷.

۲. «همان، ۲/۲۹۳».

قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان می دانند، یکی می شود. ولی در روایتی دیگر حقیقت مطلب آشکار می شود. از امام صادق علیه السلام از معنای ایمان سؤال شد، که آیا ایمان، گفتار به همراه عمل است یا بدون عمل؟ حضرت فرمودند:

ایمان همه اش عمل است. و گفتار جزئی از آن محسوب می شود. .... وقتی خداوند

قبله را از بیت المقدس به سوی کعبه قرار داد مسلمانان به صَلِّ عَلَى رَسُولِهِ عرض کردند حکم نمازهایی که ما و گذشتگان ما به سوی بیت المقدس خواندیم چه می شود؟ این آیه نازل شد که **﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ﴾** (و خدا هرگز ایمان [نماز] شما را ضایع نمی گرداند زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است). پس خداوند نماز را ایمان نامید. هرکس که هر عضوی از اعضای بدنش تمام اعمالی را که بر آن واجب شده به طور کامل ادا کند، خداوند را با ایمان کامل ملاقات خواهد کرد و هرکسی که در چیزی از آن اعمال خیانت کند یا در واجبات تعدی نماید خداوند را با ایمان ناقص ملاقات خواهد کرد.<sup>۱</sup>

و آن حقیقت این است که عمل مقوم ایمان است نه خود ایمان؛ لذا در آخر این روایت فرمود:

هر کس در انجام واجبات کوتاهی کند و آنها را انجام ندهد یا گناهان را مرتکب شود ایمانش ناقص می شود و این یعنی از ایمان خارج نمی شود. زیرا اگر ایمان همان عمل باشد با ترک واجب یا انجام معصیت باید آن را از دست بدهد. و حال آن که بین ایمان و کفر منازل زیادی هست مثلاً افرادی که اعمال خوب و زشت را به هم آمیخته اند، در این منازل قرار دارند که امرشان به خدا و اگذار می شود یا آنها را عفو می کند و یا عذاب می نماید.<sup>۲</sup>

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۶۳.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۱۳۵.

از آنچه گفته شد مشخص می شود که مادامی که ترک واجبات به جحد و انکار منجر نشود، موجب کفر نمی شود؛

لذا امام کاظم علیه السلام در جواب این سؤال که شرک زودتر اتفاق افتاد یا کفر؟ فرمودند:

الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَهُوَ الْجُحُودُ قَالَ لِإِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

کفر که همان انکار است زودتر اتفاق افتاده است؛ خداوند عز و جل فرمود: ابلیس بر آدم سجده نکرد و از کافرین شد.<sup>۱</sup>

و امام صادق علیه السلام فرمودند:

أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِسْلَامِ أَنْ يَرَى الرَّأْيَ بِخِلَافِ الْحَقِّ فَيَقِيمَ عَلَيْهِ قَالَ ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾ وَقَالَ الَّذِي يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَلَا يَرْضَى بِهِ.<sup>۲</sup>

کمترین چیزی که انسان به خاطر آن از اسلام خارج می گردد این است که نظری را به خلاف حق ببیند و بنا را بر آن گذارد. امام افزود: «و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباہ می گردد» و فرمود: کسی که به ایمان کفر می ورزد، همانند آن است که به آن چه خداوند، امر کرده است، عمل نمی کند و بدان رضایت قلبی ندارد.

طبق این روایت صرف عمل کردن برخلاف حق، انسان را از دین خارج نمی کند؛ بلکه اگر با وجود دانستن و آگاهی از اشتباه بودن امری باز بخواهد به آن عمل کند، این کار موجب خروج از دین می شود؛ چون این یعنی انکار حقیقت. اما روایاتی که در تعریف ایمان بر عمل تکیه کرده اند، برای رد نظریه مرجئه بوده، که ایمان را صرف اقرار بدون عمل می دانستند، و از انجام وظایف دینی شانه خالی می کردند، و با این حال امید به رحمت و مغفرت

۱. «همان، ۳۴/۱».

۲. «همان، ۲۹۷/۱».

الهی داشتند صادر شده است.<sup>۱</sup> تا جامعه را از گرفتار شدن در دام چنین تفکر خطرناکی حفظ کند. البته گرچه عمل، خارج از تعریف ایمان است، ولی افزایش ایمان و نیز کاهش آن به عمل بستگی دارد. یا به عبارتی عمل از لوازم ایمان است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

اگر ایمان یک کل واحدی بود وقابل نقصان و زیاد شدن نبود احدی بر دیگری فضیلت و برتری پیدانمی کرد. لذا مؤمنین با ایمان کامل است که داخل بهشت می شوند و با افزایش ایمان است که بر همدیگر فضیلت و برتری پیدا می کنند.<sup>۲</sup>

### ۷.۳.۱۰. شفاعت

#### الف - مفهوم شفاعت

یکی از مسائل اعتقادی شفاعت است. شفاعت از نظر لغوی از شفع است و شفع دلالت بر مقارنت و نزدیکی دو شیء دارد.<sup>۳</sup> و در اصطلاح واسطه شدن برای عفو و بخشش دیگری است. در قرآن گاهی شفاعت بطور مطلق از دیگران نفی شده است. و گاهی اختصاص به خداوند پیدا کرده است و گاهی هم به اذن خداوند مشروط گردیده که نشان می دهد، شفاعت در عرض خداوند نیست؛ بلکه مقامی است که خداوند به بعضی اعطا نموده و هیچ گاه مستقل از خداوند نیست.<sup>۴</sup> در این که شفاعت شامل چه کسانی می شود اختلاف وجود دارد. همه مسلمانان آن را در حق گناهکاران جایز می دانند؛ ولی معتزله در حق مرتکبین کبائر قبول ندارند.<sup>۵</sup> شیخ مفید می گوید:

۱. سبحانی، جعفر. الالهیات. ج. ۴. ص ۳۲۲.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۲. ص ۳۲۳.

۳. ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة. ج. ۳. ص ۲۰۱.

۴. طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ج. ۱. ص ۱۵۷.

۵. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین. ص ۴۷۴.

امامیه اجماع دارند که رسول خدا وائمه معصومین عليهم السلام در مورد گناهکاران از امت، مخصوصا شیعیان شفاعت می کنند و نیز مؤمن هم در حق برادر مومن گناهکارش شفاعت می کند.<sup>۱</sup>

## ب - ضوابط شفاعت

شرط اساسی برای شفاعت کردن و شفاعت شدن، اذن الهی است چنانکه در سوره بقره می فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۲</sup> کیست که بدون اذن خدا نزد او شفاعت کند؟ و در سوره یونس می

فرماید: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾<sup>۳</sup> هیچ کس شفاعت نمی کند مگر بعد از اذن خداوند.

از این آیات، اجمالا شرط اذن الهی ثابت می شود ولی از آن ویژگیهای مآذونین، استفاده نمی شود. اما از آیات دیگری می توان شرایط روشن تری برای طرفین به دست آورد. از جمله در سوره زخرف می فرماید:

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup>

و کسانی را که جز خدا می خوانند مالک شفاعت نیستند (و هیچ کس مالک شفاعت

نیست) مگر کسی که به حق شهادت دهد و دارای علم باشد. شاید منظور از ﴿مَنْ

شَهِدَ بِالْحَقِّ﴾<sup>۵</sup> شهداء اعمال باشند که به تعلیم الهی از اعمال و نیات بندگان، اطلاع

دارند و می توانند به کیفیت و ارزش رفتار آنان، شهادت بدهند. چنانکه از تناسب

حکم، و موضوع می توان استفاده کرد که شفیعان باید دارای چنان علمی باشند که

۱. مفید، محمد بن نعمان. اوائل المقالات. ص ۷۹.

۲. بقره، ۲۵۵.

۳. یونس، ۳.

۴. زخرف، ۸۶.

۵. «همان».

صلاحیت اشخاص را برای شفاعت شدن، تشخیص دهند، و قدر متیقن از کسانی که

واجد این دو شرط هستند حضرات معصومین علیهم السلام می باشند.

از سوی دیگر، از آیاتی استفاده می شود که شفاعت شوندگان باید مورد رضایت الهی باشند، چنانکه در سوره انبیاء

می فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِزْتَضَىٰ﴾<sup>۱</sup>

شفاعت نمی کنند جز برای کسی که (خدا) او را پسندیده باشد

و در سوره نجم می فرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾<sup>۲</sup>

چه بسا فرشتگانی در آسمانها که شفاعتشان کارساز نیست مگر بعد از آنکه خدا برای

هر کس بخواهد و پسندد اذن دهد.

روشن است که منظور از اینکه شفاعت شونده مورد رضایت الهی باشد این نیست که تمام اعمالش پسندیده باشد

و گرنه نیازی به شفاعت نبود، بلکه منظور مرضی بودن خود شخص از نظر دین و ایمان است چنانکه در روایات به

همین صورت، تفسیر شده است. از طرف دیگر، در آیاتی چند، خصلتهای کسانی که مشمول شفاعت نمی شوند

بیان شده است مانند آیه (۱۰۰) از سوره شعراء که از قول «مشرکان» می فرماید:

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾<sup>۳</sup> شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد و در سوره مدثر از آیه ۴۰ تا ۴۸ آمده است که از

علت به دوزخ رفتن مجرمین، سؤال می شود و آنان در پاسخ خصلتهایی مانند ترك نماز و كمك نکردن به بینوایان و

۱. انبیاء، ۲۸.

۲. نجم، ۲۶.

۳. شعراء، ۱۰۰.

تکذیب روز جزا را برمی شمردند، آن گاه می فرماید: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»<sup>۱</sup> از این آیات استفاده می شود که مشرکان و منکرین قیامت که خدا را عبادت نمی کنند و به بندگان نیازمندش کمک نمی رسانند و پایبند به اصول صحیحی نیستند هرگز مشمول شفاعت نخواهند شد. و با توجه به اینکه استغفار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دنیا هم نوعی شفاعت به شمار می رود و استغفار آن حضرت درباره کسانی که حاضر نیستند از او درخواست استغفار و شفاعت کنند قبول نمی شود؛ می توان استفاده کرد که منکر شفاعت هم مشمول شفاعت، واقع نمی شود چنانکه همین مضمون در روایات هم آمده است. به بیانی دیگر شفیع مطلق و اصلی باید علاوه بر مأذونیت از طرف خدای متعال، خودش اهل معصیت نباشد و قدرت ارزیابی مراتب اطاعت و عصیان دیگران را داشته باشد و پیروان راستین چنین کسانی می توانند در پرتو او مراتب نازل تری از شفاعت را داشته باشند چنانکه چنین پیروانی در زمره شهداء و صدیقین محشور می شوند. و از سوی دیگر، کسی لیاقت شفاعت شدن را دارد که علاوه بر اذن الهی، ایمان راستین به خدا و پیامبران و روز رستاخیز و آنچه خدا بر پیامبرانش نازل فرموده و از جمله، حَقَانِیت شفاعت، داشته باشد و این ایمان را تا پایان عمر، حفظ کند.<sup>۲</sup> عیاشی با نقل چند روایت به مساله شفاعت اشاره نموده است که نشان می دهد اصل شفاعت را قبول دارد ولی شافع و شفاعت شده شرایطی را باید داشته باشند.

۱- از امام صادق یا امام باقر روایت شده که منظور از مقام محمود در آیه (۷۹ اسراء) که خداوند فرموده:

«عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً قَالَ هِيَ الشَّفَاعَةُ»<sup>۳</sup>

امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد شفاعت است

از این روایت استفاده می شود که از نظر عیاشی، شفاعت یک مقامی است که خداوند، به پیامبر اعطاء می کند؛ پس شفاعت با وحدانیت خداوند در فرمانروایی منافات ندارد.

۱. مدثر، ۴۸.

۲. مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش عقاید. ص ۴۸۴-۴۸۷.

۳. عیاشی، ۲ محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ص ۳۱۴.



۲- امام صادق علیه السلام در ذیل آیه ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup> (کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند) فرمودند:

نَحْنُ أَوْلَيْكَ الشَّافِعُونَ.

ماکسانی هستیم که با اذن خداوند شفاعت می کنیم.<sup>۲</sup>

بنابر این شفاعت با اذن الهی صورت می گیرد و در طول اراده خداوند است نه در عرض آن و نیز ائمه معصومین علیهم السلام هم حق شفاعت دارند.

۳- امام صادق علیه السلام در فضیلت خواندن سوره رعد فرمودند:

مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَةَ سُورَةِ الرَّعْدِ لَمْ يُصِبْهُ اللَّهُ بِصَاعِقَةٍ أَبَدًا وَ لَوْ كَانَ نَاصِبًا وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا

دَخَلَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ شُفِّعَ فِي جَمِيعٍ مَنْ يَعْرِفُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ إِخْوَانِهِ.<sup>۳</sup>

هر کس سوره رعد را زیاد بخواند، هرگز دچار صاعقه زدگی نخواهد شد، هر چند که ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خداوند، بدون آن که وی را محاسبه کند، او را وارد بهشت می کند و شفاعت او (قاری) در حق تمامی خویشاوندان و دوستان و کسانی که او را می شناسند، پذیرفته می شود.

کسی که در دنیا سوره رعد را زیاد خوانده باشد در قیامت از حق شفاعت کردن برخوردار می شود به شرطی که ایمان به خداوند هم داشته باشد.

۴- امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ.<sup>۴</sup>

۱. بقره، ۲۵۵.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج. ۱. ص ۱۳۶.

۳. «همان، ۲۰۲/۲».

۴. «همان، ۲/۱».

باید به قرآن پناه ببرید؛ چرا که قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود.

قرآن نیز در زمره شافعین است که شفاعت می کند و شفاعتش مورد قبول قرار می گیرد.

۵- امام صادق علیه السلام درباره شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت فرمودند:

أَزْفَعُ رَأْسَكَ وَقُلُّ يُسْمَعُ قَوْلِكَ وَاشْفَعُ تُشْفَعُ وَ سَلُّ تُعْطَى.<sup>۱</sup>

خداوند به او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: سرت را بلند کن، و شفاعت کن که پذیرفته است و بخواه که عطا می شوی.

این شفاعت به خواست خداوند انجام می شود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای کسانی که مستحق آتش هستند شفاعت می کند. پس عیاشی شفاعت را در حق گناه کاران قبول دارد، برخلاف معتزله که شفاعت را درباره اهل کبائر قبول ندارند. البته مؤمنین هم از شفاعت بی نیاز نیستند.

۶- از امام صادق علیه السلام سؤال شد، آیا مؤمن هم نیاز به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد؟ فرمودند:

نَعَمْ إِنَّ لِلْمُؤْمِنِينَ خَطَايَا وَ ذُنُوبًا وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ يَوْمَئِذٍ.<sup>۲</sup>

بله، مؤمنین خطاها و گناهانی دارند و هیچ کسی نیست مگر این که در روز قیامت محتاج شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود.

#### ۷.۴. باورهای کلامی عیاشی

عیاشی در باب منبع معرفت برخلاف اهل حدیث که اصالت را به نقل و معتزله که اصالت را به عقل می دهند قائل به تعامل عقل و نقل است در واقع، وی عقل را بی نیاز از نقل ندانسته و نقل را هم بعد از سنجش با عقل قابل استفاده می داند.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود. کتاب التفسیر. ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. «همان، ۳۱۴/۲».

درباب معرفت خداوند نفس را دارای استطاعت ندانسته، قائل به معرفت اضطراری است که در عالم ذر به انسان اعطا شده است. عمومیت، عینیت و عدم دسترسی به معرفت خداوند بدون این اعطا را از خصوصیات این معرفت می داند؛ که اگر این اعطاء انجام نشده بود انسان راهی برای دست یابی به این معرفت نداشت.

ایشان درباب صفات الهی معتقد به عینیت ذات و صفات و قائل به الهیات سلبی بوده و صفاتی را که در ظاهر موجب تشبیه و تجسیم می شود را تاویل می کند. عدل را در خداوند به معنای مطابقت افعال الهی با عدل و نه به معنای عینیت با آن می داند. در مورد قضا و قدر نظر جبریه و قدریه را رد کرده معتقد است خداوند در تقدیر خود اختیار انسان را لحاظ نموده است. و از همین روی در مسأله جبر و اختیار امر بین الامرین را پذیرفته است. در باب بداء برای این که جهل را به خداوند نسبت ندهد آن را در مرتبه فعل الهی دانسته است.

وی ارسال رسل را از باب اتمام حجت خداوند بر خلق و هدایت به حق ضروری و لازم می داند. ایشان قائل به افضلیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر سایر انبیاء بوده و ایشان را خاتم آنها می داند. او قرآن را معجزه ای بزرگ که تحریف در آن راه پیدا نکرده و معیار سنجش روایات صحیح از غیر صحیح می داند. پیامبران را دارای عصمت در دریافت وحی و همچنین در اعمال و رفتار دانسته که خداوند امور دین را به آنها تفویض می کند.

ایشان تصریح بر استمرار حرکت انبیاء به وسیله امامت دارد لذا تعیین امام را از جانب خداوند و به نص و معرفی پیامبر یا امام قبلی دانسته و عصمت را به همان معنایی که در نبوت آمده برای امام لازم می داند که بواسطه این عصمت طاعت او بر همه واجب و فرض می شود.

عیاشی عقیده به برزخ و سؤال و جواب در قبر و پاداش و عذاب در آن، و معتقد به معاد جسمانی است، و بهشت و جهنم را اکنون موجود می داند. ایمان نجات بخش از عذاب را منفک از عمل ندانسته بلکه مقوم آن می داند. اوشفاعت را به اذن خداوند و با شرایط و ضوابط توسط پیامبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در حق مؤمن و غیر مؤمن قبول دارد.

## پیشنهادات

با توجه به اینکه عیاشی از علمای عصر غیبت صغری است و کتاب التفسیر ایشان تنها اثر باقی مانده ایشان، از آثار مهم در بحث تفسیر است؛ از آنجا که وی از علمای مستبصر است که با تحقیقات به مذهب جعفری روی آورده است پیشنهاد می شود احادیث وی در باب امامت به طور مستقل مورد بحث و مطالعه قرار گیرد.



## کتابنامه

\* قرآن کریم

## عربی

- ۱- آقا بزرگ تهرانی. الذریعه الى تصانیف الشیعه. چاپ سوم، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳.ق.
- ۲- ابن اثیر جزرمی، عز الدین. الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر و دار بیروت للطباعة والنشر، ۱۳۸۵.ق.
- ۳- ابن طاووس رحمته الله، ابوالقاسم رضی الدین علی بن موسی. سعد السعود. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۹.ش.
- ۴- ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴.ق.
- ۵- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۵.ق.
- ۶- ابوزهره، محمد. تاریخ المذاهب الاسلامیه. قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۹۶.م.
- ۷- استادی، رضا. آشنایی باتفاسیر. قم: قدس، ۱۳۸۳.ش.
- ۸- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین. چاپ سوم، هلموت ریترو، بیروت: مطبعة المتوسط، ۲۰۰۵.م.
- ۹- الاوسی، علی رمضان. روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. سید حسین میر جلیلی. تهران: شرکت چاپ ونشر بین الملل، ۱۳۸۱.ش.
- ۱۰- بحرانی، میثم بن علی. قواعد المرام فی علم الکلام. قم: کتاب خانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۶.ق.
- ۱۱- بکایی، محمد حسن. کتاب نامه ی بزرگ قرآن کریم. تهران: مرکز نشر قبله، ۱۳۷۴.ش.
- ۱۲- تفتازانی، سعد الدین. شرح المقاصد. عبدالرحمن عمیره، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۹.ق.

- ۱۳- جمعی از نویسندگان. الرسائل الاربعة العشرة. رضا استادی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۱۴- جوادی آملی، عبدالله. دین شناسی، محمدرضا مصطفی پور، چاپ نهم، قم: اسراء، ۱۳۹۲ ه.ش.
- ۱۵- \_\_\_\_\_، منزلت عقل درهندسه معرفت دینی. چاپ چهارم، احمدرضا واعظی، قم: اسراء، ۱۳۸۹ ه.ش.
- ۱۶- \_\_\_\_\_، سیره رسول اکرم(ص) در قرآن. قم: نشر اسراء، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۱۷- حرعاملی، محمدبن حسن. الفصول المهمة فی اصول الائمة. قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع)، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۱۸- \_\_\_\_\_، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ ه.ق.
- ۱۹- حلّی، حسن بن یوسف. کشف المراد. حسن زاده آملی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۲۰- حموی، یاقوت. معجم البلدان. چاپ دوم، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵ م.
- ۲۱- خوبی، ابوالقاسم. معجم رجال الحديث. قم: نشر مدینة العلم، ۱۳۹۳ ه.ش.
- ۲۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ قرآن. صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۲۳- ربانی گلپایگانی، علی. کلام تطبیقی. چاپ سوم، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۲۴- زرکلی، خیر الدین. الاعلام. بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
- ۲۵- سبحانی تبریزی، جعفر. الالهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل. قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۲۶- \_\_\_\_\_، محاضرات فی الالهیات. علی ربانی گلپایگانی، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۲۷- \_\_\_\_\_، منشور عقاید امامیة. قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۲۸- سزگین، فؤاد. تاریخ التراث العربی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۲۹- سعیدی مهر، علی و امیر دیوانی. معارف اسلامی، چاپ پنجاه و نهم، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۳۰- سیوطی، جلال الدین. الدر المنثور فی التفسیر المأثور. بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۳۱- \_\_\_\_\_، الاتقان فی علوم القرآن. محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: نشر فخر دین، ۱۳۸۰ ه.ش.

- ٣٢- شريف، مرتضى. تنزيه الانبياء والائمة. تهران: بوستان كتاب، ١٣٨١هـ.ش.
- ٣٣- شعرانى، ابوالحسن. شرح تجريد الاعتقاد. تهران: دار الكتب اسلامية، ١٣٦٢هـ.ش.
- ٣٤- شهرستانى، ابوالفتح محمدبن عبدالكريم. الملل والنحل. محمدسعيدكيلى، بيروت: دارصعب، ١٤٠٦هـ.ق.
- ٣٥- شيروانى، على. شرح كشف المراد، قم: مؤسسه انتشارات دار العلم، ١٣٨٨هـ.ش.
- ٣٦- صدرالدين شيرازى، محمدبن اسماعيل. الحكمة المتعالية فى الاسفار الاربعه العقلية. محمدرضاكبيريان، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدرا، ١٣٨٣هـ.ش.
- ٣٧- صدوق، ابن بابويه. من لا يحضره الفقيه. قم: جامعه مدرسين، ١٤١٤هـ.ق.
- ٣٨- ———. الاعتقادات فى دين الامامية. عصام عبد السيد، چاپ دوم، بيروت: انتشارات دار المفيد، ١٤١٤هـ.ق.
- ٣٩- طباطبايى، محمد حسين. نهاية الحكمة. چاپ پانزدهم، قم: مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٧هـ.ق.
- ٤٠- ———. الميزان فى تفسير القرآن. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه علميه، قم: ١٤١٧هـ.ق.
- ٤١- طبرى لالكايى، هبة الله بن حسن. شرح اصول اعتقاد اهل سنة والجماعة. احمد سعدغامدى، مصر: دار الريان، ١٣٨١هـ.ق.
- ٤٢- طبسى، نجم الدين. رجعت از نظر شيعة. قم: انتشارات دليل ما، ١٣٨٥هـ.ش.
- ٤٣- طوسى، ابوجعفر محمدبن حسن. رجال طوسى. نجف: المنشورات المكتبة والمطبعة الحيدرية، ١٣٨١هـ.ق.
- ٤٤- ———. الفهرست. بيروت: دار المعرفة، ١٤١٥هـ.ق.
- ٤٥- ———. تهذيب الاحكام. چاپ چهارم، تهران: دار الكتب اسلامية، ١٤٠٧هـ.ق.
- ٤٦- عسكرى، حسن بن عبدالله. الفروق فى اللغة. بيروت: دار الآفاق الجديدة، ١٤٠٠هـ.ق.
- ٤٧- عسكرى، مرتضى. القرآن الكريم وروايات المدرستين. تهران: ١٣٧٨هـ.ش.
- ٤٨- عياشى، ابونضر محمدبن مسعود. كتاب التفسير. هاشم رسولى محلاتى، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٧هـ.ق.



- ۴۹- فاضل مقداد، مقدادبن عبد الله اللوامع الالهية فى المباحث الكلامية. چاپ دوم، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم، ۱۴۲۲هـ.ق.
- ۵۰- فهيمى تبار، حميدرضا. اجتهاد در تفسير روايى اماميه. تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۹۰هـ.ش.
- ۵۱- قاضى عبد الجبار، ابوالحسن احمدبن خليل همدانى. شرح الاصول الخمسة. احمدبن حسين ابى هاشم، بيروت: داراحياء تراث العربى، ۱۴۲۳هـ.ق.
- ۵۲- قمى، على بن ابراهيم. تفسير القمى. قم: مؤسسة دار الحجة للثقافة، ۱۴۲۱هـ.ق.
- ۵۳- كلينى، محمدبن يعقوب. الكافى. سيد جواد مصطفوى. تهران: كتاب فروشى علميه اسلاميه، ۱۳۶۹هـ.ش.
- ۵۴- مالكى، ابن صباغ. الفصول المهمة فى معرفة الائمة. تهران: دار الحديث، ۱۴۲۲هـ.ق.
- ۵۵- محمدى رى شهرى، محمد. دانشنامه قرآن و حديث. حميدرضا آژير، قم: مؤسسه علمى فرهنگى دار الحديث سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۱هـ.ش.
- ۵۶- مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاخير. چاپ دوم، بيروت: داراحياء التراث العربى، ۱۴۰۳هـ.ق.
- ۵۷- مجلسى، محمدتقى. مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، هاشم رسولى، تهران: دار الكتب الاسلامية، ۱۳۶۳هـ.ش.
- ۵۸- مدرس، ميرزا محمد على. ريحانة الادب. چاپ سوم، تهران: انتشارات خيام، ۱۳۶۹هـ.ش.
- ۵۹- مسعودى، عبدالهادى. در پرتو حديث. قم: دار الحديث، ۱۳۸۹هـ.ش.
- ۶۰- مصباح يزدى، محمدتقى. آموزش عقايد. چاپ هفدهم، تهران: چاپ و نشر بين الملل سازمان تبليغات اسلامى، ۱۳۸۴هـ.ش.
- ۶۱- مطهرى، مرتضى. آثار استاد شهيد مطهرى. تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۰هـ.ش.
- ۶۲- مفيد، محمدبن نعمان. اوائل المقالات فى مذاهب والمختارات. قم: نشر المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، ۱۴۱۳هـ.ش.
- ۶۳- \_\_\_\_\_، المسائل العكبرية. تهران: كنگره هزاره شيخ مفيد، ۱۳۷۲هـ.ش.

- ۶۴- \_\_\_\_\_، المسائل السروية. قم: نشر المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ۱۴۱۳ه.ق.
- ۶۵- \_\_\_\_\_، الارشاد في معرفة حجج الله على العباد. تهران: كنگره هزاره شيخ مفيد، ۱۳۷۲ه.ش.
- ۶۶- مكارم شيرازي، ناصر. تفسير نمونه. تهران: دارالكتب اسلامية ۱۳۸۳ه.ش.
- ۶۷- موسوي همداني، سيد محمد باقر. ترجمه الميزان. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۳۹۰ه.ش.
- ۶۸- نجاشي، احمد بن علي. فهرست اسماء مصنفى الشيعة. قم: چاپ موسوي شبيري زنجاني، ۱۴۷۰ه.ق.
- ۶۹- \_\_\_\_\_، رجال النجاشي. تحقيق موسوي شبيري زنجاني. چاپ چهارم، قم: موسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۳ه.ق.

## مقالات

- ۱- افضلی، علی. «پاسخ به اشکالات کلامی و فلسفی درباره عالم ذر.» فلسفه دین ۹ (۱۳۹۰): ۸۵-۱۱۰.
- ۲- امیرخانی، علی. «بازخوانی نظریه معرفت اضطراری در مدرسه کلامی کوفه.» کلام اهل بیت علیهم السلام ج ۱ (۱۳۹۴): ۲۳-۴۲.
- ۳- امیر خانی، علی و محمد تقی سبحانی. «تطورانگاره معرفت اضطراری در اندیشه معتزله.» تحقیقات کلامی ۱۴ (۱۳۹۵): ۷-۲۶.
- ۴- برنجکار، رضا و سید محسن موسوی. «عقل‌گرایی شیخ صدوق و متکلم بودن او.» علوم حدیث ۵۷ (۱۳۸۹): ۳۳-۵۹.
- ۵- پاکتچی، احمد. «اندیشه فقهی ابن ابی عقیل و مکتب متکلمان امامیه.» مقالات و بررسیها ۷۶ (۱۳۸۳): ۳۳-۵۳.
- ۶- خوش صحبت، مرتضی «نقد و بررسی دیدگاه شیخ مفید در باب آموزه عالم ذر.» معرفت کلامی (۱۳۹۵): ۷۹-۱۰۲.
- ۷- سبحانی، محمد تقی و سید محمد افضلی. «حجیت متشابهک منابع معرفت در فهم و تبیین آموزه های دینی.» فلسفه و کلام ۲ (۱۳۹۲): ۷-۲۸.

۸- سبحانی، محمد تقی وسید اکبر موسوی تنیانی. «جریان شناسی فکری امامیه در خراسان وماوراء النهر» از

آستانه غیبت تا عصر شیخ صدوق». «تحقیقات کلامی» ۴ (۱۳۹۳): ۷۹-۱۰۶.

۹- حسینی، علیرضا و عبد الرضا حمادی. «جایگاه نقد محتوایی در اعتبار سنجی احادیث شیعه». پژوهش های

قرآن و حدیث ۴۷ (۱۳۹۳): ۲۷-۵۲.

متن صفحه اول عربی





وزارة علوم، تقنيات وفتاوري  
واشكاه قرآن و حديث

رسالة لنيل درجة الماجستير

جامعة القرآن و الحديث

تخصيص كلام و عقائد

عنوان الرسالة

الأراء و العقائد الكلامية لأبو نصر محمد بن مسعود العياشى

فى "كتاب التفسير"

الأستاذ المشرف

حجة الإسلام و المسلمين الدكتور محمد رنجبر الحسينى

الأستاذ المساعد

حجة الإسلام و المسلمين السيد رسول الموسوى

الإعداد

إبراهيم البياتى

موعد المناقشة

بهمن ١٣٩٦



## الملخص

محمد بن مسعود العياشى من أحد العلماء المشهورة عند الشيعة فى زمن الغيبة الصغرى بمنطقة سمرقند و ماوراءالنهرالذى حَقَّق واسعاً فى العلوم المختلفة كالفقه و الحديث و التفسير و «كتاب التفسير» من آثاره المهمة التى إهتموا بها العلماء من سابق الزمن و هو مبين عقائده فى حقل العلوم الإسلامية و آرائه الكلامية خاصةً. فى هذا التحقيق الذى بين أيديكم حاولنا تحليل و توصيف الآراء الكلامية فى «كتاب التفسير» من وجهة نظر الأحاديث المأثورة من قبل المعصومين عليهم السلام بالاستفادة من المكتبات. هو إختار الروايات التى مبينة لعقائده حول الأصول الإعتقادية من التوحيد حتى المعاد و يمكننا الحصول على عقائده هذه و هى الإلهيات التفكيكية و السلبية، و عينية الصفات و الذات، و لزوم النبوة و الإمامة على الله تعالى للإحتجاج على الخلق مع المصونية عن الخطأ فى تلقى الوحي و السيرة، و المعاد الجسماني، و موجودة الشفاعة بإذن الله تعالى و شرائطه بيد النبي و الأئمة عليهم السلام.

**الكلمات المفتاحية:** العياشى ، الآراء الكلامية، التوحيد، النبوة، علم الإستنتاج، العدل و الإمامة





## Abstract

Mohammed bin Mas'ud Ayashi is one of the famous Shi'a scholars at the time of minor occultation in the region of Samarghand *and Māvarā' al-nahr*. He has had some extensive research in various sciences such as jurisprudence, hadith, and interpretation. One of his important works is the book al-Tafsir, which has been considered by the scholars for long time and expressed his beliefs in the fields of the Islamic sciences, especially theological views. In this article, it has been tried to describe and analyze his theological views of the literary method in the book al-Tafsir, which has a narrative aspect. Some traditions have been chosen and proposed by him regarding principles of beliefs from monotheism to the resurrection. Some of his beliefs are: negative and separated theology, objectivity of quality and essence, the necessity of prophethood and leadership for Allah in order to give ultimatum to the creature along with the infallibility of error and mistake in revelation and behavior, physical resurrection, existence of intercession with divine permission and its conditions.

Key words: Ayyashi, theological views, monotheism, resurrection, justice, leadership.





## *Ulūm – e Hadīth Faculty*

*A Thesis*

*Presented for Master degree in:*

*Hadith Science*

### **Title**

Abu Nazar Muḥammad b. Mas'ūd Ayyāshī's Theological Thoughts in  
the Book al-Tafsir

### **Supervisor**

*Ranjbar Hosseini Ph.D*

### **Advisor**

Rasoul Mousavi

By

Ibrahim Bayati

February ۲۰۱۸